



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



فردا، نهستان
ایران، مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری
جمعیت ازواج دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	تفسیر نمونه جلد ۱۰
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	[ادامه سوره یوسف]
۲۱	اشاره
۲۳	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۵۷]
۲۳	اشاره
۲۳	ترجمه:
۲۳	تفسیر:
۲۳	اشاره
۲۳	یوسف خزانه دار کشور مصر می شود
۲۶	نکته ها:
۲۶	اشاره
۲۶	۱- چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟
۲۹	۲- اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت
۳۰	۳- نظارت بر مصرف
۳۲	۴- مدح خویش یا معرفی خویشان
۳۳	۵- پادشاهای معنوی برتر است
۳۳	۶- حمایت از زندانیان
۳۵	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۲]
۳۵	اشاره
۳۵	ترجمه:
۳۶	تفسیر:
۴۰	نکته ها:
۴۰	اشاره
۴۰	۱- چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد

۴۱ ۲- چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند.....

۴۱ ۳- چگونه یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟.....

۴۲ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۳ تا ۶۶].....

۴۲ اشاره.....

۴۲ ترجمه:.....

۴۳ تفسیر:.....

۴۷ نکته ها:.....

۴۷ اشاره.....

۴۷ [۱- چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به برادران بسپارد].....

۴۷ [۲- آیا تنها سوگند خوردن و عهد کردن کافی بود؟].....

۴۸ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۶۸].....

۴۸ اشاره.....

۴۸ ترجمه:.....

۴۹ تفسیر:.....

۵۲ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۹ تا ۷۶].....

۵۲ اشاره.....

۵۲ ترجمه:.....

۵۳ تفسیر طرحی برای نگهداری برادر.....

۵۹ نکته ها:.....

۵۹ اشاره.....

۵۹ ۱- چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد.....

۵۹ ۲- چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟.....

۵۹ ۳- نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟.....

۶۰ ۴- کیفر سرقت در آن زمان چه بوده.....

۶۱ ۵- سقایه یا صواع.....

۶۲ [سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۷۹].....

۶۲ اشاره.....

ترجمه: ۶۲

تفسیر: ۶۳

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۰ تا ۸۲] ۶۶

اشاره ۶۶

ترجمه: ۶۶

تفسیر: ۶۶

نکته ها: ۶۹

اشاره ۶۹

۱- برادر بزرگتر که بود؟ ۶۹

۲- داوری بر اساس قرائن حال ۷۰

۳- از آیات فوق برمی آید ۷۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۸۶] ۷۱

اشاره ۷۱

ترجمه: ۷۱

تفسیر: ۷۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۳] ۷۶

اشاره ۷۶

ترجمه: ۷۶

تفسیر: ۷۷

نکته ها: ۸۴

اشاره ۸۴

۱- چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟ ۸۴

۲- بزرگواری یوسف ۸۵

۳- شکرانه پیروزی ۸۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۴ تا ۹۸] ۸۸

اشاره ۸۸

ترجمه: ۸۸

تفسیر سرانجام لطف خدا کار خود را کرد ----- ۸۸

نکته ها: ----- ۹۲

اشاره ----- ۹۲

۱- چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد؟ ----- ۹۲

۲- تفاوت حالات پیامبران ----- ۹۳

۳- چگونه یعقوب بینایی خود را باز یافت؟ ----- ۹۴

۴- وعده استغفار ----- ۹۵

۵- توسل جایز است ----- ۹۵

۶- پایان شب سیه... ----- ۹۶

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۱] ----- ۹۷

اشاره ----- ۹۷

ترجمه: ----- ۹۷

تفسیر: ----- ۹۸

اشاره ----- ۹۸

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران ----- ۹۸

نکته ها: ----- ۱۰۱

اشاره ----- ۱۰۱

۱- آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟ ----- ۱۰۱

۲- وسوسه های شیطان ----- ۱۰۳

۳- امنیت نعمت بزرگ خدا ----- ۱۰۴

۴- اهمیت مقام علم ----- ۱۰۴

۵- پایان خبر ----- ۱۰۴

۶- آیا مادر یوسف به مصر آمد؟ ----- ۱۰۵

۷- بازگو نکردن سرگذشت برای پدر ----- ۱۰۶

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷] ----- ۱۰۷

اشاره ----- ۱۰۷

ترجمه: ----- ۱۰۷

تفسیر: ۱۰۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱] ۱۱۴

اشاره ۱۱۴

ترجمه: ۱۱۴

تفسیر: ۱۱۵

(۱۳) سوره رعد این سوره در مکه نازل شده و ۴۳ آیه است ۱۲۳

اشاره ۱۲۳

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۴] ۱۲۷

اشاره ۱۲۷

ترجمه: ۱۲۷

تفسیر: ۱۲۸

نکته ها ۱۳۸

اشاره ۱۳۸

۱- در نخستین آیه مورد بحث، ۱۳۸

۲- معجزات علمی قرآن. ۱۳۹

۳- تسخیر خورشید و ماه. ۱۴۰

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۶] ۱۴۳

اشاره ۱۴۳

ترجمه: ۱۴۳

تفسیر: ۱۴۳

اشاره ۱۴۳

تعجب کفار از معاد. ۱۴۳

نکته ها: ۱۴۶

اشاره ۱۴۶

۱- تعجب از آفرینش جدید چرا؟ ۱۴۶

۲- آیا خداوند ستمگران را می بخشد؟ ۱۴۷

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۷] ۱۴۸

۱۴۸ اشاره

۱۴۸ ترجمه:

۱۴۸ تفسیر:

۱۴۸ اشاره

۱۴۸ باز هم بهانه جویی!

۱۴۹ در اینجا دو سؤال پیش می آید:

۱۴۹ اشاره

۱۴۹ ۱- جمله "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.

۱۵۰ ۲- منظور از جمله "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" چیست؟

۱۵۳ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۸ تا ۱۰]

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ ترجمه:

۱۵۳ تفسیر:

۱۵۶ نکته ها:

۱۵۶ اشاره

۱۵۶ ۱- قرآن و جنین شناسی.

۱۵۷ ۲- همه چیز اندازه دارد.

۱۵۹ ۳- برای خداوند غیب و شهود یکسان است.

۱۵۹ ۴- آثار تربیتی توجه به علم خدا.

۱۶۱ [سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۱]

۱۶۱ اشاره

۱۶۱ ترجمه:

۱۶۱ تفسیر:

۱۶۲ نکته ها:

۱۶۲ اشاره

۱۶۲ ۱- معقبات چیست؟

۱۶۵ ۲- همیشه تغییرات از خود ما است! (یک قانون کلی).

۱۶۸ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۲ تا ۱۵]

۱۶۸ اشاره

۱۶۸ ترجمه:

۱۶۹ تفسیر:

۱۶۹ اشاره

۱۶۹ بخش دیگری از نشانه های عظمت او.

۱۶۹ برکات رعد و برق

۱۷۶ نکته ها

۱۷۶ اشاره

۱۷۶ ۱- منظور از سجده موجودات چیست-

۱۷۹ [سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۶]

۱۷۹ اشاره

۱۷۹ ترجمه:

۱۷۹ تفسیر:

۱۸۱ نکته ها:

۱۸۱ اشاره

۱۸۱ ۱- خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است.

۱۸۲ ۲- چگونه سؤال و جواب را هر دو خودش می گوید؟

۱۸۲ ۳- هم چشم بینا و هم نور آفتاب لازم است.

۱۸۳ ۴- آیا خالقیت خدا نسبت به همه چیز دلیل بر جبر است؟

۱۸۴ [سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۷]

۱۸۴ اشاره

۱۸۴ ترجمه:

۱۸۴ تفسیر:

۱۸۶ نکته ها

۱۸۶ اشاره

۱۸۶ [۱- راه شناخت حق و باطل:]

- ۱۸۷-۲-زید چیست؟
- ۱۸۸-۳-همیشه بهره ها به میزان آماجیهاست و لیاقتهاست!
- ۱۸۹-۴-باطل دنبال بازار آشفته می گردد!
- ۱۸۹-۵-باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود.
- ۱۸۹-۶-بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است!
- ۱۹۰-۷-چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد.
- ۱۹۰-۸-باطل در بقای خود مدیون حق است.
- ۱۹۱-۹-مبارزه حق و باطل همیشگی است.
- ۱۹۱-۱۰-زندگی در پرتو تلاش و جهاد.
- ۱۹۲-..... مثلهای قرآن.
- ۱۹۲-..... اشاره
- ۱۹۳-۱-مثال،مسائل را حسی می کند-
- ۱۹۳-۲-مثال،راه را نزدیک می کند-
- ۱۹۳-۳-مثال،مسائل را همگانی میسازد-
- ۱۹۳-۴-مثال،درجه اطمینان به مسائل را بالا می برد-
- ۱۹۳-۵-مثال،لجوجان را خاموش می سازد-
- ۱۹۷-..... [سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۸]
- ۱۹۷-..... اشاره
- ۱۹۷-..... ترجمه:
- ۱۹۷-..... تفسیر:
- ۲۰۰-..... نکته:
- ۲۰۲-..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۴]
- ۲۰۲-..... اشاره
- ۲۰۲-..... ترجمه:
- ۲۰۳-..... تفسیر:
- ۲۱۳-..... نکته ها:
- ۲۱۳-..... اشاره

- ۱- چرا تنها صبر ذکر شده است؟ ۲۱۳
- ۲- درهای بهشت. ۲۱۴
- ۳- بستگان بهشتیان به آنها ملحق می شوند. ۲۱۵
- ۴- جنات عدن چیست؟ ۲۱۵
- ۵- شستن آثار گناه. ۲۱۶
- [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۵ تا ۲۶] ۲۱۸
- اشاره ۲۱۸
- ترجمه: ۲۱۸
- تفسیر: ۲۱۸
- نکته ها: ۲۲۱
- اشاره ۲۲۱
- ۱- مفسد فی الارض کیست؟ ۲۲۱
- ۲- روزی بدست خدا است اما!...! ۲۲۴
- [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۷ تا ۲۹] ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- ترجمه: ۲۲۷
- تفسیر: ۲۲۷
- نکته ها: ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- ۱- چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟ ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- عوامل نگرانی و پریشانی. ۲۳۱
- ۱- آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟ ۲۳۴
- ۳- ذکر خدا چیست و چگونه است؟ ۲۳۵
- [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۰ تا ۳۲] ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- ترجمه: ۲۳۸

شان نزول: ۲۳۹

تفسیر: ۲۴۰

نکته ها: ۲۴۳

اشاره ۲۴۳

۱- چرا روی کلمه "رحمان" تکیه شده است؟ ۲۴۳

۲- چرا پیامبر تسلیم درخواست معجزات نشد؟ ۲۴۴

۳- قارعه چیست؟ ۲۴۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۳ تا ۳۴] ۲۴۶

اشاره ۲۴۶

ترجمه: ۲۴۶

تفسیر: ۲۴۶

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۵] ۲۵۰

اشاره ۲۵۰

ترجمه: ۲۵۰

تفسیر: ۲۵۰

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۶] ۲۵۲

اشاره ۲۵۲

ترجمه: ۲۵۲

تفسیر: ۲۵۲

نکته: ۲۵۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۷ تا ۴۰] ۲۵۶

اشاره ۲۵۶

ترجمه: ۲۵۶

تفسیر: ۲۵۷

اشاره ۲۵۷

حوادث "قطععی" و "قابل تغییر" ۲۵۷

به دو نکته مهم توجه فرمائید: ۲۶۱

۲۶۱ اشاره

۲۶۱ ۱- لوح محو و اثبات و ام الكتاب.

۲۶۵ ۲- بدا چیست؟

۲۷۰ [سوره الرعد (۱۳): آیات ۴۱ تا ۴۳]

۲۷۰ اشاره

۲۷۰ ترجمه:

۲۷۰ تفسیر:

۲۷۰ اشاره

۲۷۰ انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند.

۲۷۷ (۱۴) سوره ابراهیم دارای ۵۲ آیه است که در مکه نازل شده (به استثنای آیات ۲۸ و ۲۹ که طبق گفته بسیاری از مفسران در مدینه درباره کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیده است) ۲۷۷

۲۷۷ اشاره

۲۸۱ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۳]

۲۸۱ اشاره

۲۸۱ ترجمه:

۲۸۲ تفسیر:

۲۸۵ نکته ها:

۲۸۵ اشاره

۲۸۵ ۱- تشبیه ایمان و راه خدا، به نور

۲۸۸ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴ تا ۷]

۲۸۸ اشاره

۲۸۸ ترجمه:

۲۸۹ تفسیر:

۲۹۵ نکته ها:

۲۹۵ اشاره

۲۹۵ ۱- یادآوری ایام الله

۲۹۷ ۲- راه و رسم جباران

۲۹۷ ۳- آزادی برترین نعمت

- ۲۹۸-----۴-شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است
- ۳۰۱-----چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت
- ۳۰۴-----[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۸ تا ۱۰]
- ۳۰۴-----اشاره
- ۳۰۴-----ترجمه:
- ۳۰۵-----تفسیر:
- ۳۱۲-----[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۱ تا ۱۲]
- ۳۱۲-----اشاره
- ۳۱۲-----ترجمه:
- ۳۱۲-----تفسیر:
- ۳۱۴-----چند نکته
- ۳۱۴-----اشاره
- ۳۱۴-----[۱-توکل مؤمنان و توکل متوکلان:]
- ۳۱۵-----[۲-پاسخی روشن به کسانی که نفی اعجاز پیامبران می کنند]
- ۳۱۵-----۳-حقیقت توکل و فلسفه آن
- ۳۱۶-----فلسفه توکل
- ۳۱۹-----[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۱۷]
- ۳۱۹-----اشاره
- ۳۱۹-----ترجمه:
- ۳۲۰-----تفسیر:
- ۳۲۵-----نکته ها:
- ۳۲۵-----اشاره
- ۳۲۵-----۱-مقام پروردگار یعنی چه؟
- ۳۲۸-----[سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۱۸]
- ۳۲۸-----اشاره
- ۳۲۸-----ترجمه:
- ۳۲۸-----تفسیر:

نکته ها: ۳۲۹

اشاره ۳۲۹

۱- چرا اعمال آنها تشبیه به خاکستر در برابر باد شده؟ ۳۲۹

۲- چرا اعمال آنها بی محتوا است؟ ۳۳۱

۳- مساله احباط ۳۳۲

۴- آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟ ۳۳۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۲۰] ۳۳۸

اشاره ۳۳۸

ترجمه: ۳۳۸

تفسیر: ۳۳۸

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۱ تا ۲۳] ۳۴۱

اشاره ۳۴۱

ترجمه: ۳۴۱

تفسیر: ۳۴۲

چند نکته: ۳۴۳

اشاره ۳۴۳

۱- نخستین سؤالی که در زمینه این آیه پیش می آید] ۳۴۳

۲- منظور از جمله " لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ " چیست؟ ۳۴۳

۳- رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه: ۳۴۴

چند نکته: ۳۴۶

اشاره ۳۴۶

۱- پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می دهد: ۳۴۶

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۴ تا ۲۷] ۳۵۰

اشاره ۳۵۰

ترجمه: ۳۵۰

تفسیر: ۳۵۱

نکته ها: ۳۵۸

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ ۱- آیا منظور از آخرت در آیه اخیر قبر است؟

۳۵۹ ۲- نقش ثبات و استقامت

۳۶۰ ۳- شجره طیبه و خبیثه در روایات اسلامی

۳۶۲ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۸ تا ۳۰]

۳۶۲ اشاره

۳۶۲ ترجمه:

۳۶۲ تفسیر:

۳۶۴ نکته ها:

۳۶۴ اشاره

۳۶۵ [کفران نعمت هر گونه بهره گیری انحرافی است.]

۳۶۸ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۱ تا ۳۴]

۳۶۸ اشاره

۳۶۸ ترجمه:

۳۶۹ تفسیر:

۳۷۱ نکته ها:

۳۷۱ اشاره

۳۷۱ ۱- پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

۳۷۲ ۲- چرا پنهان و آشکار؟

۳۷۳ ۳- در آن روز "بیع" و "خلال" نیست

۳۷۴ ۴- همه موجودات سر بر فرمان تو اند ای انسان!

۳۷۷ ۵- دائین

۳۷۷ ۶- آیا هر چه را از خدا می خواهیم به ما می دهد؟

۳۷۸ ۷- چرا نعمتهای او قابل شمارش نیستند

۳۷۹ ۸- افسوس که انسان "ظلم" و "کفار" است.

۳۸۰ [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]

۳۸۰ اشاره

ترجمه: ۳۸۰

تفسیر: ۳۸۱

نکته ها: ۳۸۵

اشاره ۳۸۵

۱- آیا مکه در آن زمان شهر بود؟ ۳۸۵

۲- امنیت سرزمین مکه: ۳۸۶

۳- چرا ابراهیم تقاضای دوری از بت پرستی می کند: ۳۸۷

۴- تابعان ابراهیم کیانند؟ ۳۸۷

۵- وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا ۳۸۹

۶- تقاضاهای هفتگانه ابراهیم ۳۹۰

۷- آیا ابراهیم برای پدرش دعا می کند؟ ۳۹۲

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۴۵] ۳۹۳

اشاره ۳۹۳

ترجمه: ۳۹۳

تفسیر: ۳۹۴

نکته ها: ۳۹۷

اشاره ۳۹۷

۱- چرا مخاطب در اینجا پیامبر است؟ ۳۹۷

۲- "يَوْمَ يُأْتِيهِمُ الْعَذَابُ" چه روزی است؟ ۳۹۸

۳- چرا تقاضای مهلت پذیرفته نمی شود؟ ۴۰۰

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۶ تا ۵۲] ۴۰۲

اشاره ۴۰۲

ترجمه: ۴۰۲

تفسیر: ۴۰۳

نکته ها: ۴۱۰

اشاره ۴۱۰

۱- تبدیل زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگر ۴۱۰

- ۴۱۳-----۲-آغاز و ختم سوره ابراهیم
- ۴۱۴-----۳-نخستین و آخرین سخن،توحید است
- ۴۱۷-----زندگی پرماجرای ابراهیم
- ۴۱۷-----اشاره
- ۴۱۷-----پیامبر بت شکن
- ۴۱۷-----زادگاه و طفولیت ابراهیم
- ۴۱۸-----مبارزه با گروه های مختلف بت پرست
- ۴۱۹-----مبارزه منطقی با بت پرستان
- ۴۲۰-----گفتگو با آزر
- ۴۲۱-----نبوت ابراهیم
- ۴۲۱-----مبارزه عملی با بت پرستان
- ۴۲۱-----گفتگو با حاکم جبار!
- ۴۲۲-----هجرت ابراهیم
- ۴۲۳-----آخرین مرحله رسالت ابراهیم
- ۴۲۶-----مقام والای ابراهیم در قرآن
- ۴۳۱-----درباره مرکز

تفسیر نمونه جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

[ادامه سوره یوسف]

اشاره

اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُنَبِّئُكَ بِمَا كَلَّمَكَ رَبِّي فَمَا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينًا مَّكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

ترجمه:

۵۴-ملک(مصر)گفت:او(یوسف)را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم هنگامی که(یوسف نزد وی آمد و)با او صحبت کرد(ملک به عقل و درایت او پی برد و)گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی.

۵۵-(یوسف)گفت مرا سرپرست خزان سرزمین(مصر)قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.

۵۶-و اینگونه ما به یوسف در سرزمین(مصر)قدرت دادیم که هر گونه می خواست در آن منزل می گزید(و تصرف می کرد)ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم)می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.

۵۷-و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده اند و پرهیزگارند بهتر است.

تفسیر:

اشاره

یوسف خزانه دار کشور مصر می شود

در شرح زندگی پر ماجرای یوسف، این پیامبر بزرگ الهی به اینجا رسیدیم

که سرانجام پاکدامنی او بر همه ثابت شد و حتی دشمنانش به پاکیش شهادت دادند، و ثابت شد که تنها گناه او که به خاطر آن وی را به زندان افکندند چیزی جز پاکدامنی و تقوا و پرهیزکاری نبوده است.

در ضمن معلوم شد این زندانی بی گناه کانونی است از علم و آگاهی و هوشیاری، و استعداد مدیریت در یک سطح بسیار عالی، چرا که در ضمن تعبیر خواب "ملک" (سلطان مصر) راه نجات از مشکلات پیچیده اقتصادی آینده را نیز به آنها نشان داده است.

در دنبال این ماجرا، قرآن گوید:

"ملک دستور داد او را نزد من آورید، تا او را مشاور و نماینده مخصوص خود سازم" و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلاتم کمک گیرم (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي).

نماینده ویژه "ملک" در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است، و به درخواستی که داشتی -دائر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو- جامه عمل پوشانیده، و همگی با کمال صراحت به پاکی و بی گناهی گواهی داده اند.

اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تا نزد او برویم.

یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، "هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده ای حکایت می کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و گفت تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود" (فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ).

تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی، چرا که طبق تعبیری که از خواب من کرده ای، بحران اقتصادی شدیدی برای این کشور در پیش است، و من فکر می کنم تنها کسی که می تواند بر این بحران غلبه کند تویی، یوسف پیشنهاد کرد، خزانه دار کشور مصر باشد و "گفت:

مرا در راس خزانه داری این سرزمین قرار ده چرا که من هم حافظ و نگهدار خوبی هستم و هم به اسرار این کار واقفم" (قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ).

یوسف می دانست یک ریشه مهم نابسامانیهای آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیست، نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیضها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد، و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد.

مخصوصاً مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود، زیر نظر بگیرد و با توجه به اینکه سالهای فراوانی و سپس سالهای خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند، و در مصرف فرآورده های کشاورزی تا سر حد جیره بندی، صرفه جویی کند، و آنها را برای سالهای قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه های مصر کند.

بعضی گفته اند "ملک" که در آن سال در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، و در انتظار این بود که خود را به نحوی نجات دهد، زمام تمام امور را بدست یوسف سپرد و خود کناره گیری کرد.

ولی بعضی دیگر گفته اند او را بجای "عزیز مصر" به مقام نخست وزیری نصب کرد، این احتمال نیز هست که طبق ظاهر آیه فوق، او تنها خزانه دار مصر شده باشد.

ولی آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن بخواست خدا خواهد آمد دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می گوید برادران به او گفتند **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ**، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک، نشسته باشد.

*** به هر حال، خداوند در اینجا می گوید: "و این چنین ما یوسف را بر سرزمین مصر، مسلط ساختیم که هر گونه می خواست در آن تصرف می کرد" (**وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ**). □

آری "ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هر کس بخواهیم و شایسته بدانیم می بخشیم" (**نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ**). □

"و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد" و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی شود. (**وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**). □

*** ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد" و پاداشی که در آخرت به آنها خواهد رسید بهتر و شایسته تر برای کسانی است که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند" (**وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ**). □

نکته ها:

اشاره

۱- چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می کند این است که

ص: ۶

چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های زمان را بپذیرد؟ و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یک انسان حفیظ و علیم (امین و آگاه) عهده دار این منصب شد، تا بیت المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند.

به علاوه او از طریق علم تعبیر-چنان که گفتیم- آگاهی داشت که یک بحران شدید اقتصادی برای ملت مصر در پیش است که بدون برنامه ریزی دقیق و نظارت از نزدیک ممکن است جان گروه زیادی بر باد رود، بنا بر این نجات یک ملت و حفظ جان انسانهای بی گناه ایجاب می‌کرد که از فرصتی که بدست یوسف افتاده بود به نفع همه مردم، مخصوصاً محرومان، استفاده کند، چرا که در یک بحران اقتصادی و قحطی پیش از همه جان آنها به خطر می‌افتد و نخستین قربانی بحرانها آنها هستند.

در "فقه" در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث بطور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد و این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیانهای حاصل از تقویت دستگاه باشد.

در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهل بیت ع به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقین که از یاران امام کاظم ع بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه ای را می‌دادند.

و به هر صورت قبول یا رد اینگونه پستها تابع قانون اهم و مهم است، و باید سود و زیان آن از نظر دینی و اجتماعی سنجیده شود، چه بسا کسی که قبول چنین مقامی می‌کند سرانجام به خلع ید ظالم می‌انجامد (آن چنان که طبق بعضی از روایات در جریان زندگی یوسف اتفاق افتاد) و گاه سرچشمه ای می‌شود برای

انقلابها و قیامهای بعدی، چرا که او از درون دستگاه زمینه انقلاب را فراهم می سازد(شاید مؤمن آل فرعون از این نمونه بود).

و گاهی حد اقل اینگونه اشخاص سنگر و پناهگاهی هستند برای مظلومان و محرومان و از فشار دستگاه روی اینگونه افراد می کاهند. اینها اموری است که هر یک به تنهایی می تواند مجوز قبول اینگونه پستها باشد.

روایت معروف امام صادق ع که در مورد این گونه اشخاص فرمود

کفارہ عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان: "کفارہ همکاری با حکومت ظالم بر آوردن خواسته های برادران است" نیز اشاره ای به همین معنی است (۱).

ولی این موضوع از مسائلی است که مرز حلال و حرام آن بسیار به یکدیگر نزدیک است، و گاه می شود بر اثر سهل انگاری کوچکی انسان در دام همکاری بیهوده با ظالم می افتد و مرتکب یکی از بزرگترین گناهان می شود در حالی که به پندار خود مشغول عبادت و خدمت به خلق است.

و گاه افراد سوء استفاده چی زندگی "یوسف" و یا "علی بن یقظین" را بهانه ای برای اعمال ناروای خود قرار می دهند، در حالی که هیچگونه شباهتی میان کار آنها و کار یوسف یا علی بن یقظین نیست (۲).

ص: ۸

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۹ (همین مضمون از امام کاظم ع در مورد علی بن یقظین در سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۵۲ نقل شده است).

۲- ۲) در روایات متعددی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده می خوانیم: که بعضی از مردم که آشنا به معیارهای اسلامی نبودند، گاهی به امام ایراد می گرفتند که چرا با آن همه زهد و بی اعتنایی به دنیا این پست و مقام ولایت عهدی مامون را پذیرفته ای؟ امام در جواب سؤال فرمود "آیا پیامبر برتر است یا وصی پیامبر" در پاسخ عرض کردند: نه پیامبر افضل است، فرمود: کدام افضل است، مسلم یا مشرک، عرض کردند مسلم، فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف پیامبر بود، و مامون (ظاهرا) مسلمان است و من وصی پیامبر (ص) و یوسف از عزیز مصر خواست که او را بر خزائن مصر قرار دهد و گفت من حفیظ و علیم، در حالی که من مجبور به پذیرفتن این مقام شدم (وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۶).

***در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود و آن اینکه چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد در حالی که می دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست، و آن اینکه گاهی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی چنانست که پایه های حکومت خود کامگان را از اساس می لرزاند آن چنان که همه چیز خود را در خطر می بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک حکومت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

۲- اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گر چه ما هرگز موافق مکتبهای یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند، چرا که یوسف از میان تمام پستها انگشت روی خزانه داری گذاشت، زیرا می دانست هر گاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانیهای کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت، و از طریق عدالت اقتصادی می تواند سازمانهای دیگر را کنترل کند.

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این موضوع داده شده است از جمله در حدیث معروف علی ع یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قوام الدین و الدنیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است.

گر چه مسلمین تا کنون اهمیتی را که اسلام به این بخش از زندگی فردی و اجتماعی داده نادیده گرفته اند، و به همین دلیل از دشمنان خود در این قسمت عقب مانده اند، اما بیداری و آگاهی روز افزونی که در قشرهای جامعه اسلامی دیده می شود، این امید را به وجود می آورد که در آینده کار و فعالیتهای اقتصادی را به عنوان یک عبادت بزرگ اسلامی تعقیب کنند و با نظام صحیح و حساب شده عقب ماندگی خود را از دشمنان بی رحم اسلام از این نظر جبران نمایند.

ضمناً تعبیر یوسف که می گوید "إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ" دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است، و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که "علیم" را در کنار "حفیظ" قرار داده است.

و ما بسیار دیده ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است! با این تعلیمات روشن اسلامی نمی دانیم چرا بعضی مسلمانان به مساله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی دهند و حد اکثر کشش فکر آنها در شرائط واگذاری پستها، همان مساله امانت و پاکی است با اینکه سیره پیامبر ص و علی ع در دوران حکومتشان نشان می دهد، آنها به مساله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می دادند.

۳- نظارت بر مصرف

در مسائل اقتصادی تنها موضوع "تولید بیشتر" مطرح نیست، گاهی "کنترل مصرف" از آن هم مهمتر است، و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سالهای سختی که در پیش بود، ذخیره نماید.

ص: ۱۰

در حقیقت این دو از هم جدا نمی توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیحتری شود، و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد.

سیاست اقتصادی یوسف ع در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمی تواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید "آینده" و حتی نسلهای بعد را نیز در بر گیرد، و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلا همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچوجه به فکر آیندگان نباشیم که آنها در چه شرائطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همینها هستند که امروز با ما زندگی می کنند و آنها که در آینده می آیند برادر ما نیستند.

جالب اینکه از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سالهای قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سالهای فراوانی نعمت مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد، و هنگامی که این سالها پایان یافت و سالهای قحطی در پیش آمد، در سال اول مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پولها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینتها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانایی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان، و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان، و در سال پنجم در برابر خانه ها، و در سال ششم در برابر مزارع، و آبها، و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه ای) به آنها بازگرداند، و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی رهایی بخشم (۱).

ص: ۱۱

۱- ۱) حدیث فوق که با اختصار، و نقل به معنی، ذکر شد از امام علی بن موسی الرضاع است به تفسیر مجمع البیان جلد ۵ صفحه ۲۴۴ مراجعه شود.

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه های وجودش استفاده کنند و بصورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

در آیات فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه داری مصر خود را با جمله "حفیظ علیم" ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد.

لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق ع می خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود:

نعم اذا اضطر اليه اما سمعت قول يوسف اجعلني علي خزائن الارض اني حفیظٌ علیمٌ و قول العبد الصالح و انا لكم ناصحٌ امینٌ: "آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم، و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) من برای شما خیر خواه و امینم" (۱)، و از اینجا روشن می شود اینکه در خطبه "ششقیه" و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی ع به مدح خویشتن می پردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه ها به اوج فکر و مقام او نمی رسد، و سیل علوم و دانشها از کوهسار وجودش سرازیر می شود، و امثال این تعریفها همه برای این است که مردم ناآگاه و بیخبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه

ص: ۱۲

وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

۵- پادشاهای معنوی برتر است

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمی‌رسید.

ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پادشاهای مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است.

و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیات فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کند وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ: "پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده اند برتر است".

۶- حمایت از زندانیان

زندان هر چند همیشه جای نیکوکاران نبوده است، بلکه گاهی بی‌گناهان و گاهی گنهکاران در آن جای داشته‌اند، ولی در هر حال اصول انسانی ایجاب می‌کند که نسبت به زندانیان هر چند، گنهکار باشند موازین انسانی رعایت شود.

گرچه دنیای امروز ممکن است خود را مبتکر مساله حمایت از زندانیان بداند ولی در تاریخ پرمایه اسلام از نخستین روزهایی که پیامبر ص حکومت می‌کرد، توصیه‌ها و سفارشهای او را نسبت به اسیران و زندانیان به خاطر داریم، و سفارش علی ع را نسبت به آن زندانی جنایتکار (یعنی عبد الرحمن بن ملجم مرادی که قاتل او بود) همه شنیده ایم که دستور داد نسبت به او مدارا کنند و حتی از غذای

ص: ۱۳

خودش که شیر بود برای او می فرستاد، و در مورد اعدامش فرمود "بیش از یک ضربه بر او نزنند چرا که او یک ضربه بیشتر نزده است!" یوسف نیز هنگامی که در زندان بود رفیقی مهربان، پرستاری دلسوز، دوستی صمیمی و مشاوری خیرخواه، برای زندانیان محسوب می شد، و به هنگامی که از زندان می خواست بیرون آید، نخست با این جمله توجه جهانیان را بوضع زندانیان، و حمایت از آنها، معطوف داشت، دستور داد بر سر در زندان بنویسند:

هذا قبور الاحیاء، و بیت الاحزان، و تجربه الاصدقاء، و شماته الاعداء!:

"اینجا قبر زندگان، خانه اندوه ها، آزمایشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان است!" (۱) و با این دعا علاقه خویش را به آنها نشان داد: اللهم اعطف علیهم بقلوب الاخیار، و لا تعم علیهم الاخبار: "بارالها! دل‌های بندگان نیکت را به آنها متوجه ساز و خیرها را از آنها مپوشان" (۲).

جالب اینکه در همان حدیث فوق می خوانیم:

فلذلک یکون اصحاب السجن اعرف الناس بالاخبار فی کل بلده: به همین دلیل زندانیان در هر شهری از همه به اخبار آن شهر آگاه‌ترند!! و ما خود این موضوع را در دوران زندان آزمودیم که جز در موارد استثنایی اخبار به صورت وسیعی از طرق بسیار مرموزی که مامورین زندان هرگز از آن آگاه نمی شدند به زندانیان می رسید، و گاه کسانی که تازه به زندان می آمدند خبرهایی در درون زندان می شنیدند که در بیرون از آن آگاهی نداشتند، که اگر بخواهیم شرح نمونه های آن را بدهیم از هدف دور خواهیم شد.

ص: ۱۴

اشاره

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ إِنَّتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَ لَا تَرَوْنَ
 أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَتَرْنَا عَنَّهُ آيَاتَهُ وَإِنَّا
 لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)

ترجمه:

۵۸- برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند.

۵۹- و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی بینید من حق پیمانۀ را ادا می کنم و من بهترین میزبانانم؟! ۶۰- و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانۀ ای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید! ۶۱- گفتند ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم) و ما این کار را خواهیم کرد.

۶۲- (سپس) به کارگزاران خود گفت آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند.

پیشنهاد تازه یوسف به برادران

سرانجام همانگونه که پیش بینی می شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر بارانهای پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت بخش بود، و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند، و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد.

این هفت سال پر برکت و وفور نعمت گذشت، و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد، و آن چنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند، و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می دانستند ذخائر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده نگری بود غله به آنها می فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه ای تامین می کرد.

این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد، و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت، و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که بجای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند.

آنها با کاروانی که به مصر می رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند.

طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی میکردند

تا مامورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مامورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف در میان در خواست کنندگان غلات نام برادران خود را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آنکه کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنان که قرآن می گوید "برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند" (وَ لَئِذَا إِخْوَهُ يُوَسِّفُ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود، و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می دیدند، حتما حمل بر تصادف می کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلا احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند، و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند.

یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد، و در گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم، و او نیز فرزندزاده ابراهیم خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما را می شناختی احترام بیشتری می کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را در بر گرفته!

یوسف فوراً پرسید این همه اندوه چرا؟ گفتند: او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه اش بود و از نظر سن از ما

کوچکتر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد، و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید! او از آن روز تا کنون پدر، برای او گریان و غمگین است.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی فروخت، و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمی تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن.

یوسف دستور داد دو بار دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می بینم و اینکه می گوئید پدرتان به برادر کوچکتر بسیار علاقمند است، معلوم می شود، او فرزند فوق العاده ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را بینم.

به علاوه مردم در اینجا سوء ظن هایی نسبت به شما دارند چرا که از یک کشور بیگانه اید برای رفع سوء ظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید.

در اینجا قرآن می گوید: هنگامی که یوسف بارهای آنها را آماده ساخت به آنها گفت: آن برادری را که از پدر دارید نزد من بیاورید" (وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اتُّونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ).

سپس اضافه کرد: "آیا نمی بینید، حق پیمان را ادا می کنم، و من بهترین میزبانها هستم"؟ (أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ).

*** و به دنبال این تشویق و اظهار محبت، آنها را با این سخن تهدید کرد که "اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه کیل و غله ای نزد من خواهید داشت، و نه

اصلا به من نزدیک شوید" (فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ).

یوسف می خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحیب و گاهی از طریق تهدید وارد می شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود بلکه بوسیله پیمانانه بود و نیز روشن می شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالیتین وجهی پذیرایی می کرد، و به تمام معنی مهمان نواز بود.

*** برادران در پاسخ او گفتند: "ما با پدرش گفتگو می کنیم و سعی خواهیم کرد موافقت او را جلب کنیم و ما این کار را خواهیم کرد" (قَالُوا سَتَرُوا مِنْهُ آيَاتَهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ).

تعبیر "إِنَّا لَفَاعِلُونَ" نشان می دهد که آنها یقین داشتند، می توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می دادند، و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی توانند بنیامین را از او جدا سازند؟ *** در اینجا یوسف برای اینکه عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب کند و اطمینان کافی به آنها بدهد، "به کارگزارانش گفت: وجوهی را که برادران در برابر غله پرداخته اند، دور از چشم آنها، در بارهایشان بگذارید، تا به هنگامی که به خانواده خود باز گشتند و بارها را گشودند، آن را بشناسند و بار دیگر به مصر باز گردند" (وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

۱- چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیات فوق پیش می آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر بازگردند، و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف در آورند؟ این سؤال را می توان به صورت وسیعتری نیز عنوان کرد و آن اینکه هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حد اقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سالهای قحطی مشغول بود، و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، بیکی به کنعان بفرستد و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی پایان رهایی بخشد؟! بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان، و علامه طباطبائی در المیزان، و قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن، به پاسخ این سؤال پرداخته اند و جوابهایی ذکر کرده اند که به نظر می رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود برای یعقوب و می بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد، و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود.

به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می کرد، ممکن بود عکس العملهای نامطلوبی داشته باشد از جمله اینکه آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او بازنگردند، به خاطر اینکه احتمال می دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد.

۲- چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند.

از این سؤال نیز پاسخهای متعددی گفته شده از جمله فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می گوید: لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند، و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند، و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند، و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

۳- چگونه یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در بیت المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می کرد، دیگر اینکه یوسف در آن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حد اقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حد اقل زندگی تامین کند، بنا بر این او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد.

ص: ۲۱

اشاره

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكُنْ لَهُ لِحَافُوتًا (۶۳) قَالَ هَيْلًا آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمُنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَحَدُوا بِبِضَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدُّكَ ذِكْرًا كَيْلَ بِعِيرِ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)

ترجمه:

۶۳- و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانان ای (از غله) ندهند لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد.

۶۴- گفت آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟!)(در هر حال) خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.

۶۵- و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده شده! گفتند پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازپس گردانده شده! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانان بزرگتری دریافت

خواهیم داشت، این پیمانۀ کوچکی است! ۶۶- گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اینکه پیمانۀ مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد، و هنگامی که آنها پیمانۀ موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آنچه می گوئیم ناظر و حافظ است.

تفسیر:

سرانجام موافقت پدر جلب شد

برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه ای به آنها نخواهد داد.

لذا قرآن می گوید: "هنگامی که آنها به سوی پدر بازگشتند گفتند:

پدر! دستور داده شده است که در آینده سهمیه ای به ما ندهند و کیل و پیمانۀ ای برای ما نکنند" (فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ).

"اکنون که چنین است برادرمان را با ما بفرست تا بتوانیم کیل و پیمانۀ ای دریافت داریم" (فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ) (۱).

"و مطمئن باش که او را حفظ خواهیم کرد" (وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ).

*** پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده "گفت: آیا من نسبت به این برادر به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش یوسف در گذشته اطمینان کردم" (قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ).

ص: ۲۳

۱- ۱) "نکتل" در اصل "نکتال" بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمانۀ است ولی "کال" به معنی پرداختن با کیل و پیمانۀ می باشد.

یعنی شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم، و فرزند دلبد دیگرم را به شما بسپارم، آنهم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه؟! سپس اضافه کرد: "در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است" (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بدسابقه ها بفرستم، و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما!.

بنا بر این جمله فوق اشاره قطعی به قبول پیشنهاد آنها ندارد، بلکه یک بحث احتمالی است، زیرا از آیات آینده معلوم می شود که یعقوب هنوز پیشنهاد آنها را نپذیرفته بود و بعد از گرفتن عهد و پیمان موثق و جریانات دیگری که پیش آمد آن را پذیرفت.

دیگر اینکه ممکن است اشاره به یوسف باشد، چرا که او در اینجا به یاد یوسف افتاد و قبلا هم می دانست او در حال حیات است. (و در آیات آینده نیز خواهیم خواند که او به زنده بودن یوسف اطمینان داشت) و لذا برای حفظ او دعا کرد که: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش! *** سپس برادرها "هنگامی که بارها را گشودند با کمال تعجب دیدند تمام آنچه را به عنوان بهای غله، به عزیز مصر پرداخته بودند، همه به آنها بازگردانده شده و در درون بارها است" (وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ).

آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می یافتند، نزد پدر آمدند "گفتند: پدرجان! ما دیگر بیش از این چه می خواهیم؟ بین تمام متاع

ما را به ما بازگردانده اند" (قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي لِهَذِهِ بَضَاعَتَنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا) (۱).

آیا از این بزرگواری بیشتر می شود که زمامدار یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما بازگرداند؟ آنهم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می شود؟! پدرجان! دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفروست" ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد" (وَنَمِيرُ أَهْلَنَا) (۲).

"و در حفظ برادر خواهیم کوشید" (وَنَحْفَظُ أَخَانَا).

"و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود" (وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ).

"و این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است" (ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ) (۳).

*** ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی بفرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود، و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند، لذا به آنها چنین گفت:

ص: ۲۵

۱-۱) جمله ما نَبْغِي ممکن است "استفهامیه" باشد، و تقدیر آن چنین است: ما نبغی وراء ذلک (ما بیش از این چه می خواهیم؟) و ممکن است "نافیه" باشد، و تقدیر آن چنین است ما نبغی بذلک الکذب - او - ما نبغی منک دراهم یعنی ما قصد دروغ نداریم، یا اینکه ما پول دیگری از تو نمی خواهیم همینها کافی است.

۲-۲) نمیر از ماده میره به معنی جلب طعام و مواد غذایی است.

۳-۳) جمله ذلک کَيْلٌ يَسِيرٌ علاوه بر آنچه در متن گفته شد، این احتمال را نیز دارد، که منظور برادران یوسف این بوده که آنچه را که ما آوردیم، کیل کمی بود اگر برادر کوچکمان با ما بیاید می توانیم مقدار بیشتری غله دریافت داریم.

"من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، مگر اینکه یک وثیقه الهی و چیزی که مایه اطمینان و اعتماد ما باشد در اختیار من بگذارید که او را به من بازگردانید مگر اینکه بر اثر مرگ و یا عوامل دیگر قدرت از شما سلب شود" (قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ) منظور از "مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ" (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است.

جمله "إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ" در اصل به این معنی است که "مگر اینکه حوادث به شما احاطه کند" یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث دیگری باشد که انسان را به زانو درمی آورد، و قدرت را از او سلب می کند (۱).

ذکر این استثناء، نشانه ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندانش دیگر تکلیف ما لا یطاق نکرد و گفت من فرزندم را از شما می خواهم مگر اینکه حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست.

بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه ای می شدند و قدرت از آنها سلب می گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگردانند، و لذا یعقوب می گوید مگر اینکه همه شماها مغلوب حوادث شوید.

به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، "و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ

ص: ۲۶

۱- ۱) این تعبیر در مواردی از قرآن مجید تنها به معنی هلاکت و نابودی آمده است، مانند: وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ (یونس - ۲۲) وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ (کهف - ۴۲) ولی روشن است که در آیه مورد بحث منظور خصوص هلاکت نیست، بلکه عذری است که قدرت را از انسان سلب می کند.

آن است که ما می گوئیم" (فَلَمَّا آتَوْهُ مُوْتِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ).

نکته ها:

اشاره

[۱- چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به برادران بسپارد.]

نخستین سؤالی که در زمینه آیات فوق به ذهن می آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با اینکه برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند افراد بدسابقه ای محسوب می شدند، به علاوه می دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیفتر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنان که در آیات آغاز سوره خواندیم إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ :

"گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبتر است، در حالی که ما نیرومندتریم."

ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می کند که سی الی چهل سال، از حادثه یوسف گذشته بود، و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند، و طبعاً نسبت به سابق پخته تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون و جدان نا آرام خود به خوبی احساس می کردند، و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته بلکه بی مهری تازه ای آفریده است! از همه اینها گذشته مساله یک مساله حیاتی بود، مساله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر اینکه عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند،

[۲- آیا تنها سوگند خوردن و عهد کردن کافی بود؟]

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا تنها سوگند

ص: ۲۷

خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را بدست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلماً عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می‌داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنا بر این عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تاکید بیشتر بوده است، درست مثل اینکه در عصر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می‌کنند، بعد از آنکه در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۶۸]

اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸)

ترجمه:

۶۷- (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

۶۸- و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از

این راه انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده ایم علم فراوانی دارد در حالی که اکثر مردم نمی دانند.

تفسیر:

سرانجام برادران یوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را با خود همراه کردند و برای دومین بار آماده حرکت به سوی مصر شدند، در اینجا پدر، نصیحت و سفارشی به آنها کرد "گفت: فرزندانم! شما از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید" (وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ).

و اضافه کرد "من با این دستور نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما برطرف سازم" (وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

ولی یک سلسله، حوادث و پیش آمدهای ناگوار است که قابل اجتناب می باشد و حکم حتمی الهی درباره آن صادر نشده، هدف من آن است که آنها از شما بر طرف گردد و این امکان پذیر است.

و در پایان گفت: "حکم و فرمان مخصوص خدا است" (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ).

"بر خدا توکل کردم" (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ).

و "همه متوکلان باید بر او توکل کنند، و از او استمداد بجویند و کار خود را به او واگذارند" (وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ).

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه های متعدد، اما اینکه چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته اند:

علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره مند بودند (گرچه

یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند! و هم قامت‌های رشید داشتند، و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه های آنها نشان می داد از یک کشور دیگر به مصر آمده اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد.

و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تاثیر چشم زدن در گرفته، و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده اند که بخواست خدا ما در ذیل آیه: **وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ** (آیه ۵۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد، و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است، و از نظر علمی نیز بوسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می پرد، قابل توجه می باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته اند.

علت دیگری که برای این دستور یعقوب ع ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دستجمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه های جذاب، و اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد، و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند، و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

بعضی از مفسران (۱) یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته اند و آن اینکه یعقوب می خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن اینکه گمشده خود را از یک در نجویند بلکه از هر دری باید وارد شوند، چرا که بسیار می شود انسان برای رسیدن به یک هدف گاه تنها یک راه را انتخاب می کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده، به کنار می رود، اما اگر

ص: ۳۰

به این حقیقت توجه داشته باشد که گمشده ها معمولا یک راه ندارند و از طرق مختلف به جستجوی آن برخیزد، غالباً پیروز می شود.

*** برادران حرکت کردند و پس از پیمودن راه طولانی میان کنعان و مصر، وارد سرزمین مصر شدند " و هنگامی که طبق آنچه پدر به آنها امر کرده بود، از راههای مختلف وارد مصر شدند این کار هیچ حادثه الهی را نمی توانست از آنها دور سازد " (وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

بلکه تنها فایده اش این بود " که حاجتی در دل یعقوب بود که از این طریق انجام می شد " (إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا).

اشاره به اینکه تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود، و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می بندند دل خوش بود.

سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می کند که " او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی دانند " (وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

اشاره به اینکه بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می شوند که خدا را فراموش می کنند و خیال می کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشمهاست، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می رفت، و در عین حال می دانست پشت سر این اسباب ذات پاک " مسبب الاسباب " است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران شهر

بابل می گوید و مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: (آنها نمی توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر اینکه خدا بخواهد) اشاره به اینکه ما فوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۹ تا ۷۶]

اشاره

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنَ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَهُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ إِسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

ترجمه:

۶۹- هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت من برادر تو هستم، از آنچه آنها می کنند غمگین و ناراحت نباش.

۷۰- و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آبخوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد ای اهل قافله شما سارق هستید! ۷۱- آنها رو به سوی او کردند. و گفتند چه چیز گم کرده اید؟ ۷۲- گفتند پیمانہ ملک را، و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر(غله) به او داده می شود و من ضامن(این پاداش هستم).

۷۳- گفتند به خدا سوگند شما میدانید ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده ایم.

۷۴- آنها گفتند اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ ۷۵- گفتند هر کس (آن پیمانہ) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود(و بخاطر این کار برده خواهد شد) ما اینگونه ستمگران را کیفر می دهیم.

۷۶- در این هنگام(یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت، و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آئین ملک(مصر) بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است.

تفسیر طرحی برای نگهداری برادر

سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند، و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با اینکه پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک با ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم.

یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت، و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل اینکه برادر کوچکتان تنها

مانده است؟ من برای رفع تنهائیش او را با خودم بر سر یک سفره می نشانم! سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اطاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته اش یوسف می باشد، در اینجا پیمانۀ صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت، چنان که قرآن می گوید: "هنگامی که وارد بر یوسف شدند او برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من همان برادرت یوسفم، غم مخور و اندوه به خویش راه مده و از کارهایی که اینها می کنند نگران مباش."

(وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.)

"لا- تبئس" از ماده "بؤس" در اصل بمعنی ضرر و شدت است، و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش! منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می کرده است، بی مهری- هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند، و نقشه هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله ای بود برای ترقی و تعالی من، بنا بر این تو نیز دیگر از این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

*** در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد چرا که به پدر قول داده اند و سوگند یاد کرده اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه ای می کشم که آنها ناچار شوند ترا نزد من بگذارند، "سپس هنگامی که بارهای غلات را برای

برادران آماده ساخت دستور داد پیمانہ گرانقیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد" (چون برای هر کدام باری از غله می داد) (فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ).

البته این کار در خفا انجام گرفت، و شاید تنها یک نفر از ماموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام ماموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانہ مخصوص و گرانقیمت نیست، در حالی که قبلا در دست آنها بود: لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید!" (تُمْ أَذَنُ مُؤَذِّنٍ أَيْتُهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ).

برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی یافت که بعد از اینهمه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند! *** "لذا" رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده اید؟" (قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ).

*** "گفتند ما پیمانہ سلطان را گم کرده ایم و نسبت به شما ظنیم هستیم" (قَالُوا نَفَقَدْ صُوعَ الْمَلِكِ).

و از آنجا که پیمانہ گرانقیمت و مورد علاقه ملک بوده است، "هر کس آن را بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد" (وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ).

سپس گوینده این سخن برای تاکید بیشتر گفت: "و من شخصا این جایزه را تضمین می کنم". (وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ). برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند، و نمی-

دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده "گفتند: به خدا سوگند شما میدانید ما نیامده ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده ایم" (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ).

اینکه گفتند شما خود می دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنا بر این کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرسانند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟! *** در این هنگام ماموران رو به آنها کرده "گفتند اگر شما دروغ بگوئید جزایش چیست؟" (قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ).

*** و "آنها در پاسخ گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانۀ ملک، در "بار" او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید" (قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ).

"آری ما این چنین ستمکاران را کیفر می دهیم" (كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

*** در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بکشایند و یک یک بازرسی

کنند، منتها برای اینکه طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، "نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانانه مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد" (فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ).

همین که پیمانانه دربار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد، و خود را در بن بست عجیبی دیدند.

از یک سو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می اندازد، و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته اند؟ بعضی از مفسران نوشته اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند، و گفتند: ای بی خبر؟ ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضیه را می دانست با خونسردی جواب داد این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت! اولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می گوید (۱).

سپس قرآن چنین اضافه می کند که "ما این گونه برای یوسف، طرح ریختیم" (تا برادر خود را به گونه ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارند) (كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ).

مساله مهم اینجاست که اگر یوسف می خواست طبق قوانین مصر با برادرش

ص: ۳۷

بنیامین رفتار کند می بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر اینکه سبب آزار برادر می شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می دارند و از او کار می کشند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آنست که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

به همین جهت قرآن می گوید: "یوسف نمی توانست برادرش را طبق آئین ملک مصر بردارد" و نزد خود نگهدارد (مَا كَانَ لِأَخِي أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ):

سپس به عنوان یک استثناء می فرماید "مگر اینکه خداوند بخواهد" (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).

اشاره به اینکه: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود، و نقشه ای بود برای حفظ برادر، و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب، و آزمایش برادران دیگر! و در پایان اضافه می کند "ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم" (نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ).

درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند.

و در هر حال برتر از هر عالمی، عالم دیگری است " (یعنی خدا) (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ).

و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود.

آیات فوق سؤالات زیادی را برمی انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت:

۱- چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد.

پاسخ این سؤال همانگونه که قبلا هم اشاره شد، تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید، و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد، و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهدهی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟

۲- چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟

آیا جائز بود بی گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است چرا که یوسف قبلا خود را به او معرفی کرده بود، و او می دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است، و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت.

۳- نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟

آیا نسبت سرقت آنهم به صورت کلی و همگانی با جمله **إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ** (شما سارق هستید) دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می شود که:

اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می خوانیم قالوا (گفتند) ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانہ مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است، و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته نشود، همه را مخاطب می سازند و می گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما.

ثانیاً: طرف اصلی سخن که "بنیامین" بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهراً او را متهم به سرقت می کرد اما در واقع، مقدمه ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف.

و اینکه همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف بر طرف گردید، و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد.

بعضی نیز گفته اند منظور از سرقت، که در اینجا به آنها نسبت داده شد، مربوط به گذشته و سرقت کردن یوسف را از پدرش یعقوب بوسیله برادران بوده است اما این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف به آنها داده شده باشد چرا که او از سابقه امر آگاهی داشت و شاید جمله بعد اشاره ای به آن داشته باشد چرا که ماموران یوسف نگفتند شما پیمانہ ملک را دزدیده اید بلکه گفتند: نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ: "ما پیمانہ ملک را نمی یابیم" (ولی پاسخ اول صحیحتر به نظر می رسد).

۴- کیفر سرقت در آن زمان چه بوده

-از آیات فوق استفاده می شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق

در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (۱)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می کردند.

به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی شود که در هیچیک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می شده، و در تاریخچه بردگی نیز می خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز میشدند به بردگی می گرفتند.

۵- سقایه یا صواع

در آیات فوق گاهی تعبیر به "صواع" (پیمانه) و گاهی تعبیر به "سقایه" (ظرف آبخوری) شده است، و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آبخوری "ملک" بوده است، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و اینکه مردم نهایت دقت را در صرفه جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آبخوری مخصوص ملک، پیمانه می کردند.

مفسران در خصوصیات این ظرف مطالب زیادی دارند، بعضی گفته اند از نقره بوده، بعضی گفته اند از طلا، و بعضی اضافه کرده اند که جواهر نشان بوده است، و در بعضی از روایات غیر معتبر نیز اشاره ای به اینگونه مطالب شده است، اما هیچیک دلیل روشنی ندارد.

آنچه مسلم است پیمانه ای بوده که روزی پادشاه مصر از آن آب می نوشیده و سپس تبدیل به پیمانه شده است.

ص: ۴۱

۱- ۱) طبرسی در مجمع البیان نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می گرفتند (تا همان اندازه کار کند).

اینهم بدیهی است که تمام نیازمندیهای یک کشور را نمی توان با چنین پیمانانه ای اندازه گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه جویی را کنند.

ضمناً از آنجا که این پیمانانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می شده که اگر بخواهند سارق را بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۷۹]

اشاره

قَالُوا إِن يَسِيرَ فَقَدْ سِيرَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷)
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹)

ترجمه:

۷۷- (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آنچه توصیف می کنید آگاهتر است.

۷۸- گفتند ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

۷۹- گفت پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود!

چرا فداکاری برادران یوسف پذیرفته نشد؟

برادران سرانجام باور کردند که برادرشان "بنیامین" دست به سرقت زشت و شومی زده است، و سابقه آنها را نزد عزیز مصر به کلی خراب کرده است و لذا برای اینکه خود را تبرئه کنند گفتند: "اگر این پسر دزدی کند چیز عجیبی نیست، چرا که برادرش (یوسف) نیز قبلاً مرتکب چنین کاری شده است" که هر دو از یک پدر و مادرند و حساب آنها از ما که از مادر دیگری هستیم جدا است! (قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ).

و به این ترتیب خواستند خط فاصلی میان خود و بن یامین بکشند و سرنوشت او را با برادرش یوسف پیوند دهند! یوسف از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد و "آن را در دل مکتوم داشت، و برای آنها آشکار ساخت" (فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ).

چرا که او می دانست آنها با این سخن، مرتکب تهمت بزرگی شده اند، ولی به پاسخ آنها نپرداخت، همین اندازه سر بسته به آنها گفت: "شما از آن کسی که این نسبت را به او می دهید بدترید" - یا - شما نزد من از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید (قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا).

سپس افزود: "خداوند درباره آنچه می گوئید آگاه تر است" (وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ).

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان اینکه خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه

نخست اینکه: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه اش زندگی می کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه اش بازگیرد، عمه اش چاره ای اندیشید و آن اینکه کمر بند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست، و ادعا کرد که او می خواسته آن را از وی برباید، و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمر بند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت.

دیگر اینکه یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است.

و دیگر اینکه گاهی او مقداری غذا از سفره برمی داشت و به مسکین ها و مستمندان می داد، و به همین جهت برادران بهانه جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچیک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است؟ و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد؟ و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟! *** هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بن یامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته اند می بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته اند که حد اکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بن یامین به خرج دهند، و به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند" و گفتند ای عزیز مصر! او ای زمامدار بزرگوار او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل

فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را بازگردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را بجای او بگیر" (قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ).

"چرا که ما ترا از نیکوکاران می یابیم" و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما (إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) *** یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و "گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته ایم بگیریم" هرگز شنیده اید آدم با انصافی، بی گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ).

اگر چنین کنیم مسلماً ظالم خواهیم بود (إِنَّا إِذَا لَطَمُونَ).

قابل توجه اینکه یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی دهد بلکه از او تعبیر می کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته ایم، و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

اشاره

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ
 أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) اِرْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ إِيَّاكَ سَرَقَ وَمَا
 شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَسَأَلَ الْقُرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)

ترجمه:

۸۰- هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت آیا نمی دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این در باره یوسف کوتاهی کردید لذا من از این سرزمین حرکت نمی کنم تا پدرم بمن اجازه دهد یا خدا فرمانش را در باره من صادر کند که او بهترین حکم کنندگان است.

۸۱- شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم! ۸۲- (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم.

تفسیر:

برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟

برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بن یامین کردند، ولی تمام راهها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهرا تبریئه برادر امکان نداشت، و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد

دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مایوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید:

"هنگامی که آنها از عزیز مصر-یا از نجات برادر-مایوس شدند به گوشه ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان در گوشه پرداختند" (فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا).

"خلصوا" یعنی "خالص شدند" کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است، و "نجی" از ماده "مناجات"، در اصل از "نحوه" به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند و جلسات سری و سخنان در گوشه از اطرافیان جدا می شود به آن "نجوی" می گویند (بنا بر این نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از اینکه در گوشه باشد یا در جلسه سری، شامل می شود).

جمله "خلصوا نجيا" همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند از فصیحترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می شد، بیان کرده است.

به هر حال، "برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بن یامین را به هر قیمتی که ممکن است باز گردانید" (قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ).

و "شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز در باره یوسف، کوتاهی کردید" و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ) (۱).

ص: ۴۷

۱-۱) "فرطتم" از ماده "تفریط" در اصل از "فروط" (بر وزن شروط) به معنی مقدم شدن است، و هنگامی که به باب تفعیل در آید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (افراط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است.

"حال که چنین است، من از جای خود (یا از سرزمین مصر) حرکت نمی‌کنم، و به اصطلاح در اینجا متحصن می‌شوم) مگر اینکه پدرم به من اجازه دهد، و یا خداوند فرمانی در باره من صادر کند که او بهترین حاکمان است" (فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم، و یا راه چاره ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر بطور قطع پذیرفته باشد.

*** سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که "شما به سوی پدر بازگردید و بگوئید پدر! فرزندت دست به دزدی زد!" (إِرْجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ).

"و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم" همین اندازه که ما دیدیم پیمانۀ ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سرقت شده است، و اما باطن امر با خداست "وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا).

"و ما از غیب خبر نداشتیم" (وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ عَافِظِينَ) این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می‌بریم و باز می‌گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می‌رسد.

*** سپس برای اینکه هر گونه سوء ظن را از پدر دور سازند و او را مطمئن کنند که جریان امر همین بوده نه کم و نه زیاد، گفتند: "برای تحقیق بیشتر از شهری

که ما در آن بودیم سؤال کن" (وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا) (۱).

" و همچنین از قافله ای که با آن قافله به سوی تو آمدیم و طبعاً افرادی از سرزمین کنعان و از کسانی که تو بشناسی در آن وجود دارد، می توانی حقیقت حال را بررسی" (وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا) (۲) و به هر حال "مطمئن باش که ما در گفتار خود صادقیم و جز حقیقت چیزی نمی گوئیم" (وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ) از مجموع این سخن استفاده می شود که مساله سرقت بن یامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانہ ملک را با خود ببرد که ماموران ملک به موقع رسیده اند و پیمانہ را گرفته و شخص او را بازداشت کرده اند، و شاید اینکه برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مساله، مشهور شده که در و دیوار هم می دانند! ***

نکته ها:

اشاره

۱- برادر بزرگتر که بود؟

- بعضی گفته اند نام او روین (رویل) و بعضی او را "شمعون" دانسته اند، و بعضی "یهودا"، و در اینکه منظور بزرگتر از

ص: ۴۹

۱-۱) "قریه" در لغت عرب به معنی روستا نیست، بلکه به آبادیها و شهرها بطور کلی اطلاق می شود و منظور در اینجا مصر است.

۲-۲) "عیر" - چنان که راغب در مفردات گفته است - به معنی گروه و جمعیتی است که شتران و چارپایان را برای حمل مواد غذایی با خود می برند یعنی به مجموع آنها "عیر" گفته می شود، بنا بر این سؤال از آنها کاملاً امکان پذیر است، چرا که انسانها را نیز شامل می شود و نیازی به تقدیر نیست، بعضی از مفسران گفته اند که "عیر" تنها شامل چارپایان می شود و در این صورت آیه نیاز به تقدیر دارد، همانگونه که در قریه چنین است.

نظر سن است یا عقل، نیز در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه بزرگتر از نظر سن است.

۲- داوری بر اساس قرائن حال

از این آیه ضمناً استفاده می شود که قاضی می تواند به قرائن قطعیه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بن یامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به اینکه هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می کردند و یا لا اقل به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی کرد که در اینجا نقشه ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند.

مجموع این جهات سبب می شد که از مشاهده پیمانه ملک، در بار بن یامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود.

این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق- العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

۳- از آیات فوق برمی آید

که برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند، و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصن در شهر مصر و مخصوصاً نزدیک دربار عزیز این امید می رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانه که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او بخاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت

پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۸۶]

اشاره

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفَ عَلَى يَوْسُفَ وَإِضْطَّ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)

ترجمه:

۸۳- (یعقوب) گفت نفس (و هوی و هوس) مساله را چنین در نظر تان تزیین داده، من شکیبایی می کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است.

۸۴- و از آنها روی برگرداند و گفت وا اسفا بر یوسف!، و چشمان او از اندوه سفید شد اما او خشم خود را فرو می برد (و هرگز کفران نمی کرد).

۸۵- گفتند بخدا تو آن قدر یاد یوسف می کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی! ۸۶- گفت من تنها غم و اندوهم را به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم) و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

تفسیر:

من از خدا الطافی سراغ دارم که نمی دانید!

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگتر و کوچکتر را در آنجا گذاردند، و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر- به عکس سفر سابق -

بر چهره های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، بخصوص اینکه اثری از بن یامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود، و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفته، رو به سوی آنها کرده "گفت: هوسهای نفسانی شما، مساله را در نظر تان چنین منعکس ساخته و تزئین داده است!" (قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً).

یعنی درست همان جمله ای را در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا یعقوب تنها بخاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می گویند و توطئه ای در کار است در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء بطور قطع متهم سازند، با اینکه طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است، و راه تحقیق نیز بسته نیست.

یا اینکه هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله اینکه:

۱- چرا شما با دیدن پیمانانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی تواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟ ۲- چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی بردارد در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم).

۳- چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان الهی مؤکد با من بسته

بودید؟ (۱) سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی دهم و "شکیبایی نیکو و خالی از کفران می کنم" (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) (۲) "امیدوارم خداوند همه آنها (یوسف و بن یامین و فرزند بزرگم) را به من بازگرداند" (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِنِي بِهِمْ جَمِيعًا).

چرا که من می دانم "او از درون دل همه آگاه است و از همه حوادثی که گذشته و می گذرد با خبر به علاوه او حکیم است و هیچ کاری را بدون حساب نمی کند". (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

*** در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فرا گرفت و جای خالی بن یامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند با ایمان باهوش زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه ای به پدر می بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بن یامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، "در این هنگام روی از فرزندان برتافت و گفت:

وا اسفا بر یوسف" (و تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَٰسُفَ).

برادران که از ماجرای بن یامین، خود را شرمنده در برابر پدر می دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید.

این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی اختیار از چشم یعقوب

ص: ۵۳

۱-۱) و اینکه بعضی احتمال داده اند که این جمله اشاره به جریان یوسف باشد بعید است زیرا مساله جدا کردن یوسف از پدر و مادر در آیات فوق ابدا مطرح نیست.

۲-۲) در باره صبر جمیل به ذیل آیه ۱۸ همین سوره مراجعه فرمائید.

جاری می ساخت تا آن حد که "چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد" (وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ).

و اما با این حال سعی می کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشانند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید "او مرد با حوصله و بر خشم خویش مسلط بود" (فَهُوَ كَظِيمٌ).

ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقاً هم اشاره کردیم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد (۱)*** برادران که از مجموع این جریانها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود، و از سوی دیگر به خاطر بن یامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می دیدند، و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آنها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی حوصلگی، به پدر "گفتند به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی" (قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ) (۲).

*** اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها "گفت: من شکایتم

ص: ۵۴

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به ذیل آیه همین سوره مراجعه فرمائید.

۲- ۲) حرَض (بر وزن مرض) به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است، و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می باشد.

را به شما نیاوردم که چنین می گوئید، من غم و اندوهم را نزد خدا می برم و به او شکایت می آورم" (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (۱).

"و از خدایم لطفها و کرامتها و چیزهایی سراغ دارم که شما نمی دانید" (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

ص: ۵۵

۱-۱) "بث" به معنی پراکندگی است، و چیزی که نمی توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است.

۹۰- گفتند آیا تو همان یوسف هستی؟! گفت (آری) منم یوسف! و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

۹۱- گفتند بخدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته، و ما خطا کار بودیم.

۹۲- گفت امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می بخشد، و ارحم الراحمین است! ۹۳- این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می شود، و همگی خانواده نزد من آئید.

تفسیر:

بکوشید و مایوس نشوید که یاس نشانه کفر است!

قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می کرد، مواد غذایی به کلی تمام می شود، دگر بار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تامین مواد غذایی می دهد، ولی این بار در سر لوحه خواسته هایش جستجو از یوسف و برادرش بن یامین را قرار می دهد و می گوید: "فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید" (يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ).

و از آنجا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده، و از این توصیه و تاکید پدر تعجب می کردند، یعقوب به آنها گوشزد می کند "از رحمت الهی هیچگاه مایوس نشوید" که قدرت او ما فوق همه مشکلات و سختیها است و لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ).

"چرا که تنها کافران بی ایمان که از قدرت خدا بی خبرند از رحمتش مایوس می شوند" (إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ).

"تحسس" از ماده "حس" به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است، و در اینکه آیا با "تجسس" چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب

لغت گفتگو است: ابن عباس نقل شده که "تحسس" در امور خیر است و "تجسس" در امور شر. بعضی دیگر گفته اند تحسس، کوشش برای شنیدن سرگذشت اشخاص و اقوام است، اما تجسس کوشش برای جستجوی عیبها.

و بعضی هر دو را به یک معنی دانسته اند، ولی با توجه به حدیثی که می گوید "

لا تجسسوا و لا تحسسوا" روشن می شود که این دو با هم مختلفند، و نظر ابن عباس در تفاوت میان این دو متناسب معنی آیات مورد بحث به نظر می رسد، و اگر می بینیم که در حدیث از هر دو نهی شده ممکن است اشاره به این باشد که جستجو در کار مردم نکنید نه در کار خیرشان و نه در کار شرشان.

"روح" به معنی رحمت، و راحت و فرج و گشایش کار است.

"راغب" در مفردات می گوید: روح (بر وزن لوح) و روح (بر وزن نوح) هر دو در اصل به یک معنی است، و به معنی "جان" و "تنفس" است، سپس روح (بر وزن لوح) به رحمت و فرج آمده است (بخاطر اینکه همیشه به هنگام گشایش مشکلات، روح و جان تازه ای به انسان دست می دهد و نفس آزاد می کشد).

*** به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پر حادثه وارد می شوند.

در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز: سخت آسیب دیده، و بد نام شده اند، و شاید بعضی آنها را به عنوان "گروه سارقان کنعان" بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بن یامین و ناراحتی فوق العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده، و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتیهای جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها

است، همان جمله اخیر پدر است که می فرمود: از رحمت خدا مایوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است.

"آنها وارد بر یوسف شدند، و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است" (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ).

"و تنها متاع کم و بی ارزشی همراه آورده ایم" (وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ) (۱) اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده ایم،" و انتظار داریم که پیمانۀ ما را بطور کامل وفا کنی" (فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ).

و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن" (وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا).

و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که "خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می دهد" (إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ).

جالب اینکه برادران یوسف، با اینکه پدر تاکید داشت در باره یوسف و برادرش به جستجو بر خیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند، و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند، و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی تر است قرار دهند، و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تاثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد.

ص: ۵۹

۱ - ۱) "بضاعت" از ماده "بضع" (بر وزن جزء) به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می کنند، و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می شود که به عنوان بهای کالایی جدا می شود. و "مزجاه" از ماده "از جاء" به معنی راندن و دفع کردن است و از آنجا که بهای کم و بی ارزش را شخص گیرنده از خود دور می سازد به آن مزجاه گفته شده است.

بعضی گفته اند: منظور از "تَصَدَّقْ عَلَيْنَا" همان آزادی برادر بوده، و گرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود.

در روایات نیز می خوانیم که برادران حامل نامه ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت های عزیز مصر، نسبت به خاندانش، و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بن یامین و گرفتاری های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود.

و در پایان نامه از او خواسته بود که بن یامین را آزاد کند و تاکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود.

هنگامی که برادرها نامه پدر را بدست عزیز می دهند، نامه را گرفته و می بوسد و بر چشمان خویش می گذارد، و گریه می کند، آن چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می ریزد (۱) (و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می برد که عزیز مصر چه علاقه ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه اش در او ایجاد هیجان می نماید، و شاید در همین جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد، همچنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بی قرار ساخت که دیگر نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند، و به زودی چنان که خواهیم دید خویشتن را به عنوان همان برادر! به برادران معرفی کرد) *** در این هنگام که دوران آزمایش بسر رسیده بود و یوسف نیز سخت، بی تاب و ناراحت به نظر می رسید، برای معرفی از اینجا آغاز سخن کرد، رو به سوی برادران کرد "گفت: هیچ می دانید شما در آن هنگام که جاهل و نادان

ص: ۶۰

بودید به یوسف و برادرش چه کردید" (قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً گناه آنها را سر بسته بیان می کند، و می گوید ما فعلتم (آنچه انجام دادید) و ثانیاً راه عذر خواهی را به آنها نشان می دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود، و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده اید!.

ضمناً از این سخن روشن می شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاوردند بلکه برادر دیگر بن یامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود، و ناراحتیهایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند، و شاید بن یامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه ای از بیدادگریهای آنها را برای برادرش شرح داده بود.

در بعضی از روایات می خوانیم که یوسف با گفتن این جمله برای اینکه آنها زیاد ناراحت نشوند و تصور نکنند عزیز مصر، در مقام انتقام جویی بر می آید گفتارش را با تبسمی پایان داد، این تبسم سبب شد دندانهای زیبای یوسف در برابر برادران کاملاً آشکار شود، خوب که دقت کردند دیدند عجب شباهتی با دندانهای برادرشان یوسف دارد (۱)!!** مجمع این جهات، دست بدست هم داد، از یک سو می بینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید.

از سویی دیگر نامه یعقوب. آن چنان او را هیجان زده می کند که گویی نزدیکترین رابطه را با او دارد.

ص: ۶۱

و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می بینند، اما در عین حال نمی توانند باور کنند که یوسف بر مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟! لذا با لحنی آمیخته با تردید گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟! (قَالُوا أَإِنَّكَ لَمَّا نْتَ يَوْسُفُ) در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می گوید! آیا براستی پرده را کنار می زنی و خود را معرفی می کنی. یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده اند.

لحظه ها با سرعت می گذشت و انتظاری طاقت فرسا بر قلب برادران سنگینی می کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، "گفت: آری منم یوسف! و این برادر منم بن یامین است!" (قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي).

ولی برای اینکه شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته بجا آورده باشد و ضمناً درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد "خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند" (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) *** هیچکس نمی داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از دهها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی بر پا ساختند چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند، و چگونه اشکهای شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده می بینند نمی توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند،

آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند:

"به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است" و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا) (۱) هر چند ما خطاکار و گنه کار بودیم" (وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ) (۲).

*** اما یوسف که حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصا به هنگام پیروزیش ادامه یابد، و یا اینکه احتمالا این معنی به ذهنشان خطور کند که ممکن است یوسف در اینجا در مقام انتقام جویی بر آید، بلافاصله با این جمله به آنها امنیت و آرامش خاطر داد" و گفت: امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود" (قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ) (۳).

فکران آسوده، و وجدانتان راحت باشد، و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای اینکه به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل

ص: ۶۳

۱-۱) "آثرک" از ماده "ایثار" در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است، و از آنجا که به فضل و نیکی "اثر" گفته می شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنا بر این آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا مفهومش این می شود که خداوند ترا بر ما فضیلت بخشید (البته بخاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما).

۲-۲) فخر رازی در تفسیرش می گوید: میان "خاطی" و "مخطی" این فرق است که خاطی را به کسی می گویند که عمدا کار خلافی می کند و مخطی به کسی که از روی اشتباه.

۳-۳) "تثریب" در اصل از ماده "ثرب" (بر وزن سرو) به پوسته نازکی از پیه می گویند که روی معده و روده ها را می پوشاند و تثریب به معنی کنار زدن آنست سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می شود (به قاموس و مفردات راغب و تفسیر فخر رازی و روح المعانی مراجعه شد).

بخشش است،" افزود: خداوند نیز شما را می بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است" (يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش-تا چه رسد به مجازات- در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است، و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

*** در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می کرد و آن اینکه پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آنها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت:

"این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود" (اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا).

"و سپس با تمام خانواده به سوی من بیائید" (وَ اُنُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ).

نکته ها:

اشاره

۱- چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفا بخش من را نزد پدر می برد باید همان باشد که پیراهن خون آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند!، لذا این کار به "یهودا" سپرده شد زیرا او گفت من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندان را گرگ خورده و این نشان می دهد که یوسف

ص: ۶۴

با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه کاریهای مسائل اخلاقی نیز غافل نمی ماند (۱).

۲- بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می نشانی، و ما از روی تو خجالت می کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای اینکه نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تا کنون به چشم یک غلام زر خرید به من می نگرستند، و به یکدیگر می گفتند سبحان من بلغ عبدا بیع بعشیرین درهما ما بلغ!!:

"منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده!" اما الان که شما آمده اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می فهمند من غلام نبوده ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است! (۲).

۳- شکرانه پیروزی

آیات فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشنترین وجهی به ما می آموزد که به هنگام پیروزی بر دشمن، انتقامجو و کینه توز نباشید.

برادران یوسف، سختترین ضربه ها را به یوسف زده بودند، و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز سخت شکنجه دادند

ص: ۶۵

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر فخر رازی جلد ۱۸ صفحه ۲۰۶.

اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته اند و تمام قدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می شود که او نه تنها هیچگونه کینه ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنج می دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند! به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می خواهد به آنها حالی کند که آمدن شما به مصر از این نظر که وسیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و اینکه از خاندان رسالتم، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است او می خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند! جالب توجه اینکه: هنگامی که پیامبر اسلام در شرایط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام ص در باره آنها چه دستوری صادر می کند؟ در اینجا پیامبر ص فرمود:

□
الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده: "شکر خدای را که وعده اش تحقق یافت و بنده اش را پیروز کرد و احزاب و گروه های دشمن را منهزم ساخت" سپس رو به مردم کرد و فرمود:

□
ما ذا تظنون یا معشر قریش قالوا خیرا، اخ کریم، و ابن اخ کریم و قد قدرت! قال و انا اقول کما قال اخ یوسف لا تَثْرِبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ! "چه گمان می برید ای جمعیت قریش که در باره شما فرمان بدهم؟ آنها در پاسخ گفتند ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده

و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود:

و من در باره شما همان می گویم که برادرم یوسف در باره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: [□] لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ: "امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!" عمر می گوید در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیامبر ص این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمنده شدم (۱).

در روایات اسلامی نیز کرارا می خوانیم که: "زکات پیروزی، عفو و بخشش است".

علی ع می فرماید:

إذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه: "هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزی قرار ده" (۲).

ص: ۶۷

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۳۴۸۷.

۲- ۲) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۱۱.

اشاره

وَلَمَّا فَصَّيَلَتْ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

ترجمه:

۹۴- هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت من بوی یوسف را احساس می کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید! ۹۵- گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابق هستی! ۹۶- اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی دانید؟! ۹۷- گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.

۹۸- گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است.

تفسیر سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با اینکه یکی از شیرین ترین لحظات زندگی خود را می گذراندند، در سرزمین شام و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود

خانواده ای افسرده، عزادار، و پرانده، لحظات دردناکی را می گذراند.

"اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگویی نگشائید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما می گویم من بوی یوسف عزیزم را می شنوم" من احساس می کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می آید، و زمان وصال و پیروزی فرا می رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمی کنم شما این سخنان را باور کنید (وَ لَمَّا فَصَّيَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ) (۱).

از جمله "فصلت" استفاده می شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد.

*** اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت "گفتند: بخدا سوگند تو در همان گمراهی قدیم هستی!" (قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ).

چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می گذرد، تو هنوز فکر می کنی او زنده است و تازه می گویی من بوی یوسفم را از مصر می شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟! آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه وری، و پندارهایت را واقعیت می پنداری، این چه حرف عجیبی است

ص: ۶۹

۱- ۱) تفندون از ماده "فند" (بر وزن نمد) به معنی ناتوانی فکر و سفاهت و بعضی به معنی دروغ دانسته اند، و در اصل به معنی فساد است، بنا بر این جمله "لو لا تفندون" یعنی اگر مرا سفیه و فاسد العقل نخوانید...

که می گویی؟! اما این گمراهی تازگی ندارد، قبلا هم به فرزندان گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید!.

و از اینجا روشن می شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می کردند، یک جا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است، و اینجا گفتند تو در ضلال قدیمیت میباشی.

آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی خبر بودند، و قلب او را همچون دل خود تاریک می شمردند، و فکر نمی کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آئینه قلبش منعکس می شود.

شبهها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب هم چنان در انتظار بسر می برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور، و آرامش و اطمینان موج می زد در حالی که اطرافیان او در برابر این گونه مسائل بی تفاوت بودند، و اصولا ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می دانستند. بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیائید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند، و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه "بشیر" (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می خندند "نسیم رحمت می وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می پیچید و با خود می برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می کشند و یعقوب

نیز با آنها تبسم می کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیر مرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می بیند و دنیا با زیباییهایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته اند چنان که قرآن می گوید "هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد!" (فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا).

برادران و اطرافیان، اشک شوق و شادی ریختند، و یعقوب با لحن قاطعی به آنها "گفت نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی دانید؟! (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

*** این معجزه شگفت انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه ای به گذشته تاریک خود اندیشیدند، گذشته ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و "گفتند پدرجان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد" (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا).

"چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم" (إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ).

*** پیر مرد بزرگوار که روحی همچون اقیانوس وسیع و پر ظرفیت داشت بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند "به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم مغفرت می طلبم" (قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي).

و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند "چرا که او غفور و رحیم است" (إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

۱- چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد؟

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده اند، ولی با توجه به اینکه قرآن از این نظر سکوت دارد، و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی کند، می توان توجیه علمی نیز بر آن یافت.

چرا که امروز مساله "تله پاتی" انتقال فکر از نقاط دور دست یک مساله مسلم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق العاده ای برخوردارند برقرار می شود.

شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مساله برخورد کرده ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می کند، چیزی نمی گذرد که به او خبر می رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دور دستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است.

دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می کنند.

در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند.

البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مساله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد.

در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مساله انتقال فکر شده است و آن اینکه کسی از امام باقر ع پرسید گاهی اندوهناک می شوم بی آنکه مصیبتی به

من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می کنند، فرمود: آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تاثیر می گذارد (۱).

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می کرد (۲).

۲- تفاوت حالات پیامبران -

اشکال معروف دیگری در اینجاست که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت: ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟ چگونه می شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که می گذرد، آگاه نشود.

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه قبلا در زمینه علم غیب و حدود علم پیامبر و امامان گفته ایم، چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است، و آنجا که خدا بخواهد آنها می دانند هر چند مربوط به نزدیکترین نقاط جهان باشد.

آنها را از این نظر می توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک

ص: ۷۳

۱- ۱) اصول کافی جلد دوم صفحه ۱۳۳.

۲- ۲) برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد دوم نور الثقلین صفحه ۴۶۴ مراجعه شود

و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می گذرند، لحظه ای برق در آسمان می زند و تا اعماق بیابان را روشن می سازد، و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می شود، اما لحظه ی دیگر خاموش می شود و تاریکی همه جا را فرا می گیرد بطوری که هیچ چیز به چشم نمی خورد.

شاید حدیثی که از امام صادق ع در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آنجا که می فرماید:

جعل الله بينه وبين الامام عمودا من نور ينظر الله به الى الامام و ينظر الامام به اليه فاذا اراد علم شيء نظر في ذلك النور فعرفه : "خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش، و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می افکند و از آن آگاه می شود" (۱).

و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همین گونه روایات است: بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارم اعلا نشینیم گهی تا پشت پای خود نبینیم ("جهان" در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان).

و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می گذرد بی خبر باشد، و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

۳- چگونه یعقوب بینایی خود را باز یافت؟-

بعضی از مفسران احتمال

ص: ۷۴

داده اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرا رسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنا بر این بازگشت بینایش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن می گوید: فَارْتَدَّ بَصِيرًا .

۴- وعده استغفار -

در آیات فوق می خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ" خداوند شما را بیامرزد "ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می گوید: "بعدا برای شما استغفار خواهم کرد" و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسب تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تاخیر اندازد. (۱)

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا یوسف بطور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد.

ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و اینکه این گناه قابل بخشش است سخن می گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و اینکه چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می کرد (دقت کنید).

۵- توسل جایز است -

از آیات فوق استفاده می شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد، و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد.

ص: ۷۵

۱- ۱) در تفسیر قرطبی می خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند! (تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۳۴۹۱).

این نشان می دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالا- امری جائز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می شمردند، از متون قرآن، آگاهی ندارند و یا تعصبات غلط مانع دید آنها می شود.

۶- پایان شب سیه...

درس بزرگی که آیات فوق به ما می دهد این است که مشکلات و حوادث هر قدر سخت و دردناک باشد و اسباب و علل ظاهری هر قدر، محدود و نارسا گردد و پیروزی و گشایش و فرج هر اندازه به تاخیر افتد، هیچکدام از اینها نمی توانند مانع از امید به لطف پروردگار شوند، همان خداوندی که چشم نابینا را با پیراهنی روشن می سازد و بوی پیراهنی را از فاصله دور به نقاط دیگر منتقل می کند، و عزیز گمشده ای را پس از سالیان دراز بازمی گرداند، دلهای مجروح از فراق را مرهم می نهد، و دردهای جانکاه را شفا می بخشد.

آری در این تاریخ و سرگذشت این درس بزرگ توحید و خداشناسی نهفته شده است که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست.

اشاره

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَ قَالَا ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَ قَالَا يَا أَبَتَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ لَجَأَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

ترجمه:

۹۹- هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که انشاء الله در امن و امان خواهید بود.

۱۰۰- پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم خداوند آن را به حقیقت پیوست، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می خواهد (و شایسته می داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است.

۱۰۱- پروردگار! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین، و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران. و به صالحان ملحق فرما!

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله ای در کنعان افتاد، خانواده ای که سالها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی کردند.

اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کنند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لبهای او به ذکر و شکر خدا مشغول بود، و عشق وصال آن چنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گویی از نو، جوان شده است! این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی می داشت، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که: وصال کعبه چنان می توانم بشتاب که خارهای مگیلان حریر می آید! شبها و روزها با کنندی حرکت می کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه ای را روز یا سالی می کرد، ولی هر چه بود گذشت، و آبادی های مصر از دور نمایان گشت مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمانهای زیبایش.

اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی می باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می گوید:

" هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد " (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ).

"آوی" چنان که "راغب" در کتاب مفردات می گوید در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است، و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است.

سرانجام شیرین ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سالها فراق، دست داده، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمی داند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشکهای شوق ریختند و چه ناله های عاشقانه سردادند.

سپس یوسف "به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود" که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَقَالَ ادْخُلُوا مِصرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِنِيْنَ).

و از این جمله استفاده می شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود، و شاید از جمله "دَخَلُوا عَلَيَّ يُوْسُفَ" که مربوط به بیرون دروازه است استفاده شود که دستور داده بود در آنجا خیمه ها بر پا کنند و از پدر و مادر و برادران پذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

*** هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، "او پدر و مادرش را بر تخت نشانند" (وَرَفَعَ اَبُوَيْهِ عَلَيَّ الْعَرْشِ).

عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پدر و مادر را تحت تاثیر قرار داد که "همگی در برابر او به سجده افتادند" (وَ خَرُّوا لَهٗ سُجَّدًا).

در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد "و عرض کرد پدرجان! این همان تاویل خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم" (وَقَالَ يَا اَبَتِ هٰذَا تَاْوِيْلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ).

مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه، و یازده ستاره در برابر من سجده کردند.

بین همانگونه که تو پیش بینی می کردی "خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت" (قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا).

"و پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت" (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ).

جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می گوید اما بخاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت! سپس اضافه کرد "خداوند چقدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم فسادانگیزی نمود" (وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي).

باز در اینجا نمونه دیگری از سعه صدر و بزرگواری خود را نشان می دهد و بی آنکه بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند.

تعبیر از سرزمین کنعان به "بیابان" (بدو) نیز جالب است و روشنگر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می باشد.

سرانجام می گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، "چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می کند" کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می سازد (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ).

او می داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته اند، "چرا که او علیم و حکیم است" (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

سپس رو به درگاه مالک الملک حقیقی و ولی نعمت همیشگی نموده، به عنوان شکر و تقاضا می گوید: "پروردگارا! بخشی از یک حکومت وسیع به من مرحمت فرمودی" (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ).

" و از علم تعبیر خواب به من آموختی" (وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ) و همین علم ظاهراً ساده چه دگرگونی در زندگانی من و جمع کثیری از بندگانت ایجاد کرد، و چه پر برکت است علم! "تویی که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد فرمودی (فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و به همین دلیل، همه چیز در برابر قدرت تو خاضع و تسلیم است.

پروردگارا! "تو ولی و ناصر و مدبر و حافظ من در دنیا و آخرتی" (أَنْتَ وَلِيٌّ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

"مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان ببر" (تَوَفَّنِي مُسْلِمًا) " و مرا به صالحان ملحق کن" (وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ).

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا نمی کنم که اینها همه فانی اند و فقط دورنمای دل انگیزی دارند، بلکه از تو این می خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم در راه تو، و برای تو جان دهم، و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

نکته ها:

اشاره

۱- آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟

همانگونه که در جلد اول در بحث سجده فرشتگان برای آدم (صفحه ۱۲۷)

ص: ۸۱

گفتیم سجده به معنی پرستش و عبادت مخصوص خدا است، و برای هیچکس در هیچ مذهبی پرستش جایز نیست، و توحید عبادت که بخش مهمی از مسأله توحید است که همه پیامبران به آن دعوت نمودند، مفهومی همین است.

بنا بر این، نه یوسف که پیامبر خدا بود، اجازه می داد که برای او سجده و عبادت کنند و نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می کرد، و نه قرآن به عنوان یک عمل شایسته یا حداقل مجاز از آن یاد می نمود.

بنا بر این، سجده مزبور یا برای خدا بوده (سجده شکر) همان خدایی که اینهمه موهبت و مقام عظیم به یوسف داد و مشکلات و گرفتاریهای خاندان یعقوب را بر طرف نمود و در این صورت در عین اینکه برای خدا بوده، چون به خاطر عظمت موهبت یوسف انجام گرفته است، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می شده، و از این نظر ضمیر در "له" که مسلماً به یوسف باز می گردد، با این معنی به خوبی سازگار خواهد بود.

و یا اینکه منظور از سجده مفهوم وسیع آن یعنی خضوع و تواضع است، زیرا سجده همیشه به معنی معروفش نمی آید. بلکه به معنی هر نوع تواضع نیز گاهی آمده است، و لذا بعضی از مفسران گفته اند که تحیت و تواضع متداول در آن روز خم شدن و تعظیم بوده است، و منظور از سجود در آیه فوق همین است.

ولی با توجه به جمله "خروا" که مفهومی بر زمین افتادن است، چنین بر می آید که سجود آنها به معنی انحناء و سر فرود آوردن نبوده است.

بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند سجود یعقوب و برادران و مادرشان برای خدا بوده، اما یوسف همچون خانه کعبه، قبله بوده است، و لذا در تعبیرات عرب گاهی گفته می شود فلان صلی للقبله: "فلان کس به سوی قبله نماز خواند" (۱).

ص: ۸۲

ولی معنی اول نزدیکتر به نظر می رسد، بخصوص اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده می خوانیم کان سجودهم لله -یا-عباده لله:

سجود آنها به عنوان عبادت برای پروردگار بوده است" (۱).

در بعضی از دیگر از احادیث می خوانیم

□
کان طاعه لله و تحیه لیوسف :

"به عنوان اطاعت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است" (۲).

همانگونه که در داستان آدم نیز، سجده برای آن خداوند بزرگی بوده است که چنین خلقت بدیعی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن، دلیلی است بر احترام و عظمت مقام آدم! این درست به آن میماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته ای انجام دهد و ما به خاطر آن برای خدایی که چنین بنده ای را آفریده است سجده کنیم که هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص.

۲- وسوسه های شیطان

جمله "نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي" با توجه به اینکه "نزغ" به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه های شیطانی در این گونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی قبلا هم گفته ایم که از این وسوسه ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می گشاید و اجازه ورود به او می دهد، بنا بر این از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی شود.

منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکر و سعه صدر نمی خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده تر کند، و لذا اشاره ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه های شیطان را که عامل

ص: ۸۳

درجه دوم بود به میان کشید.

۳- امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمتهای مصر، انگشت روی مساله "امنیت" گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شوید که انشاء الله در امنیت خواهید بود و این نشان می دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمتهاست، و حقا چنین است زیرا هر گاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط ناامن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توام با سربلندی و آسودگی فکر، و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدفهای اجتماعی.

این جمله ممکن است ضمنا اشاره به این نکته باشد که یوسف می خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراغه دیروز نیست، آن خودکامگی ها، جنایت ها، استعمارها، خفقانها و شکنجه ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملا امن و امان.

۴- اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجددا روی مساله علم تعبیر خواب تکیه می کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی منازع، این علم ظاهرا ساده را قرار می دهد که بیانگر تاکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تاثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده ای باشد و می گوید: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

۵- پایان خبر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونیهای فراوانی پیدا کند ولی مسلما صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت سازتر است چرا که دفتر عمر با

آن پایان می گیرد، و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم با ایمان و هوشیار همیشه از خدا می خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد، و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می خواهد، می گوید تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ "مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده".

معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، آن چنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله ور شد و آرزوی ملاقات پروردگار کرد- بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندان خود کردند و گفتند: فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: "فرزندان! بکشید که به هنگام از دنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید" (بقره-۱۳۲). بسیاری از مفسران نیز همین معنی را برگزیده اند.

۶- آیا مادر یوسف به مصر آمد؟

از ظاهر آیات فوق به خوبی استفاده می شود که مادر یوسف در آن هنگام زنده بود و همراه همسر و فرزندان به مصر آمد، و به شکرانه این نعمت، سجده کرده، ولی بعضی از مفسران اصرار دارند، که مادرش راحیل از دنیا رفته بود و این خاله یوسف بود که به مصر آمد و به جای مادر محسوب می شد.

ولی در سفر تکوین تورات فصل ۳۵ جمله ۱۸ می خوانیم که راحیل پس از آنکه بن یامین متولد شد، چشم از جهان فرو بست، و در بعضی از روایات که از "وهب بن منبه" و "کعب الاحبار" نقل شده، نیز همین معنی آمده است که به نظر می رسد از تورات گرفته شده باشد.

و به هر حال ما نمی توانیم از ظاهر آیات قرآن که می گوید: مادر یوسف آن روز زنده بود، بدون مدرک قاطعی چشم ببوشیم و آن را توجیه و تاویل کنیم.

۷- بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می خواهد بدانم برادران با تو دقیقا چه کردند.

یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد.

یوسف گوشه ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آنجا که گفت برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشانند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن!... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد اما یوسف گفت تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (۱)

و این نشان می دهد که یوسف به هیچوجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود یا پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی گذاشت.

ص: ۸۶

اشاره

ذَلِكَ مِنَ الْبَيِّنَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

ترجمه:

۱۰۲- این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می کشیدند.

۱۰۳- و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند! ۱۰۴- تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان ۱۰۵- و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند! ۱۰۶- و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند.

۱۰۷- آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند!؟

این مدعیان غالباً مشرکند!

با پایان گرفتن داستان یوسف با آن همه درسهای عبرت و آموزنده، و آن نتایج گرانبها و پربارش آنهم خالی از هر گونه گرافه گویی و خرافات تاریخی، قرآن روی سخن را به پیامبر ص کرده و می گوید: "اینها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می فرستیم" (ذَلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

"تو هیچگاه نزد آنها نبودی در آن هنگام که تصمیم گرفتند و نقشه کشیدند، که چگونه آن را اجرا کنند" (وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذِ اجْتَمَعُوا أَمْرُهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ).

این ریزه کاریها را تنها خدا می داند و یا کسی که در آنجا حضور داشته باشد و چون تو در آنجا حضور نداشتی بنا بر این تنها وحی الهی است که این گونه خبرها را در اختیار تو گذارده است.

و از اینجا روشن می شود داستان یوسف گرچه در تورات آمده است و قاعدتاً کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاریها و جزئیاتش، حتی آنچه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هر گونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

*** با این حال مردم با دیدن این همه نشانه های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی می بایست ایمان بیاورند و از راه خطا بازگردند، ولی ای پیامبر "هر چند تو اصرار داشته باشی بر اینکه آنها ایمان بیاورند، اکثرشان ایمان نمی آورند!" (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ).

تعبیر به "حرص" دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر ص به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه ها نیز شرط است جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند این چنین گرفتار طوفانهای هوا و هوس می شوند، تا آنجا که می خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره همگی بطور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمناً یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مایوس نشود، و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم: **فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَيَّ** آثارِهِمْ **إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفاً**: "ای پیامبر گویی می خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تاسف از دست بدهی" (کهف-۶).

*** سپس اضافه می کند: اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند زیرا علاوه بر اینکه نشانه های حق در آن روشن است، "تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته ای" که آن را بهانه مخالفت نمایند (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ).

"این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان" و سفره گسترده ای است برای عام و خاص و تمام انسانها! (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ).

*** آنها در واقع به این خاطر گمراه شده اند که چشم باز و بینا و گوش شنوا ندارند به همین جهت "بسیاری از آیات خدا در آسمان و زمین وجود دارد که

آنها از کنار آن می گذرند و از آن روی می گردانند" (وَكَأَيُّنَ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ).

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی دارد، و اشعه طلایی خود را بر کوه ها و دره ها و صحراها و دریاها می پاشد، و شامگاهان در افق مغرب فرو می رود، و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می افتد.

اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات، و انسانها، و این زمزمه جویباران، این همهمه نسیم و اینهمه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه ای آشکار می باشد که هر که در آنها و خالقش نیندیشد، هم چنان نقش بود بر دیوار! فراوانند امور کوچک و ظاهرا بی اهمیتی که ما همیشه با بی اعتنایی از کنار آنها می گذریم اما ناگهان دانشمندی ژرف بین، پیدا می شود که پس از ماهها یا سالها مطالعه روی آن اسرار عجیبی کشف می کند، که دهان جهانیان از تعجب باز می ماند.

اصولا مهم این است که ما بدانیم که در این عالم هیچ چیز ساده و بی اهمیت نیست چرا که همگی مصنوع و مخلوق خدایی است که علمش بی انتها و حکمتش بی پایان است، ساده و بی اهمیت آنها هستند که جهان را بی اهمیت و سرسری می دانند.

بنا بر این اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده اند! *** در آیه بعد اضافه می کند که آنها هم که ایمان می آورند، ایمان اکثرشان

خالص

ص: ۹۰

نیست، بلکه آمیخته با شرک است" (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ).

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالباً وجود دارد.

ایمان تنها این نیست که انسان اعتقاد به وجود خدا داشته باشد بلکه یک موحد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد، گفتارش برای خدا، اعمالش برای خدا، و هر کارش برای او انجام پذیرد، قانونی جز قانون خدا را به رسمیت نشناسد، و طوق بندگی غیر او را بر گردن ننهد و فرمانهای الهی را خواه مطابق تمایلاتش باشد یا نه، از جان و دل بپذیرد، و بر سر دو راهیهای "خدا" و "هوی"، همواره خدا را مقدم بشمرد، این است ایمان خالص، از هر گونه شرک: شرک در عقیده، شرک در سخن و شرک در عمل.

و راستی اگر بخواهیم حساب دقیقی در این زمینه بکنیم، موحدان راستین و خالص و واقعی، بسیار کمند! به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم که امام صادق ع فرمود:

الشرك اخفى من ديب النمل: "شرک در اعمال انسان مخفی تر است از حرکت مورچه" (۱).

و یا می خوانیم:

ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا و ما الشرك الاصغر يا رسول الله؟ قال الرياء، يقول الله تعالى يوم القيامة اذا جاء الناس باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراءون في الدنيا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟! "خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، شرک اصغر است اصحاب گفتند شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود:

ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر

ص: ۹۱

آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می یابید؟" (۱).

از امام باقر ع در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود:

□
شرك طاعه و ليس شرك عباده و المعاصی التي يرتكبون و هی شرك طاعه اطاعوا فيها الشيطان فاشركوا بالله في الطاعه لغيره:
"منظور از این آیه شرك در اطاعت است نه شرك عبادت، و گناهانی که مردم مرتكب می شوند، شرك اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می شوند" (۲).

در بعضی از روایات دیگر می خوانیم که منظور "شرك نعمت" است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می مردم! او یا زندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم (۳) در اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.

خلاصه اینکه منظور از شرك در آیه فوق كفر و انكار خدا و بت پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده فرمود:

(شرك لا يبلغ به الكفر) ولی شرك به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می شود.

*** در آخرین آیه مورد بحث به آنها که ایمان نیاورده اند و از کنار آیات روشن الهی بی خبر می گذرند و در اعمال خود مشرکند، هشدار می دهد که "آیا اینها خود را از این موضوع ایمن می دانند که عذاب الهی ناگهان و بدون مقدمه، بر آنها نازل شود عذابی فراگیر، که همه آنها را در برگیرد"

ص: ۹۲

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۵ صفحه ۵۳.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۴۷۵-اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۹۲.

۳- ۳) همان مدرک صفحه ۴۷۶.

(أَفَأْمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ).

و یا اینکه قیامت ناگهانی فرا رسد، و دادگاه بزرگ الهی تشکیل گردد و به حساب آنها برسند، در حالی که آنها بی خبر و غافلند" (أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

"غاشیه" به معنی "پوشنده" و "پوشش" است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زمین اسب می اندازند و آن را می پوشاند، غاشیه گفته می شود، و منظور در اینجا بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می گیرد (۱).

منظور از "ساعه" قیامت است چنان که در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که "ساعه" کنایه از حوادث هولناک بوده باشد، زیرا آیات قرآن مکرر می گوید: شروع قیامت با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک، همچون زلزله ها و طوفانها و صاعقه ها همراه است، و یا اشاره به ساعت مرگ بوده باشد، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

ص: ۹۳

۱- ۱) مؤنث بودن "غاشیه" به خاطر آنست که صفت برای کلمه "عقوبه" است که در تقدیر می باشد.

اشاره

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمَّا آخَرَهُ خَيْرٌ لِّذِينَ اتَّقَوْا أَوْفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ خَدِيثًا يُنْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

۱۰۸- بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم، منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

۱۰۹- و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی کنید؟! ۱۱۰- (پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت هم چنان ادامه دادند) تا رسولان مایوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته اند،

در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را می خواستیم نجات می دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی شود.

۱۱۱- در سرگذشتهای آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است) و هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.

تفسیر:

زنده ترین درسهای عبرت

در نخستین آیه مورد بحث، پیامبر اسلام ص مأموریت پیدا می کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند، می فرماید: "بگو راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم" (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ).

سپس اضافه می کند: "من این راه را بی اطلاع یا از روی تقلید نمی پیمایم، بلکه از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم همه مردم جهان را به سوی این طریقه می خوانیم" (عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي).

این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر ص است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند.

و نیز نشان می دهد که "رهبر" باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد، و گر نه دعوتش به سوی حق نخواهد بود.

سپس برای تاکید، می گوید: "خداوند یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می کنم پاک و منزّه است از هر گونه عیب و نقص و شبیه و شریک" (وَسُبْحَانَ اللَّهِ).

ص: ۹۵

باز هم برای تاکید بیشتر می گوید "من از مشرکان نیستم" و هیچگونه شریک و شبیهی برای او قائل نخواهم بود (وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

در واقع این از وظائف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه ها و اهداف خود را اعلام کند، و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه اینکه هاله ای از ابهام، هدف و روش آنها را فرا گرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند:

اصولا یکی از راههای شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می گویند و راهشان روشن است، و آنها برای اینکه بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می روند.

قرار گرفتن این آیه به دنبال آیات یوسف اشاره ای است به اینکه راه و رسم من از راه و رسم یوسف پیامبر بزرگ الهی نیز جدا نیست، او هم همواره حتی در کنج زندان دعوت به الله الواحد القهار می کرد، و غیر او را اسمهای بی مسمایی می شمرد که از روی تقلید از جاهلانی به جاهلان دیگری رسیده است، آری روش من و روش همه پیامبران نیز همین است.

*** و از آنجا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند! چرا این وظیفه بر دوش فرشته ای گذاشته نشده است، و طبعاً مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام ص در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می گوید:

"ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه آنها مردانی بودند که وحی به آنها فرستاده می شد مردانی که از شهرهای آباد و مراکز جمعیت برخاستند" (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى).

آنها نیز در همین شهرها و آبادیها همچون سایر انسانها زندگی می کردند، و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان بخوبی آگاه بودند.

تعبیر به " مِنْ أَهْلِ الْقُرَى " با توجه به اینکه "قریه" در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می شود در مقابل "بدو" که به بیابان اطلاق می گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند) چرا که بیابان گردها معمولا گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند.

درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام ص از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به "بدو" کرد، ولی می دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابانگرد و بیابان نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند.

سپس اضافه می کند برای اینکه اینها بدانند سرانجام مخالفتهایشان با دعوت تو که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود، خوبست بروند و آثار پیشینیان را بنگرند، "آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت اقوام گذشته چگونه بود؟" (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

که این "سیر در ارض" و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان، و ویرانی قصرها و آبادیهایی که در زیر ضربات عذاب الهی در هم کوبیده شد بهترین درس را به آنها می دهد، درسی زنده، و محسوس، و برای

همگان قابل لمس! و در پایان آیه می فرماید: "و سرای آخرت برای پرهیزکاران مسلما بهتر است" (وَلَمَّا دَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا).

"آیا تعقل نمی کنید و فکر و اندیشه خویش را به کار نمی اندازید" (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

چرا که اینجا سرایی است ناپایدار و آمیخته با انواع مصائب و آلام و دردها، اما آنجا سرایی است جاودانی و خالی از هر گونه رنج و ناراحتی.

*** در آیه بعد اشاره به یکی از حساسترین و بحرانی ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می گوید: "پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، هم چنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش هم چنان به مخالفت خود ادامه می دادند تا آنجا که پیامبران از آنها مایوس شدند، و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته اند، و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید، و هر کس را می خواستیم و شایسته می دیدیم، نجات می دادیم" (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ) (۱).

و در پایان آیه می فرماید: "عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی شود." (وَلَا يَرْدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ).

این یک سنت الهی، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشان و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازاتهای الهی

ص: ۹۸

۱-۱) "حتی" به صورت غایت برای جمله-محدوفی ذکر شده است و تقدیر آن چنین است: ان الرسل اقاموا علی دعوتهم و الکافرین بهم علی مخالفتهم حتی اذ استیسس الرسل...

به سراغشان می آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

در تفسیر آیه فوق و اینکه جمله "ظُنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا" بیان حال چه گروهی را می کند در میان مفسران گفتگو است.

آنچه در بالا گفتیم تفسیری است که بسیاری از بزرگان علمای تفسیر آن را برگزیده اند و خلاصه اش این است که کار پیامبران به جایی می رسید که گمان می کردند همه مردم بدون استثناء آنها را تکذیب خواهند کرد، و حتی گروهی از مؤمنان که اظهار ایمان می کنند آنها نیز در عقیده خود ثابت قدم نیستند!

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که فاعل "ظنوا"، مؤمنان است یعنی مشکلات و بحرانها بحدی بود که ایمان آورندگان، چنین می پنداشتند نکند وعده نصرت و پیروزی که پیامبران داده اند خلاف باشد؟! او این سوء ظن و تزلزل ناشی از آن برای افرادی که تازه ایمان آورده اند چندان بعید نیست.

بعضی نیز تفسیر سومی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش این است:

"پیامبران بدون شک، بشر بودند هنگامی که در طوفانی ترین حالات قرار می گرفتند، همان حالتی که کارد به استخوانشان می رسید و تمام درها ظاهرا به روی آنها بسته می شد و هیچ راه گشایشی به نظر نمی رسید، و ضربات طوفانهای حوادث پیوسته آنها را درهم می کوبید و فریاد مؤمنانی که کاسه صبرشان لبریز شده بود مرتبا در گوش آنها نواخته می شد، آری در این حالت در یک لحظه ناپایدار به مقتضای طبع بشری این فکر، بی اختیار به مغز آنها می افتاد که نکند وعده پیروزی خلاف از آب درآید! یا اینکه ممکن است وعده پیروزی مشروط به شرائطی باشد که حاصل نشده باشد، اما بزودی بر این فکر پیروز می شدند و آن را از صفحه خاطر دور می کردند و برق امید در دل آنها می درخشید و به دنبال آن، طلائع پیروزی آشکار می شد."

شاهد این تفسیر را از آیه ۲۱۴ سوره بقره گرفته اند... حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مِثِّي نَصْرُ اللَّهِ: "اقوام پیشین آن چنان در تنگنای باسء و ضراء قرار می گرفتند و بر خود می لرزیدند، تا آنجا که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند، صدا می زدند کجاست یاری خدا؟" ولی به آنها پاسخ داده می شد **أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ**: "پیروزی خدا نزدیک است".

ولی جمعی از مفسران همانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، بعد از ذکر این احتمال، آن را بعید شمرده اند، چرا که این مقدار هم از مقام انبیاء دور است، و به هر حال صحیحتر همان تفسیر نخست است.

*** آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحثهایی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن اینکه در سرگذشت یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی ایمان، درسهای بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است "**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ**" آئینه ای است که می توانند در آن، عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه در زندگی انسان ارزش دارد، و آنچه بی ارزش است، در آن ببینند، آئینه ای که عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن بچشم می خورد، و آئینه ای که مشاهده آن عمر کوتاه مدت هر انسان را به اندازه عمر تمام بشریت طولانی می کند!

ولی تنها الوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانایی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آئینه عجیب دارند.

و بدنبال آن اضافه می کند: "آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود" (**مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى**).

این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته

ساخته مغز و اندیشه تو نیست،" بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است، که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می کند" (وَ لَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

به علاوه "هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، و در سعادت و تکامل او دخیل است، در این آیات آمده است" (وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ).

و به همین دلیل "مایه هدایت جستجوگران و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می آورند" (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

آیه فوق گویا می خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است.

مهم این است که این سرگذشتهای عبرت انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد، و به همین دلیل تاثیر آن فوق العاده زیاد است.

چرا که می دانیم افسانه های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده، تنظیم شده باشند، تاثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا:

اولا هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات داستان می رسد و می رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می شود که این یک خیال و پندار بیش نیست! ثانيا- این سرگذشتها در واقع بیانگر فکر طراح آنهاست، او است که عصاره افکار و خواسته هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می کند، و بنا بر این چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست، و این با یک واقعیت عینی فرق بسیار دارد و نمی تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ

واقعی انسانها چنین نیست، پر بار و پر برکت و از هر نظر راهگشا است.

پایان سوره یوسف ***پروردگارا چشمی بینا و گوش‌شنوا و قلبی دانا به ما مرحمت کن، تا بتوانیم در سرگذشت پیشینیان راههای نجات خود را از مشکلاتی که اکنون در آن غوطه وریم بیابیم.

خداوند! به ما دیده‌ای تیزبین ده تا عاقبت زندگی اقوامی را که پس از پیروزی به خاطر اختلاف و پراکندگی گرفتار دردناکترین شکست‌ها شدند ببینیم و از آن راهی که آنها رفتند نرویم.

بارها! آن چنان نیت خالصی به ما عطا کن که پا بر سر دیو نفس بگذاریم و آن چنان معرفتی که با پیروزی مغرور نشویم، و آن چنان گذشتی که اگر دیگری کاری را بهتر از ما انجام می‌دهد به او واگذار کنیم.

که اگر اینها را به ما مرحمت کنی می‌توانیم بر همه مشکلات پیروز شویم، و چراغ اسلام و قرآن را در دنیا روشن و زنده نگهداریم.

ص: ۱۰۲

(۱۳) سوره رعد این سوره در مکه نازل شده و ۴۳ آیه است

اشاره

ص: ۱۰۳

محتوای سوره رعد همانگونه که قبلا هم گفته ایم، سوره های مکی چون در آغاز دعوت پیامبر ص و به هنگام درگیری شدید با مشرکان نازل شده است غالبا پیرامون مسائل عقیدتی مخصوصا دعوت به توحید و مبارزه با شرک و اثبات معاد سخن می گوید، در حالی که سوره های مدنی که پس از گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی نازل گردید، پیرامون احکام و مسائل مربوط به نظامات اجتماعی، طبق نیازمندیهای جامعه بحث می کند.

سوره مورد بحث (سوره رعد) که از سوره های مکی است نیز همین برنامه را تعقیب کرده است و پس از اشاره به حقانیت و عظمت قرآن، به بیان آیات توحید و اسرار آفرینش که نشانه های ذات پاک خدا هستند می پردازد.

گاهی از برافراشتن آسمانهای بی ستون، سخن می گوید و زمانی از تسخیر خورشید و ماه به فرمان خدا.

گاه از گسترش زمین و آفرینش کوه ها و نهرها و درختان و میوه ها، و زمانی از پرده های آرامبخش شب که روز را می پوشاند.

گاه دست مردم را می گیرد و به میان باغهای انگور و نخلستان و لابلاي زراعتها می برد، و شگفتیهای آنها را بر می شمرد.

سپس به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگار می پردازد. و این "مجموعه معرفی مبدء و معاد" را، با بیان مسئولیتهای مردم و وظائفشان و اینکه هر گونه تغییر و دگرگونی در سرنوشت آنها، باید از ناحیه

خود آنان شروع شود تکمیل می کند.

دگر بار به مساله توحید باز می گردد، و از تسییح رعد و وحشت آدمیان از برق و صاعقه، بحث می کند، و زمانی از سجده آسمانیان و زمینی ها در برابر عظمت پروردگار.

سپس برای اینکه چشم و گوشها را بگشاید و اندیشه ها را بیدار کند، و بی خاصیت بودن بتهای ساخته و پرداخته دست بشر را روشن سازد، آنها را دعوت به اندیشه و تفکر می کند و برای شناخت حق و باطل، مثال می زند، مثالهایی زنده و محسوس، و برای همه قابل درک.

و از آنجا که ثمره نهایی ایمان به توحید و معاد، همان برنامه های سازنده عملی است به دنبال این بحثها، مردم را به وفای به عهد و صله رحم و صبر و استقامت و انفاق در پنهان و آشکار و ترک انتقام جویی دعوت می کند.

دگر بار به آنها نشان می دهد که زندگی دنیا ناپایدار است، و آرامش و اطمینان جز در سایه ایمان به خدا حاصل نمی شود.

و سرانجام دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ می کشاند و سرگذشت دردناک اقوام یاغی و سرکش گذشته و آنهایی که حق را پوشاندند یا مردم را از حق بازداشتند بطور مشخص نشان می دهد، و با تهدید کردن کفار با تعبیراتی تکان دهنده سوره را پایان می بخشد.

بنا بر این سوره رعد، از عقاید و ایمان، شروع می شود و به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می یابد.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ; المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)
 اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
 يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بَلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوفَّقُونَ (۲) وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا
 زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَ
 نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- المر- اینها آیات کتاب (آسمانی) است، و آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده حق است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.

۲- خدا همان کسی است که آسمان را- بدون ستونی که قابل رؤیت باشد- آفرید سپس

بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند کارها را او تدبیر می کند آیات را (برای شما) تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید ۳- و او کسی است که زمین را گسترده و در آن کوه ها و نهرهایی قرار داد و از تمام میوه ها در آن دو جفت آفرید (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند، در اینها آیاتی است برای آنها که تفکر می کنند.

۴- و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور، و زراعت، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم، در اینها نشانه هایی است برای آنها که عقل خویش را بکار می گیرند.

تفسیر:

نشانه های خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان

بار دیگر به حروف مقطعه قرآن که در ۲۹ سوره آمده است، در آغاز این سوره برخورد می کنیم، منتها حروف مقطعه ای که در اینجا ذکر شده، در واقع ترکیبی است از "الم" که در آغاز چند سوره آمده و "الر" که در آغاز چند سوره دیگر بیان شده، و در واقع این سوره تنها سوره ای است که در آغاز آن "الم" دیده می شود، و از آنجا که به نظر می رسد حروف مقطعه آغاز هر سوره پیوند مستقیمی با محتوای آن سوره دارد، محتمل است این ترکیب که در آغاز سوره رعد است اشاره به این باشد که محتوای سوره "رعد" جامع محتوای هر دو گروه از سوره هایی است که با "الم" و "الر" آغاز می شود، و اتفاقاً دقت در محتوای این سوره ها این موضوع را تایید می کند.

درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن تا کنون در آغاز سوره های بقره و آل

عمران و اعراف، بحثهای مشروحی داشته ایم، که نیازی به تکرار آنها نمی بینیم.

به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می گوید:

"اینها آیات کتاب بزرگ آسمانی است" (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ (۱) و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است" (وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ).

و جای هیچگونه شک و تردید در آن دیده نمی شود، چرا که بیان کننده حقایق عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسانها می باشد.

حقی است که با باطل آمیخته نشده و به همین دلیل نشانه های حقانیتش از چهره اش هویدا است، و نیاز به استدلال بیشتری ندارد.

"اما با این همه، مردم بو الهوس و نادان که اکثریت را تشکیل می دهند به این آیات ایمان نمی آورند" (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ).

چرا که اگر انسان را به حال خودش وا گذارند و پیروی معلمی پاکدل را که در مسیر زندگی، هدایت و تربیتش کند نپذیرد و هم چنان در پیروی از هوسها آزاد باشد، غالباً راه را گم کرده، به بیراهه می رود.

اما اگر مربیان الهی و هادیان راه حق، امام و پیشوای آنها باشند و او خود را در اختیارشان بگذارد، اکثریت به راه حق می روند.

*** سپس به تشریح قسمت مهمی از دلایل توحید و نشانه های خدا در جهان آفرینش می پردازد، و انسان خاکی را در پهنه آسمانها به گردش وا می دارد، و این کرات با عظمت و نظام و حرکت و اسرار آن را به او نشان می دهد، تا به قدرت بی پایان و حکمت بی انتهایش پی برد، و چه زیبا می گوید:

ص: ۱۰۹

۱-۱) همانگونه که در گذشته گفتیم انتخاب اسم اشاره بعید (تلك) بجای اسم اشاره قریب (هذه) کنایه ای است از عظمت آیات قرآن و رفعت و بلند پایه بودن آن.

"خدا همان کسی است که آسمانها را چنان که می بینید بدون ستون بر پا داشت" یا "آنها را با ستونهای نامرئی برافراشت" (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) (۱) برای جمله "بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا" دو تفسیر گفته اند: نخست اینکه "همانگونه که می بینید آسمان، بی ستون است" (گویی در اصل چنین بوده، ترونها بغیر عمد) دیگر اینکه "ترونها"، صفت برای "عمد" بوده باشد که معنیش چنین است، آسمانها را بدون ستونی که مرئی باشد، برافراشته است، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است، اما ستونی نامرئی!.

و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا(ع) در حدیث حسین بن خالد آمده است، او می گوید از امام ابی الحسن الرضا(ع) پرسیدم، اینکه خداوند فرموده وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (سوگند به آسمان که دارای راههاست) یعنی چه، فرمود: این آسمان راههایی به سوی زمین دارد... حسین بن خالد می گوید عرض کردم چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید آسمانها بی ستون است، امام فرمود:

سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قلت بلى، فقال ثم عمد و لكن لا ترونها: "عجیب است، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری، فرمود: پس ستونهایی هست و لیکن شما آن را نمی بینید" (۲).

ص: ۱۱۰

-
- ۱- ۱) عمد (بر وزن صمد) و عمد (بر وزن دهل) هر دو جمع عمود به معنی ستون است، هر چند از نظر ادبی اولی را جمع و دومی را اسم جمع دانسته اند (مجمع البیان ذیل آیه).
- ۲- ۲) این حدیث را در تفسیر برهان از تفسیر علی بن ابراهیم و همچنین از تفسیر عیاشی نقل کرده است (برهان جلد ۲ صفحه ۲۷۸).

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر کسی آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هر چه تمامتر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعاً هیچکدام معلق و بی ستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی، به کلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آنکه تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت می دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست.

این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی ع در این زمینه نقل شده بسیار جالب است، طبق این حدیث امام فرمود:

هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن الذي في الارض مربوطه كل مدينة الى عمود من نور (۱).

"این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است."

آیا تعبیری روشنتر و رساتر از "ستون نامرئی" یا "ستونی از نور" در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا

ص: ۱۱۱

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۵۷۴ نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

می شد؟ (۱) سپس می فرماید: "خداوند بعد از آفرینش این آسمانهای بی ستون که نشانه بارز عظمت و قدرت بی انتهای او است، بر عرش استیلا یافت، یعنی حکومت عالم هستی را بدست گرفت" (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) درباره معنی "عرش" و تسلط خداوند بر آن در سوره اعراف ذیل آیه ۵۴ به قدر کافی بحث شده است (۲).

بعد از بیان آفرینش آسمانها و حکومت پروردگار بر آنها، سخن از تسخیر خورشید و ماه می گوید: "او کسی است که خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمتگزار ساخت" (وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

چه تسخیری از این بالا-تر که همه اینها سر بر فرمان او هستند، و خدمتگزار انسانها و همه موجودات زنده اند. نور می پاشند، جهانی را روشن می سازند، بستر موجودات را گرم نگه می دارند، موجودات زنده را پرورش می دهند، در دریاها جزر و مد می آفرینند و خلاصه سرچشمه همه حرکتها و برکتها هستند.

اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست، "و هر کدام از این خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می دهند" (كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى).

و به دنبال آن می افزاید که این حرکات و گردشها و آمد و شدها و دگرگونیها بی حساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فائده نمی باشد بلکه "اوست که همه کارها را تدبیر می کند"، و برای هر حرکتی حسابی، و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ).

ص: ۱۱۲

۱-۱) برای توضیح بیشتر به کتاب "قرآن و آخرین پیامبر" صفحه ۱۶۶ به بعد مراجعه فرمائید.

۲-۲) به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۴ مراجعه فرمائید.

"او آیات خویش را برای شما برمی شمرد و ریزه کاریهای آنها را شرح می دهد تا به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید" (يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ).

*** به دنبال آیه قبل که انسان را به آسمانها می برد و آیات الهی را در عالم بالا نشان می دهد دومین آیه از آیات توحیدی این سوره، انسان را به مطالعه زمین و کوه ها و نهرها و انواع میوه ها و طلوع و غروب خورشید دعوت می کند، تا بیندیشد که محل آسایش و آرامش او در آغاز چه بوده و چگونه به این صورت در آمده است.

می گوید: "او کسی است که زمین را گسترش داد" (وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ).

آن چنان آن را گسترده کرد که برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد، گودالها و سرایشی های تند و خطرناک را بوسیله فرسایش کوه ها و تبدیل سنگها به خاک پر کرد، و آنها را مسطح و قابل زندگی ساخت، در حالی که چین خوردگیهای نخستین آن چنان بودند که اجازه زندگی به انسان نمی دادند.

این احتمال نیز در این جمله وجود دارد که منظور از "مَدَّ الْأَرْضَ" اشاره به همان مطلبی باشد که دانشمندان زمین شناسی می گویند که تمام زمین در آغاز زیر آب پوشیده بود، سپس آنها در گودالها قرار گرفت و خشکیها تدریجا از آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده شدند، تا به صورت کنونی در آمدند.

پس از آن به مساله پیدایش کوه ها اشاره می کند و می فرماید: "خداوند در زمین کوه ها قرار داد" (وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ).

همان کوه هایی که در آیات دیگر قرآن "اوتاد" (میخهای) زمین معرفی

شده شاید به دلیل اینکه کوه ها از زیر به هم پنجه افکنده اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بیرون، و به این ترتیب، تزلزل و اضطراب و زلزله های مداوم را از میان ببرند و کره زمین را در آرامش برای زندگی انسانها نگه دارند.

ذکر کوه ها بعد از ذکر گسترش زمین گویا اشاره به آن است که نه زمین آن چنان گسترده است که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد که در این صورت هرگز بارانها و آبها روی آن قرار نمی گرفت و یا همه جا تبدیل به باتلاق می گشت و طوفانها دائما بر سطح آن جریان داشت، ولی با آفرینش کوه ها از هر دو جهت امن و امان شد.

و نه تمامش کوه و دره است که قابل زندگی نباشد، و در مجموع ترکیبی است از مناطق مسطح و صاف و کوه ها و دره ها که بهترین ترکیب را برای زندگی بشر و سایر موجودات زنده تشکیل می دهد. سپس به آبها و نهرهایی که در روی زمین، جریان دارد اشاره کرده می گوید: "و در آن نهرهایی قرار داد" (وَ أَنْهَاراً).

سیستم آبیاری زمین بوسیله کوه ها، و ارتباط کوه ها با نهرها، بسیار جالب است، زیرا بسیاری از کوه های روی زمین، آبهایی را که به صورت برف در آمده در قله خود یا در شکافهای دره هایشان ذخیره می کنند که تدریجا آب می شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفع تر به سوی مناطق پست و گسترده روان می گردند و بی آنکه نیاز به نیروی دیگری باشد در تمام مدت سال به طور طبیعی بسیاری از زمینها را آبیاری و سیراب می کنند.

اگر شیب ملایم زمینها نبود، و اگر آبها به این صورت در کوه ها ذخیره نمی شد، آبیاری اغلب مناطق خشک امکان پذیر نبود، و یا اگر امکان داشت هزینه

فوق العاده زیادی لازم داشت.

بعد از آن به ذکر مواد غذایی و میوه هایی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته، می گوید:

"و از تمام میوه ها دو جفت در زمین قرار داد" (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ). اشاره به اینکه میوه ها موجودات زنده ای هستند که دارای نطفه های نر و ماده می باشند که از طریق تلقیح، بارور می شوند.

اگر "لینه" دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف این مساله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریباً یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده، بارور می شوند و میوه می دهند، قرآن مجید در یک هزار و یکصد سال قبل از آن، این حقیقت را فاش ساخت، و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می باشد.

شکی نیست که قبل از "لینه" بسیاری از دانشمندان اجمالاً- به وجود نر و ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی می دانستند که مثلاً اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمتهای ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد، اما هیچکس بدرستی نمی دانست که این یک قانون تقریباً همگانی است، تا اینکه "لینه" موفق به کشف آن شد، ولی همانگونه که گفتیم قرآن قرنهای قبل از وی، از روی آن پرده برداشته بود.

و از آنجا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصاً گیاهان و میوه ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در قسمت دیگر این آیه از این موضوع سخن به میان آورده، می گوید: خداوند بوسیله شب، روز را می پوشاند و پرده بر آن می افکند" (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ).

چرا که اگر پرده تاریک آرامبخش شب نباشد، نور مداوم آفتاب، همه گیاهان را می سوزاند و اثری از میوه ها و بطور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی ماند.

با اینکه در کره ماه، روز، دائمی نیست، اما همین مقدار که طول روزها به مقدار پانزده شبانه روز کره زمین است، حرارت در وسط روز در کره ماه آن قدر بالا می رود که اگر آب و مایع دیگری در آنجا باشد به نقطه جوشش و بالاتر از آن می رسد و هیچ موجود زنده ای را که در زمین می شناسیم، تاب تحمل آن گرما را در شرائط عادی ندارد.

و در پایان آیه می فرماید: "در این موضوعات که گفته شد، آیات و نشانه هایی است برای آنهایی که تفکر می کنند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

آنها که در این نظام بدیع و شگرف، می اندیشند، در نظام نور و ظلمت، در نظام کرات آسمانی و گردش آنها و در نظام نور افشانی خورشید و ماه و خدمتگزاری آنان نسبت به انسانها، و در نظام گسترش زمین و اسرار پیدایش کوه ها و نهرها و گیاهان و میوه ها، آری آنها در این آیات قدرت لا یزال و حکمت بی پایان آفریدگار را به روشنی می بینند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، به یک سلسله نکات جالب زمین شناسی و گیاه شناسی که هر کدام نشانه نظام حساب شده آفرینش است اشاره کرده، نخست می فرماید:

"در زمین قطعات مختلفی وجود دارد که در کنار هم و در همسایگی یکدیگرند" (وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) (۱).

با اینکه این قطعات همه با یکدیگر متصل و مربوطند، هر کدام ساختمان

ص: ۱۱۶

۱-۱) "متجاور" از ماده "جار"، به معنی همسایه و نزدیک است، ولی هنگامی که می فرماید: قطع متجاورات، مفهومش این است که قطعه های مختلفی هستند که در کنار هم قرار دارند و الا اگر همه آنها یکسان بودند تعبیر قطعه های مجاور معنی نداشت.

و استعدادی مخصوص به خود دارند، بعضی محکم، بعضی نرم، بعضی شور، بعضی شیرین و هر کدام استعداد برای پرورش نوع خاصی از گیاهان و درختان میوه و زراعت را دارد، چرا که نیازهای انسان و جانداران زمینی بسیار زیاد و متفاوت است، گویی هر قطعه از زمین ماموریت بر آوردن یکی از این نیازها را دارد، و اگر همه یک نواخت بودند، و یا استعدادها به صورت صحیحی در میان قطعات زمین تقسیم نشده بود، انسان گرفتار چه کمبودهایی از نظر مواد غذایی و دارویی و سایر نیازمندیها می شد، اما با تقسیم حساب شده این ماموریت و بخشیدن استعداد پرورش آن به قطعات مختلف زمین همه این نیازمندیها به طور کامل بر طرف می گردد.

دیگر اینکه "در همین زمین باغها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و زراعتها و نخلها" (وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخِيلٍ) (۱).

و عجب اینکه این درختان و انواع مختلف آنها، "گاهی از یک پایه و ساقه می رویند و گاه از پایه های مختلف" (صِصْوَانٍ وَ غَيْرِ صِصْوَانٍ) (۲).

"صنوان" جمع "صنو" در اصل به معنی شاخه ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می آید و بنا بر این صنوان به معنی شاخه های مختلفی است که از یک تنه بیرون می آید.

جالب اینکه گاه می شود که هر یک از این شاخه ها، نوع خاصی از میوه را تحویل می دهد، ممکن است این جمله اشاره به مساله استعداد درختان برای پیوند باشد

ص: ۱۱۷

۱-۱) اعناب جمع عنب و نخیل جمع نخل است، و شاید ذکر صیغه جمع در اینجا اشاره به انواع مختلف انگور و خرما است که هر یک از این دو میوه شاید صدها نوع در عالم خود داشته باشد با خواص و طعم و رنگ متفاوت.

۲-۲) برای "صنو" معنی دیگری ذکر کرده اند و آن "شبیبه" است، ولی به نظر می رسد که این معنی اول که در بالا ذکر کردیم گرفته شده است.

که گاه بر یک پایه چند پیوند مختلف می زنند و هر کدام از این پیوندها رشد کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می دهد، خاک یکی، و ریشه و ساقه یکی، اما میوه و محصولش مختلف و متفاوت است! و عجیبتر اینکه، "همه آنها از یک آب سیراب می شوند" (يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ).

و با این همه، "بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری می دهیم" (وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَيَّ بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ).

حتی بسیار دیده ایم که در یک درخت یا در یک شاخه، میوه هایی از یک جنس وجود دارد که طعمها و رنگهای متفاوت دارند، و در جهان گلها بسیار دیده شده است که یک بوته گل و حتی یک شاخه، گلهایی به رنگهای کاملاً مختلف عرضه می کند.

این چه آزمایشگاه و لابراتوار اسرار آمیزی در شاخه درختان به کار گذارده شده است که از مواد کاملاً یکسان، ترکیبات کاملاً مختلف تولید می کند که هر یک بخشی از نیازمندی انسان را برطرف می سازد.

آیا هر یک از این اسرار دلیل بر وجود یک مبدء حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست.

اینجاست که در پایان آیه می فرماید: "در این امور نشانه هایی است از عظمت خدا برای آنها که تعقل و اندیشه می کنند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

نکته ها

اشاره

۱- در نخستین آیه مورد بحث،

در ابتدا اشاره به اسرار آفرینش و توحید شده بود، ولی در پایان آیه می خوانیم يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ :

ص: ۱۱۸

"خداوند آیات خویش را برای شما تشریح می کند تا به قیامت و معاد ایمان بیاورید" این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای بین مساله توحید و معاد است که یکی به عنوان نتیجه دیگری ذکر شده است؟!.

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته روشن می شود که اولاً قدرت خداوند بر ایجاد این جهان، دلیل بر قدرت او بر اعاده آن است، همانگونه که در آیه ۲۹ سوره اعراف می خوانیم **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ**: "همانگونه که شما را در آغاز آفرید باز می گرداند" و یا در اواخر سوره یس می خوانیم: "آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ایجاد مثل آن را ندارد".

ثانیا همانگونه که در بحثهای معاد گفته ایم، اگر عالم آخرت نباشد، آفرینش این جهان، بیهوده خواهد بود، چرا که این زندگی به تنهایی نمی تواند هدفی برای آفرینش این جهان پهناور باشد قرآن مجید ضمن آیات مربوط به معاد (سوره واقعه آیه ۶۲) می گوید: **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ**:

"شما که این جهان را دیده اید چگونه متذکر نمی شوید که حتما جهانی بعد از آن خواهد بود" (۱).

۲- معجزات علمی قرآن.

در قرآن مجید، آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده، برداشته، که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند، غالباً به قسمتی از این آیات اشاره نموده اند.

یکی از این آیات آیه ای است که در بالا ذکر شد که درباره زوجیت گیاهان بحث می کند، همانگونه که گفتیم مساله زوجیت در جهان گیاهان به صورت یک

ص: ۱۱۹

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب "معاد و جهان پس از مرگ" مراجعه فرمائید.

قضیه جزئی برای بشر از قدیم الایام شناخته شده بود، اما به عنوان یک قانون کلی و همگانی، نخستین بار در اروپا در اواسط قرن هیجدهم بوسیله دانشمند ایتالیایی "لینه" پرده از روی آن برداشته شد، اما قرآن برای مسلمانان از هزار سال حتی بیشتر خبر داده بود.

این موضوع در سوره لقمان آیه ۱۰ نیز آمده است: **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ**: "از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم".

در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است.

۳- تسخیر خورشید و ماه.

در آیات فوق خواندیم که خداوند خورشید و ماه را مسخر کرده است، آیات فراوانی در قرآن مجید داریم که می گوید کرات آسمانی و موجودات زمینی و شب و روز و مانند آن، همه مسخر انسانند، در یک مورد می خوانیم: "خداوند نهرها را مسخر شما کرد" **وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ** (ابراهیم-۳۲).

و در مورد دیگر می فرماید: "کشتی را مسخر شما ساخت" **وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ** (ابراهیم-۳۲) و در جای دیگر "شب و روز را برای شما تسخیر کرد" **سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ** (نحل-۱۲).

و در جای دیگر "خورشید و ماه را مسخر شما ساخت" **وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ** (ابراهیم-۳۳) و در جای دیگر "دریا را به تسخیر شما در آورد تا گوشت تازه از آن استفاده کنید" **وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا** (نحل-۱۴).

و در جای دیگر می فرماید: "آیا نمی بینی خداوند همه آنچه را روی زمین است مسخر شما ساخت" **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ** (حج-۶۵).

و بالأخره در جای دیگر می خوانیم: "خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است، همگی را مسخر شما ساخت" وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ (جاثیه-۱۳).

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که اولاً- انسان تکامل یافته- ترین موجود این جهان است، و از نظر جهان بینی اسلام آن قدر به او ارزش و مقام داده شده است که همه موجودات دیگر را مسخر این انسان ساخته، انسانی که "خلیفه الله" است و قلبش جایگاه نور خدا!.

ثانیاً روشن می شود که "تسخیر" در این آیات به این معنی نیست که انسان این موجودات را همگی تحت فرمان خود در می آورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمت او حرکت دارند و فی المثل کرات آسمانی برای او نور افشانی می کنند یا فوائد دیگری دارند در تسخیر او هستند.

هیچ مکتبی اینقدر برای انسان ارزش و الا قائل نشده، و در هیچ فلسفه ای انسان این همه موقعیت و شخصیت ندارد، و این از ویژگیهای مکتب اسلام است، که ارزش وجودی انسان را تا این حد بالا می برد، که آگاهی از آن اثر عمیق تربیتی دارد، چرا که وقتی انسان فکر کند که خدا اینهمه عظمت به او داده است، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک همه در کارند و همگی سرگشته و فرمانبردار و خدمتکار اویند، چنین انسانی تن به غفلت و پستی نمی دهد و خود را اسیر شهوات و برده ثروت و مقام و "زر" و "زور" نمی سازد، زنجیرها را در هم می شکند و به اوج آسمانها پرواز می کند.

چگونه می توان گفت خورشید و ماه مسخر انسان نیستند، در حالی که با نور افشانی خود، صحنه حیات انسان را روشن و گرم و آماده می سازند، که اگر نور خورشید نباشد هیچگونه جنبش و حرکتی در کره زمین وجود نخواهد داشت، و از سوی دیگر بوسیله جاذبه خود، حرکت زمین را در مدارش تنظیم می کند

و جزر و مد، در دریاها با همکاری ماه می آفریند، که خود سرچشمه برکات و منافع فراوانی است.
کشتیها، دریاها، نهرها، شبها و روزها، هر کدام به نحوی به انسان خدمت می کنند، و در طریق منافع او در حرکتند.
دقت در این تسخیرها و نظام حساب شده آنها، دلیل روشنی است بر عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار.

ص: ۱۲۲

اشاره

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْتَابِهِمْ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶)

ترجمه:

۵- و اگر می خواهی (از چیزی) تعجب کنی عجیب گفتار آنها است که می گویند آیا هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده می شویم و) به خلقت جدیدی باز می گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند و آن غل و زنجیرهاست در گردنشان، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند!

۶- آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب) می کنند با اینکه قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شده، و پروردگار تو نسبت به مردم با اینکه ظلم می کنند دارای مغفرت است و هم پروردگارت عذاب شدید دارد.

تفسیر:

اشاره

تعجب کفار از معاد.

بعد از بحثی که پیرامون نشانه های عظمت خداوند در آیات قبل گذشت، در نخستین آیه مورد بحث به مساله "معاد" می پردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی که میان مساله مبدء و معاد است، این بحث را تحکیم می بخشد و می گوید:

"اگر می خواهی تعجب کنی از این گفتار آنها تعجب کن که می گویند آیا هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه ای پیدا خواهیم کرد؟! (وَإِنْ تَعْجَبْ

این همان تعجیبی است که همه اقوام جاهلی از مساله معاد داشتند، و آفرینش و حیات جدید را بعد از مرگ محال می پنداشتند، در حالی که در آیات گذشته و سایر آیات قرآن به این مساله به خوبی پاسخ گفته شده است و آن اینکه چه فرقی میان آغاز خلقت و تجدید خلقت است؟ همان کسی که قادر بود در آغاز آنها را بیافریند قادر است بار دیگر جامه هستی و حیات را در اندامشان ببوشاند، گویا اینها آغاز خلقت خویش را فراموش کرده اند که در تجدید آن بحث و گفتگو می کنند.

سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می کند:

ابتدا می گوید: "اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند" (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ).

چرا که اگر خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مساله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی کردند، بنا بر این خرابی کار آنها در معاد، مولود خرابی کارشان در توحید و ربوبیت خدا است.

دیگر اینکه بر اثر کفر و بی ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحید، خود را گرفتار غلها و زنجیرها کرده اند، و زنجیرهای بت پرستی، هواپرستی، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود بر گردن خویش نهاده اند

ص: ۱۲۴

۱- ۱) جمله "إِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ" در حقیقت به این معنی است که اگر می خواهی از چیزی تعجب کنی، از گفتار آنها تعجب نما، که بسیار جای شگفتی است و در حقیقت "فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ" جزای جمله شرطیه است، این احتمال نیز در معنی جمله فوق داده شده که مفهومش این است "اگر تعجب از بت پرستی آنها می کنی، تنها بت پرستیشان مایه تعجب نیست بلکه انکار کردن معاد از ناحیه آنها نیز مایه تعجب است" ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

"و این غل هاست در گردنهایشان" (وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ).

"چنین افرادی با این وضع و این موقعیت، مسلماً اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند" و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

*** در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می گوید: "آنها به جای اینکه از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می نمایند" (وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ).

چرا این قوم اینقدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی گویند اگر راست می گویی رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان، بلکه می گویند اگر سخن تو راست است، عذاب خدا را بر ما فرو فرست!

آیا آنها فکر می کنند مجازات الهی دروغ است؟ "با اینکه در گذشته عذابهایی بر امتهای سرکش پیشین نازل گردید" که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل زمین ثبت است (وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ). (۱)

سپس اضافه می کند: "خداوند، هم در برابر زشتیها و ستمهای مردم، دارای مغفرت است و هم دارای کیفر شدید است" (وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ).

هرگز شدت مجازات او مانع رحمت عامش نخواهد بود، همانگونه که رحمت عام او نباید این اشتباه را پیش آورد که او به ظالمان فرصت می دهد که هر چه بخواهند بکنند، چرا که در چنین مواردی شدید العقاب است، و دستیابی به آثار هر یک از این دو صفت پروردگار یعنی "ذو مغفره" و "شدید العقاب"

ص: ۱۲۵

۱ - ۱) مثلث جمع "مثله" (بفتح میم و ضم ث) به معنی بلاها و کیفرهایی است که بر امتهای پیشین وارد شد آن چنان که "ضرب المثل" گردید.

به زمینه هایی که در وجود خود انسان است بستگی دارد.

نکته ها:

اشاره

۱- تعجب از آفرینش جدید چرا؟

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از مشکلات پیامبران در مقابل اقوام مشرک اثبات مساله "معاد جسمانی" بوده است زیرا آنها همیشه از این موضوع تعجب می کردند که چگونه انسان بعد از خاک شدن بار دیگر به حیات و زندگی باز می گردد، و همین تعبیر که در آیات مورد بحث دیدیم (أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) با مختصر تفاوتی در هفت مورد دیگر از آیات قرآن دیده می شود (مؤمنون-۳۵، مؤمنون-۸۲، نمل-۶۷، صافات-۱۶ و ۵۳، ق-۳، واقعه-۴۷).

و از این روشن می شود که این اشکال از نظر آنها بسیار مهم بوده است که همه جا روی آن تکیه می کردند، ولی قرآن مجید در عبارات بسیار کوتاهی، جواب قاطع به آنها می دهد، مثلاً: در آیه ۲۹ سوره اعراف با جمله كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ که چند کلمه بیشتر نیست به این موضوع پاسخ دندان شکن می دهد، و می گوید: "همانگونه که در آغاز شما را آفرید باز می گردید" و در جای دیگر می گوید: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: "باز گشت شما حتی از آغاز ساده تر و آسانتر است" (روم-۲۷) چرا که در آغاز هیچ نبودید و اکنون استخوان پوسیده یا خاک شده ای لا اقل از شما موجود است.

و در بعضی از موارد دست مردم را می گیرد و به مطالعه عظمت و قدرت خدا در آفرینش این زمین و آسمان پهناور و می دارد که "آیا آن کس که قدرت دارد این همه کرات و کهکشانها و ثوابت و سیارات را بیافریند قادر بر اعاده خلقت

ص: ۱۲۶

نیست؟! (یس-۸).

۲- آیا خداوند ستمگران را می بخشد؟.

در آیات فوق خواندیم که پروردگار نسبت به مردم با ظلمی که دارند، دارای مغفرت و آمرزش است، مسلماً منظور این نیست که خداوند ظالمی را که بر ظلمش اصرار دارد مشمول عفو می کند، بلکه می خواهند به ظالمان نیز امکان بازگشت و اصلاح خویش را به این وسیله بدهد، و الا مشمول جمله دوم که می گوید پروردگار تو "شدید العقاب" است خواهد بود.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل بخشش است (منتها با تمام شرائطش) این آیه و مانند آن به گفتار نادرستی که از قدیم از "معتزله" نقل شده که می گفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نخواهد شد پاسخ قاطع می دهد.

و در هر حال، ذکر "مغفرت وسیع" پروردگار و "عقاب شدید" او در واقع برای قرار دادن همگان در خط میانه "خوف" و "رجاء" است که عامل مهم تربیت انسان می باشد، نه هرگز از رحمت خدا مایوس شوند، هر چند جرمشان سنگین باشد، و نه هرگز از مجازات او خود را در امان بدانند هر چند گناهشان خفیف باشد.

و لذا در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

لو لا عفو الله و تجاوزه ما هنا احدا العیش، و لو لا وعید الله و عقابه لا تکل کل واحد: "اگر عفو و بخشش خدا نبود، هرگز زندگی در کام کسی گوارا نمی شد و اگر تهدیدهای الهی و مجازاتش نبود، هر کسی تکیه به رحمت او می کرد و هر چه می خواست انجام می داد" (۱).

و از اینجا روشن می شود آنها که به هنگام انجام گناهان، مغرورانه می گویند:

ص: ۱۲۷

خدا کریم است، در واقع به کرم خدا تکیه نکرده اند آنها دروغ می گویند و در واقع بی اعتنا به کیفر پروردگارند.

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۷]

اشاره

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷)

ترجمه:

۷- و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیت (و اعجازی) از پروردگارش بر او نازل نشده؟ تو تنها بیم دهنده ای، و برای هر گروهی هدایت کننده ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت).

تفسیر:

اشاره

باز هم بهانه جویی!.

پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مساله "توحید"، و اشاره ای به مساله "معاد" شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه "نبوت" می پردازد، و می گوید: "کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است" (و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

واضح است که یکی از وظائف پیامبر ص، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است، و مردم حقیقت جو به هنگام شک و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر اینکه دلائل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.

ولی باید به یک نکته دقیقاً توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق عادت عجیب و

غریبی می کردند.

این گونه معجزات که معجزات اقتراحی نامیده می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمی شدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر ص ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارق العاده گر می باشم! و در اینجا نشسته ام که هر کس پیشنهاد هر امر خارق العاده ای کند برای او انجام دهم!

ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این گونه افراد می زدند.

لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای پیامبر! "تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمایی است" (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

اشاره

۱- جمله "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.

جواب این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، یک خارق العاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه می روند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلماً پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد.

ص: ۱۲۹

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجاز گری است.

۲- منظور از جمله "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" چیست؟

جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت "منذر" و "هادی" به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است انت منذر و هاد لکل قوم: "تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی".

ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است، چرا که "او" جمله "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" را از "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ" جدا کرده است، آری اگر کلمه "هاد" قبل از "لِكُلِّ قَوْمٍ" بود این معنی کاملاً قابل قبول بود ولی چنین نیست.

دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است.

حتما سؤال خواهید کرد که میان "انذار" و "هدایت" چه تفاوت است؟.

در پاسخ می گوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.

در حقیقت "منذر" همچون "علت محدثه" و ایجاد کننده است، و هادی به منزله "علت مبقیه" و نگهدارنده و پیش برنده، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به "رسول" و "امام" می کنیم، رسول، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهبان

شریعت او است).

*** روایات متعددی که از پیامبر ص در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: "من منذر و علی هادی است" این تفسیر را کاملاً تایید می کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم:

۱- "فخر رازی" در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از "ابن عباس" چنین نقل می کند:

□
وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منكب علی (ع) و قال انت الهادی بک یهتدی المهتدون من بعدی: "پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود تویی هادی! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند" (۱).

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در "فصول المهمه" و گنجی شافعی در "کفایه الطالب" و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام "بحر المحيط" و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده اند.

۲- حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب "فرائد السمطین" از ابو هریره اسلمی چنین نقل می کند: ان المراد بالهادی علی (ع).

۳- میرغیاث الدین نویسنده کتاب "حیب السیر" در جلد دوم کتاب خود صفحه ۱۲ چنین می نویسد، قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قال لعلی انا المنذر و انت الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی "به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه"

ص: ۱۳۱

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

"نازل شد پیامبر ص به علی ع فرمود من منذر من منذر و تو هادی ای علی! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند".

آلوسی در "روح المعانی" و شبلنجی در "نور الأبصار" و شیخ سلیمان قندوزی در "ینایع الموده" نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند.

گر چه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است، ولی منحصر به ابن عباس نیست، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموینی) و از خود علی ع (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است، آنجا که فرمود

المنذر النبى و الهادى رجل من بنى هاشم يعنى نفسه: "منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود" (۱).

گر چه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلافصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی ع نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر ص این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی ع به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر ص نخواهد بود.

ص: ۱۳۲

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۸۷ به بعد و کتب مختلف تفسیر اهل تسنن و شیعه مراجعه شود.

اشاره

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ (۹)
سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰)

ترجمه:

۸- خدا از جنین هایی که هر انسان یا حیوان ماده ای حمل می کند آگاه است، و نیز از آنچه رحم ها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر می زایند) و هم از آنچه افزون می کنند، و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.

۹- او از غیب و شهود آگاه است و بزرگ و متعالی است.

۱۰- برای او تفاوت نمی کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آشکار سازند، و آنها که شبانگاه مخفیانه حرکت می کنند یا در روشنایی روز.

تفسیر:

علم بی پایان خدا.

در این بخش از آیات قسمتی از صفات پروردگار را می خوانیم که هم، بحث توحید را تکمیل می کند و هم بحثهای معاد را.

سخن از علم وسیع پروردگار و آگاهی او بر همه چیز است، همان علمی که سرچشمه نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلایل توحید است، همان علمی که پایه معاد و دادگاه بزرگ قیامت است، و در این آیات روی هر دو قسمت (علم به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان) تکیه شده است.

نخست می گوید "خداوند از جنین هایی که هر زن یا هر حیوان ماده حمل

می کند آگاه است" (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ).

"و همچنین آنچه را که رحمها کم می کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می ریزند" می داند (وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ) (۱).

و"همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه می دارند نیز با خبر است" (وَمَا تَزِدُّ).

در تفسیر سه جمله بالا در میان مفسران گفتگو بسیار است:

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم آن را اشاره بصورت‌های سه گانه حمل دانسته اند، که گاهی به موعد مقرر متولد می شود و گاهی قبل از موقع (گویی زمان لازم را در خود فرو برده است) و گاهی بعد از موعد مقرر تولد می یابد، خداوند همه اینها را می داند و از تاریخ تولد جنین و لحظه آن بی کم و کاست آگاه است، و این از اموری است که هیچکس و هیچ دستگاهی دقیقاً نمی تواند آن را مشخص کند، این علم مخصوص ذات پاک پروردگار است و دلیل آن هم روشن است چرا که استعداد رحم ها و جنین ها کاملاً متفاوت می باشد، و هیچکس از این تفاوتها دقیقاً آگاه نیست.

بعضی دیگر گفته اند که جمله های سه گانه بالا اشاره به سه حالت مختلف از اعمال "رحم" در ایام بارداری است: جمله اول اشاره به خود جنین است که رحم آن را حفظ می کند، و جمله دوم اشاره به خون حیض است که در آن می ریزد و جذب جنین می گردد، و آن را میمکد و در خود فرو می برد، و جمله سوم اشاره به خونهای اضافی است که در ایام حمل، حیانا به خارج ریخته می شود و یا

ص: ۱۳۴

۱- ۱) تغییض از ماده غیض در اصل به معنی فرو بردن مایع و فروکش کردن آن است، و به همین جهت به معنی نقصان و فساد نیز آمده است "غیض" به مکانی گفته می شود که آب در آن می ایستد و آن را می بلعد لیله غائضه به معنی شب تاریک است (گویی همه نورها را بلعیده و فرو برده است).

به هنگام تولد و بعد از آن دفع می گردد (۱).

احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که در عین حال هیچیک از آنها با یکدیگر تضاد ندارد، و ممکن است آیه فوق اشاره به مجموع این تفاسیر باشد، هر چند ظاهر همان تفسیر اول است، زیرا جمله "تحمل"، حمل جنین را می‌رساند و جمله های "غیض" و "تزداد" به قرینه آن اشاره به کم و زیادی دوران حمل است.

در حدیثی که در کافی از امام باقر ع یا امام صادق ع در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

الغیض کل حمل دون تسعه اشهر، و ما تزداد کل شیء یزداد علی تسعه اشهر: "غیض هر حملی است که کمتر از ۹ ماه متولد شود و ما تزداد هر چیزی است که از ۹ ماه افزون شود".

در دنباله حدیث می فرماید

و كلما رأَت المرأة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد و بعدد الايام التي زاد فيها فی حملها من الدم: "هر زمان زن، خون خالص در حال حمل ببیند به تعداد ایام آن، بر دوران حملش افزوده می شود!" (۲).

سپس قرآن اضافه می کند: "هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است" (وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ).

تا تصور نشود که این کم و زیادهای بی حساب و بی دلیل است، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، همانگونه که اجزای جنین و خون رحم، همه

ص: ۱۳۵

۱-۱) در تفسیر المیزان ضمن تایید این تفسیر برای آیه فوق، می فرماید: بعضی از روایات ائمه اهل بیت (ع) این تفسیر را تایید می کند و آنچه از ابن عباس نقل شده نیز احتمالاً بر همین معنی منطبق است، ولی دقت در روایاتی که در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده نشان می دهد که بیشتر اشاره به همان معنی اول که ما در متن اختیار کردیم دارد.

۲-۲) طبق نقل نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۴۸۵.

دارای حساب و کتاب است.

*** آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می گوید:

"خداوند غیب و شهود (پنهان و آشکار) را می داند" (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ).

و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که "او بزرگ است و متعالی و مسلط بر هر چیز" و به همین دلیل در همه جا حضور دارد، و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست (الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ).

*** و برای تکمیل این بحث و تاکید بر علم بی پایان او اضافه می کند، "برای خداوند هیچ تفاوتی ندارد کسانی که سخن خود را مکتوم دارند، و یا آنها که آشکار کنند" او همه را می داند و می شنود (سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ).

"و نیز برای او تفاوت نمی کند، کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده های ظلمت گام برمی دارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش می روند" (وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ) (۱).

اصولا برای کسی که در همه جا حضور دارد، نور و ظلمت، تاریکی و روشنی، غیب و شهود مفهومی ندارد، او به طور یکسان از همه اینها آگاه و با خبر است.

نکته ها:

اشاره

۱- قرآن و جنین شناسی.

در قرآن مجید کرارا به مساله جنین و عجائب و شگفتیها و نظاماتش به عنوان

ص: ۱۳۶

۱-۱ "سارب" از ماده "سرب" (بر وزن ضرر) در اصل به معنی آب جاری است، و سپس به انسانی که دنبال کاری در حرکت است گفته شده.

یک دلیل بر توحید و خداشناسی و علم بی پایان حق اشاره شده است، البته جنین شناسی به عنوان یک علم، بسیار تازه و جوان است، در گذشته اطلاعات محدودی دانشمندان درباره جنین و مراحل مختلف آن داشتند، ولی با پیشرفت علم و دانش، جهش فوق العاده ای در این علم پیدا شد، و اسرار و شگفتیهای فراوانی از این عالم خاموش و بی سر و صدا برای ما مکشوف گشت، بطوری که می توان گفت: یک دنیا درس توحید و خداشناسی در آفرینش جنین و مراحل تحول و تکامل آن نهفته است.

چه کسی می تواند به موجودی که از دسترس همگان بیرون است و به تعبیر قرآن در ظلمات ثلاث قرار گرفته و زندگانش فوق العاده ظریف و دقیق است، رسیدگی کند و به مقدار لازم مواد غذایی در اختیار او بگذارد، و در تمام مراحل هدایتش کند.

در آیات فوق هنگامی که می گوید: خداوند می داند هر حیوان ماده ای چه در عالم رحم دارد مفهومش این نیست که تنها از جنسیت آن (یعنی نر و ماده بودن) آگاه است، بلکه از تمام مشخصات، استعدادها ذوقها، و نیروهایی که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است، اموری که هیچکس با هیچ وسیله ای نمی تواند از آن آگاهی یابد.

بنا بر این وجود این نظامات حساب شده در جنین و رهبری آن در مسیر تکامل دقیق و پیچیده اش جز از یک مبدء عالم و قادر ممکن نیست.

۲- همه چیز اندازه دارد.

در آیات مختلفی از قرآن مجید، می خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حد تجاوز نمیکند، در سوره طلاق آیه ۳ می فرماید: **قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**: "خدا برای هر چیز مقدار و اندازه ای قرار داده است" و در سوره حجر آیه ۲۱ می خوانیم: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ**

مَعْلُومٌ: "هر چیزی خزائنش نزد ما است و جز به مقدار معین آن را نازل نمی کنیم" در آیات مورد بحث نیز خواندیم: وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ .

اینها همه اشاره به آن است که هیچ چیز در این عالم بی حساب نیست، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت، ما بی حساب و کتاب فرض می کنیم همه آنها دقیقاً حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم یا ندانیم، و اصولاً حکیم بودن خداوند، نیز مفهومی جز این ندارد، که همه چیز در آفرینش او برنامه و حد و اندازه دارد.

آنچه را از اسرار آفرینش امروز بوسیله علوم دریافته ایم، این حقیقت را کاملاً تأکید می کند مثلاً خون انسان که حیاتی ترین ماده وجودی او است، و عهده دار رساندن تمام مواد لازم به تمام یاخته های بدن انسان است از بیست و چند ماده ترکیب یافته، نسبت این مواد و اندازه و کیفیت هر یک بقدری دقیق است که با کمترین تغییر سلامت انسان به خطر می افتد و به همین دلیل برای شناخت نارساییهای بدن فوراً به سراغ آزمایش خون و اندازه گیری مواد قندی و چربی و اوره و آهن و سایر اجزاء ترکیبش می روند و از کمی و زیادی این اجزاء فوراً به علل نارساییهای بدن و بیماریها پی می برند.

تنها خون انسان نیست که ترکیبی این چنین دقیق دارد، این دقت و محاسبه در سراسر عالم هستی موجود است.

ضمناً با توجه به این نکته روشن می شود که آنچه را گاهی ما بی نظمی ها و نابسامانیهای عالم هستی می پنداریم در واقع مربوط به نارسایی علم و دانش ما است، و یک موحد و خداپرست راستین هیچگاه نمی تواند چنین تصویری در باره عالم داشته باشد، و پیشرفت تدریجی علوم گواه این واقعیت است.

و نیز این درس را می توانیم بیاموزیم که جامعه انسانیت که جزئی از مجموعه نظام هستی است اگر بخواهد سالم زندگی کند باید این اصل (كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) بر سراسر آن حکومت داشته باشد، از هر گونه افراط و تفریط و کارهایی

که حساب و کتاب در آن نیست پرهیزد، و در تمام نهادهای اجتماعی حساب و کتاب را حاکم سازد.

۳- برای خداوند غیب و شهود یکسان است.

در آیات مورد بحث، بر این موضوع تکیه شده که غیب و شهود در پیشگاه خدا روشن است، اساساً غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که در مورد موجودی که علم و هستیش محدود است به کار می رود، فی المثل ما دارای حواسی هستیم آنچه در شعاع دید و شنوایی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما "شهود" است، و آنچه از حوزه دید و شنید ما بیرون است نسبت به ما غیب محسوب می شود، و اگر فرضاً قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می کرد، همه چیز برای ما شهود بود.

و از آنجا که همه چیز غیر از ذات پاک خداوند محدود است، برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی ذات خدا چون نامحدود است و همه جا حضور دارد بنا بر این همه چیز برای او شهود است و غیب در باره ذات پاکش مفهوم ندارد، و اگر می گوئیم خداوند عالم الغیب و الشهاده می باشد معنیش این است آنچه برای ما غیب یا شهادت محسوب می شود برای او یکسان و شهادت است.

فرض کنید ما به کف دست خود در روشنائی نگاه کنیم، آیا ممکن است از آنچه در آن است بی خبر باشیم؟ عالم هستی در برابر علم خداوند بمراتب از این واضح و آشکارتر است.

۴- آثار تربیتی توجه به علم خدا.

هنگامی که در آیات فوق می خوانیم خداوند سخنان پنهانی و آشکار و رفت و آمدهای روزانه و شبانه و حرکات شما را یکسان می داند، و در پیشگاه علم او همه آشکار است، هر گاه به این حقیقت راستی ایمان داشته باشیم و نظارت دائمی او را بر خود احساس کنیم دگرگونی عمیقی در روح و فکر و گفتار و کردار ما

پیدا می شود.

در روایتی که از امام صادق ع نقل شده در پاسخ سؤال کسی که می پرسد برنامه زندگانی شما چیست؟ اموری را می فرماید، از جمله اینکه:

□
علمت ان الله مطلع علی فاستحییت: "یکی از برنامه های من این است که دانستم خداوند از تمام کارهای من آگاه و با خبر است و لذا از نافرمانی او حیا و شرم دارم!".

در تاریخ اسلام و زندگی روزانه مسلمانان متعهد، جلوه های فراوانی از این حقیقت را مشاهده می کنیم.

می گویند پدر و فرزندی وارد باغی شدند، پدر به قصد چیدن میوه بدون اجازه صاحب باغ به بالای درختی رفت، فرزندش که نوجوان با معرفتی بود صدا زد پدر پائین بیا، پدر متوحش شد و خود را جمع کرد و فوراً پائین آمد، پرسید نفهمیدم چه کسی بود که مرا می دید، گفت: کسی از بالای سرت! نگاه به بالا کرد چیزی ندید، گفت منظورم خدا است که ما فوق و محیط بر همه ما است، چگونه ممکن است از نگاه کردن انسانی وحشت داشته باشی اما از اینکه خدا ترا در هر حال می بیند، وحشت نمی کنی؟! این چه ایمانی است!؟

ص: ۱۴۰

اشاره

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)

ترجمه:

۱۱- برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

تفسیر:

محافظان غیبی!

در آیات گذشته خواندیم که خدا بحکم عالم الغیب و الشهاده بودن، از پنهان و آشکار مردم با خبر و همه جا حاضر و ناظر است.

در آیه مورد بحث اضافه می کند که خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می باشد: "برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند" (لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) (۱)

ص: ۱۴۱

۱- ۱) در اینکه ضمیر "له" به چه کسی بر می گردد در میان مفسران گفتگو است، مشهور و معروف همان است که در بالا گفتیم یعنی به انسان بر می گردد که در آیات قبل به او اشاره شده است، بعضی احتمال داده اند که به پیامبر یا به خدا بر گردد ولی این دو احتمال با ذیل آیه سازگار نیست (دقت کنید).

اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بی قید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که: "خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند!" (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ).

و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که "هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد" (وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ).

"و هیچکس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد" (وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ).

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می شوند و انسان را تسلیم حوادث می کنند!***

نکته ها:

اشاره

۱- معقات چیست؟

"معقات" چنان که طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع "معقبه" است و آن هم به نوبه خود جمع "معقب" می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند.

ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان، ماموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر

ص: ۱۴۲

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماریها، میکروبها، انواع حادثه ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است، و گاه انسان تعجب می کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می برد و بزرگ می شود، مخصوصا در خانواده هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است.

در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می آید و او معجزه آسا از آنها رهایی می یابد بطوری که احساس می کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است، از جمله:

در روایتی از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

□
یحفظ بامر الله من ان يقع فی رکی او يقع علیه حائط او یصیبه شیء حتی اذ جاء القدر خلوا بینه و بینه یدفعونه الی المقادیر و هما ملکان یحفظانه باللیل و ملکان من نهار یتعاقبانہ یعنی: "به فرمان خدا انسان را حفظ می کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید

تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند، آنها دو فرشته اند که انسان را در شب حفظ می کنند و دو فرشته اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می پردازند" (۱).

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم:

ما من عبد الا و معه ملكان يحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خليا بينه و بين امر الله: "هیچ بنده ای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد، او را تسلیم حوادث می کنند" (۲) (بنا بر این آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می کنند).

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع فرمود:

ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه: "با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرا رسد او را رها می سازند" (۳) همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروه های مختلف آنها می خوانیم:

و منهم الحفظه لعباده: "گروهی از آنها حافظان بندگان اویند" البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی تواند دلیل بر نفی آنها باشد چرا که این منحصر به مورد بحث ما نیست، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده اند که بشر از طرق عادی نمی تواند از آنها آگاهی یابد.

از این گذشته همانگونه که در بالا- گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر

ص: ۱۴۴

۱- ۱ و ۲) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۸۳.

۲- ۳) نهج البلاغه کلمات قصار جمله ۲۰۱.

بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است،(و من خود بعضی نمونه های آن را در زندگی دیده ام که راستی حیرت آور بوده،حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی!)

۲- همیشه تغییرات از خود ما است!(یک قانون کلی).

جمله إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه، دامان هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملتها، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می سازد.

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات درونی متکی به تغییرات درونی ملتها و اقوام است، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همین جا سرچشمه می گیرد، بنا بر این آنها که همیشه برای تیرئه خویش به دنبال "عوامل برونی" می گردند، و قدرتهای سلطه گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی

در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

مهم آن است که پایگاههای سلطه گران و استعمار کنندگان و جباران را در درون جامعه خود در هم بکوبیم، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.

□
آنها بمنزله شیطانند، و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته اند.

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن پردازیم، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامان روح و جان خود بشوئیم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم، نه اینکه این نقطه های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوششهای خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه ها سرگردان بمانیم! تا کنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین، و عوامل عقب نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است، که بسیاری از بحثهای آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن، در انقلابهای معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل

قرآنی را مشاهده می کنیم. یعنی بی اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا، و فرداهای دیگر، برای همه مسلمانها، و همه نسلهای آینده! و می بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می سازد.

ص: ۱۴۷

اشاره

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲) وَيَسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيَصِيَّبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسٌ كَفِيئَةٍ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴) وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵)

ترجمه:

۱۲- او کسی است که برق را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.

۱۳- و رعد تسبیح و حمد او می گوید، و (نیز) فرشتگان از ترس او، و صاعقه ها را می فرستد و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد در حالی که آنها (با مشاهده اینهمه آیات خدا باز هم) در باره خدا به مجادله مشغولند، و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد.

۱۴- دعوت حق از آن او است و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای خود را به سوی آب می گشاید تا آب بدهانش برسد و هرگز نخواهد رسید، و دعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست! ۱۵- همه آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه های آنها- هر صبح و عصر- برای خدا سجده می کنند.

بخش دیگری از نشانه های عظمت او.

قرآن در اینجا بار دیگر به آیات توحید و نشانه های عظمت خدا و اسرار آفرینش می پردازد و با انگشت گذاشتن روی قسمتهای مختلفی از پدیده های طبیعی و اشاره های کوتاه و پر معنی به اسرار و خواص آنها، رابطه بندگان را با خدا نزدیکتر کرده، نور ایمان و معرفت را در قلبهایشان می پاشد.

نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می شود) اشاره کرده می گوید: "او کسی است که برق را که مایه "ترس" و "طمع" می باشد به شما ارائه می دهد!" (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا).

از یک سو شعاع درخشانش چشمها را خیره می کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن برمی خیزد گاهی شما را به وحشت می اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصاً برای آنها که در بیابانها زندگی می کنند و یا از آن عبور دارند، آنان را آزار می دهد.

اما از آنجا که غالباً همراه آن رگبارهایی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب زلالی می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی را می گذرانند.

سپس اضافه می کند: "او کسی است که ابرهای سنگین و پر بار ایجاد می کند" که قادر به آبیاری زمینهای تشنه اند (و يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ).

برکات رعد و برق

می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر با الکتریسته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند

سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه می زند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند.

اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود، صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که "رعد" را به وجود می آورد.

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می شود، که آن را "صاعقه" می گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید.

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فوائد و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود.

۱- آبیاری-برقها معمولاً حرارتات فوق العاده زیاد گاه در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد! تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائف آبیاری است.

۲- سمپاشی به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران

با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه ($2O_2H$) ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکربها است، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینها می بارد، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می برد، و سمپاشی خوبی از آنها می کند و به همین جهت گفته اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است!

۳- تغذیه و کودرسانی- قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یک نوع کود مؤثر گیاهی می سازد.

و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقه‌های آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها میلیون تن است! که رقم فوق العاده بالایی می باشد.

بنا بر این می بینیم همین پدیده ظاهرا پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پر برکت است، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می کند، و هم تغذیه، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می تواند باشد.

اینها همه از یک سو برکات برق است، و از سوی دیگر آتش سوزیهایی که از یک نوع آن (صاعقه) به وجود می آید گاهی ممکن است انسان یا انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است، و قابل اجتناب، ولی می تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد.

و نیز ممکن است جمله " وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ " که در آخر آیه

فوق آمده، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پر پشت باران می سازد! *** آیه بعد به صدای "رعد" می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید:

"رعد تسبیح و حمد خدا می گوید" (وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ) آری این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است، از آنجا که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پر ارزش و حساب شده ای دارند که در بالا به آن اشاره شد عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: "رعد" زبان گویای "برق" است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

این همان چیزی است که ما نام آن را زبانهال می گذاریم: یک کتاب پرمحتوا، یک قصیده غرا، یک تابلو زیبا و دل انگیز، یک ساختمان محکم و منظم و حساب شده، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند، آنها را مدح می کنند، و می ستایند.

ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارند، همگی از پاکی خداوند و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص، سخن می گویند، (آیا "تسبیح" چیزی جز تنزیه و پاک دانستن می باشد؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند (آیا "حمد" چیزی جز بیان صفات کمال است؟). (۱)

این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان هر یک

ص: ۱۵۲

۱ - ۱) توضیح بیشتر درباره "تسبیح و تقدیس" موجودات را در ذیل آیه شریفه وَ إِنِّ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ" (اسراء-۴۴) بخواست خدا خواهد آمد.

برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند.

نه تنها صدای رعد و یا سایر اجزای جهان ماده، تسبیح او می گویند که "همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا، به تسبیح او مشغولند" (و الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ) (۱).

آنها از این می ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسئولیتهایی که در نظام هستی بر عهده آنها گذارده شده کوتاهی کنند و گرفتار مجازات الهی شوند، و می دانیم همیشه وظیفه ها و تکالیف برای آنها که احساس مسئولیت می کنند ترس آفرین است، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وا می دارد.

و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه ها می کند و می فرماید:

"خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس بخواهد بوسیله آن آسیب می رساند" (و يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ).

ولی با این همه، و با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش در پهنه زمین و آسمان، در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها، و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بی خبران در باره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند" (وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ).

در حالی که خداوند قدرتی بی انتها، و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد (وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ).

ص: ۱۵۳

۱ - ۱) شیخ طوسی در تفسیر تبیان می فرماید: تفاوت "خیفه" و "خوف" در این است که "خیفه" بیان حالت را می کند و "خوف" مصدر است، یعنی اولی به معنی حالت ترس است و دومی به معنی ترسیدن.

"محال" در اصل از "حیله" و "حیله" به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهانی و غیر آشکار است (نه به معنی چاره جویی های مخرب که در زبان فارسی به آن مشهور شده است) و مسلم است کسی که توانایی بر چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد کسی است که هم از نظر توانایی فوق العاده است و هم از نظر علم و حکمت، و به همین دلیل بر دشمنانش مسلط و پیروز می باشد، و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست، به همین جهت مفسران هر یک "شَدِيدُ الْمِحَالِ" را طوری تفسیر کرده اند که همه در واقع از معنی بالا- ریشه گرفته است، بعضی آن را به معنی شدید القوه، بعضی شدید العذاب، بعضی شدید القدره، بعضی شدید الاخذ و مانند آن تفسیر نموده اند (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث به دو مطلب اشاره می کند:

نخست اینکه "دعوت حق از آن خداست" (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ).

یعنی هر گاه او را بخوانیم می شنود، و اجابت می کند، هم آگاهی از دعای بندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته های آنها، و به همین دلیل خواندن او و تقاضای از ذات مقدسش حق است نه باطل و بی اساس.

دیگر اینکه خواندن بت ها و تقاضای از آنها دعوت و دعای باطل است، زیرا "کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می خوانند و برای انجام خواسته هایشان به آنها پناه می برند هرگز به آنان پاسخ نمی گویند دعایشان را اجابت نمی کنند" (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ).

آری این چنین است دعوت باطل چرا که پندار و خیالی بیش نیست و هر گونه

ص: ۱۵۴

۱-۱) بعضی "محال" را از ماده "حیله" ندانسته اند، بلکه از ماده "محل" و "ماحل" که به معنی مکر و جدال و تصمیم بر مجازات و کیفر می باشد گرفته اند، ولی آنچه در متن گفتیم صحیحتر به نظر می رسد، هر چند هر دو معنی تقریباً قریب الافق است.

علم و قدرتی برای بت ها قائل باشند کاملاً موهوم و بی پایه و بی اساس است.

مگر "حق" چیزی جز عینیت و واقعیت و مایه خیر و برکت، و "باطل" چیزی جز پندار و توهم و مایه شر و فساد می باشد؟ سپس - همانگونه که روش قرآن است - برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسایی بیان می کند و می گوید:

"آنها که غیر خدا را می خوانند به کسی می مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می کند، به این امید که آب به دهان او برسد و هرگز نمی رسد" چه خواب و پندار بیهوده ای؟! (إِلَّا كِبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ).

آیا می توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره، آب را به دهان فرستاد؟ این کار جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر می زند؟ این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که بت پرستان را به کسی تشبیه می کند که کف دستان خود را کاملاً صاف و افقی گرفته وارد آب می کند، و انتظار دارد آب در دست او بند شود، در حالی که به محض اینکه دست را از آب بیرون آورد قطرات آب از لابلای انگشتان و کف دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند.

تفسیر سومی نیز برای این جمله کرده اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بت ها می روند مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد آیا هیچگاه آب را می توان در مشت نگاه داشت؟ و این از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می کند مثالی بزنند می گویند هو کقابض الماء باليد: "او مانند کسی است که می خواهد آب را با دست خود بگیرد".

شاعر عرب نیز می گوید: فاصبحت فيما كان بيني وبينها من الود مثل قابض الماء باليد

"کار من به جایی رسید که برای حفظ محبت میان خود و او مانند کسی بودم که می خواست آب را در دست نگاهدارد"
(۱).

ولی تفسیر اول از همه روشن تر به نظر می رسد! و در پایان آیه برای تاکید این سخن می گوید "درخواست کافران از بتها چیزی جز گام برداشتن در گمراهی نیست" (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ).

چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراهه ای که هرگز او را بمقصد نمی رساند بکار برد، خسته و ناتوان شود اما نتیجه و بهره ای نگیرد.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای اینکه نشان دهد بت پرستان چگونه از کاروان عالم هستی جدا گشته و تک و تنها در بیراهه ها سرگردان شده اند چنین می فرماید:

"همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت و تسلیم و یا از روی کراهت و همچنین سایه های آنها، هر صبح و شام، برای خدا سجده می کنند" (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ).

نکته ها

اشاره

۱- منظور از سجده موجودات چیست -

سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است، یعنی همه فرشتگان و انسانها و همه صاحبان عقل و اندیشه برای خدا متواضعند و در برابر فرمان او خاضع می باشند، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر سجود تکوینی سجود تشریحی

ص: ۱۵۶

نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می کنند، مثلاً- همین که می بینیم جسم و جان آنها تسلیم قوانین حیات و مرگ و نمو و رشد و سلامت و بیماری و مانند آن است این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش در حقیقت یک نوع سجود تکوینی از ناحیه آنها است.

۲- تعبیر به "طَوْعاً وَ كَرْهًا" ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می افتند و خضوع می کنند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خدا است چه بخواهند و چه نخواهند.

ضمناً باید توجه داشت که "کره" (بر وزن جرم) به معنی کراهتی است که از درون انسان سرچشمه می گیرد و "کره" (بر وزن شرح) به معنی کراهتی است که عامل بیرونی داشته باشد و در مورد بحث چون غیر مؤمنان تحت تاثیر عوامل بیرون ذاتی مقهور قوانین آفرینش هستند "کره" (بر وزن شرح) به کار رفته است.

این احتمال نیز در تفسیر "طَوْعاً وَ كَرْهًا" داده شده است که منظور از طوعاً جریاناتی از جهان آفرینش است که موافق میل فطری و طبیعی یک موجود است (مانند میل طبیعی موجود زنده برای زنده ماندن) و منظور از "کره" تمایلی است که از خارج تحمیل بر یک موجود می شود مانند مرگ یک موجود زنده بر اثر هجوم میکربها و یا عوامل دیگر.

۳- "ظلال" جمع "ظل" به معنی سایه است، ذکر این کلمه در آیه فوق نشان می دهد که منظور از سجود تنها سجود تشریعی نیست، زیرا سایه های موجودات از خود اراده و اختیاری ندارند، بلکه تسلیم قوانین تابش نور می باشند، و بنا بر این سجده آنها، تکوینی، یعنی تسلیم در مقابل قوانین خلقت است.

البته ذکر کلمه "ظلال" (سایه ها) دلیل بر این نیست که همه آنها که در آسمان

و زمین هستند، وجودشان مادی است و دارای سایه اند، بلکه تنها اشاره به آن دسته از موجوداتی است که سایه دارند، مثل اینکه گفته می شود، علماء شهر و فرزندانشان در فلان مجلس شرکت کردند، یعنی فرزندان کسانی که فرزند داشتند، و از این جمله هرگز استفاده نمی شود که همه علمای شهر، صاحب فرزندانند (دقت کنید).

به هر حال سایه گر چه یک امر عدمی بیش نیست که همان فقدان نور است ولی چون از هر طرف، وجود نور آن را احاطه کرده، برای خود موجودیت و آثاری دارد، و تصریح به این کلمه در آیه فوق شاید برای تاکید است که حتی سایه های موجودات هم در پیشگاه خداوند خاضعند.

۴- "آصال" جمع "اصل" (بر وزن دهل) و آن نیز جمع "اصیل" است، که از ماده "اصل" گرفته شده و به معنی آخر روز است، از این نظر که اصل و پایه شب محسوب می شود! و "غدو" جمع "غده" به معنی اول روز است (و گاهی به معنی مصدری نیز استعمال شده است).

گر چه سجده و خضوع موجودات عالم هستی در برابر فرمان خدا مخصوص صبح و عصر نیست بلکه همیشگی و در همه ساعات است، ولی ذکر این دو موقع یا به عنوان کنایه از دوام این موضوع است، مثل اینکه می گوئیم فلان کس هر صبح و شام مشغول تحصیل علم است، یعنی همیشه تحصیل علم می کند، و یا به خاطر آن است که در جمله قبل، سخن از سایه های موجودات به میان آمده و سایه ها بیش از هر وقت در اول و آخر روز خود را نشان می دهند،

اشاره

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)

ترجمه:

۱۶- بگو چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو "الله"! (سپس) بگو آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده اید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما) بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا ظلمتها و نور برابرند؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار دادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبه شد؟ بگو خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز!

تفسیر:

بت پرستی چرا؟

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی درباره شناخت وجود خدا بود در این آیه به بحث پیرامون اشتباه مشرکان و بت پرستان می پردازد و از چند طریق این بحث را تعقیب می کند.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: "از آنها بپرس پروردگار و مدبر آسمانها و زمین کیست" (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

سپس بی آنکه پیامبر در انتظار پاسخ آنها بنشیند دستور می دهد که خود پاسخ این سؤال را بده، و "بگو الله" (قُلِ اللَّهُ).

سپس آنها را با این جمله مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد که "به آنها بگو آیا غیر خدا را اولیاء و تکیه گاه و معبود خود قرار داده اید؟ با اینکه این بت ها حتی نسبت به خودشان مالک سود و زیانی نیستند"؟! (قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا).

در حقیقت نخست از طریق "ربوبیت خدا" و اینکه او مالک و مدبر عالم است و هر خیر و نیکی از ناحیه اوست و توانایی بر دفع هر شر و بدی دارد بحث می کند یعنی هنگامی که شما قبول دارید خالق و پروردگار اوست بنا بر این هر چه می خواهید باید از او بخواهید نه از بت ها که آنها قادر بر حل هیچ مشکلی درباره شما نیستند.

و دیگر بار مطلب را از این فراتر می برد و می فرماید آنها حتی مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به شما، با این حال چه گرهی را می توانند برای شما بگشایند که به سراغ پرستش آنها می روید، آنها در کار خودشان بیچاره هستند با این حال چه انتظاری از آنها دارید.

سپس با ذکر دو مثال روشن و صریح وضع افراد "موحد" و "مشرك" را مشخص می کند:

نخست می گوید: "بگو آیا نابینا و بینا یکسان است"؟! (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ).

همانگونه که نابینا و بینا یکسان نیست، همچنین کافر و مؤمن، یکسان نیستند، و بتها را نمی توان در کنار "الله" قرار داد.

دیگر اینکه "آیا ظلمات و نور یکسانند"!! (أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ).

ظلمتی که کانون انحراف و گمراهی و اشتباه و خطر است، با نوری که راهنما و حیاتبخش است، چگونه می توان آن دو را با هم یکسان دانست و چگونه می توان

بتها را که ظلمات محضند در کنار "خدا" که نور مطلق عالم هستی است، قرار داد، چه مناسبتی ایمان و توحید که نور روح و جان است، با شرک و بت پرستی که مایه ظلمت و تاریکی روان است دارد؟ سپس از راه دیگری بطلان عقیده مشرکان را مدلل تر می سازد و می گوید:

"آنها که برای خدا شرکائی قرار دادند آیا به خاطر آنست که این شریکان دست به آفرینش و خلقت زدند و این خلقتها برای آنها مشتبه شد، و گمان کردند که بتها نیز همانند خدا مستحق عبادتند" زیرا آنها همان می کنند که خدا می کند! (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ).

در حالی که چنین نیست و حتی بت پرستان نیز چنین عقیده ای درباره بتها ندارند، آنها نیز خدا را خالق همه چیز می دانند و عالم خلقت را در بست مربوط به او می شمارند.

و لذا بلافاصله می فرماید: "بگو خدا خالق همه چیز است و او است یگانه و پیروز" (قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

نکته ها:

اشاره

۱- خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است.

از آیه فوق بالا این نکته استفاده می شود آن کس که خالق است، رب و مدبر است، چرا که خلقت یک امر دائمی است، چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند و کنار بنشیند، بلکه فیض هستی به طور دائم از طرف خدا صادر می شود و هر موجودی لحظه به لحظه از ذات پاکش هستی می گیرد، بنا بر این برنامه آفرینش و تدبیر عالم هستی همچون آغاز خلقت همه بدست خدا است، و به همین دلیل مالک سود و زیان او است، و غیر او هر چه دارند از اوست با این وصف آیا غیر الله شایسته عبودیت می باشد؟!

ص: ۱۶۱

۲- چگونه سؤال و جواب را هر دو خودش می گوید؟

با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که چگونه خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد از مشرکان سؤال کند که پروردگار زمین و آسمان کیست؟ و بعدا بدون اینکه منتظر پاسخ آنها باشد، به پیامبرش دستور می دهد، او جواب این سؤال را بگوید؟ و باز بلافاصله بدنبال آن مشرکان را به باد سرزنش می گیرد که چرا بتها را پرستش می کنید؟ این چه رسم سؤال و جواب است؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه گاهی جواب یک سؤال بقدری روشن است که نیاز به این ندارد که در انتظار پاسخ از طرف بنشینیم مثل اینکه از طرف مقابل سؤال می کنیم الان شب است یا روز، و بلافاصله خودمان جواب می گوئیم: مسلما شب است، و این کنایه لطیفی است از اینکه مطلب بقدری روشن است که نیاز به انتظار کشیدن برای پاسخ ندارد.

به علاوه مشرکان! خالقیت را مخصوص خداوند می دانستند، هرگز نمی گفتند بتها آفریننده زمین و آسمانند، بلکه عقیده داشتند که آنها شفیعانند، و قادر بر رسانیدن سود یا ضرر به انسان، و به همین دلیل معتقد بودند باید آنها را عبادت کرد!

ولی از آنجا که "خالقیت" از "ربوبیت" (تدبیر و اداره عالم هستی) جدا نیست می توان مشرکان را به این سخن ملزم ساخت و گفت: شما که خالقیت را مخصوص خدا می دانید باید ربوبیت را هم مخصوص او بدانید، و به دنبال آن عبادت هم مخصوص او است.

۳- هم چشم بینا و هم نور آفتاب لازم است.

ذکر دو مثال "نابینا و بینا" و "ظلمات و نور"، گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده یک واقعیت عینی دو چیز لازم است هم چشم بینا، و هم اشعه نور، که با نفی هر یک از این دو مشاهده صورت نمی گیرد، اکنون باید فکر کرد

چگونه است حال کسانی که از هر دو محرومند هم از بینایی هم از نور که مشرکان مصداق واقعی آنند، هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگیشان را ظلمت کفر و بت پرستی فرا گرفته و به همین دلیل در بیراهه ها و پرتگاهها سرگردانند، به عکس مؤمنان که با دیده حق بین و برنامه روشن و استمداد از نور وحی و تعلیمات انبیاء مسیر زندگی خود را به روشنی پیدا کرده اند.

۴- آیا خالقیت خدا نسبت به همه چیز دلیل بر جبر است؟

جمعی از طرفداران مکتب جبر به جمله **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** در آیه فوق برای اثبات مقصد خود استدلال کرده اند و گفته اند کلمه کل شیء آن چنان وسیع است که اعمال بندگان را نیز شامل می شود پس آفریننده کارهای ما نیز خدا است یعنی ما از خود اختیار نداریم! این سخن را از دو راه می توان پاسخ گفت، نخست اینکه جمله های دیگر این آیه این سخن را کاملاً نفی می کند، زیرا بت پرستان را شدیداً مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد اگر واقعا ما در اعمالمان اختیاری نداریم توبیخ و سرزنش برای چیست؟ اگر خدا خواسته بت پرست باشیم، دیگر چرا او را سرزنش می کند؟ و چرا برای هدایت و تغییر مسیرش استدلال می کند؟ اینها همه دلیل بر این است که مردم در انتخاب راه خود آزاد و مختارند.

دیگر اینکه خالقیت بالذات در همه چیز مخصوص خدا است، اما این منافات با مختار بودن ما در افعالمان ندارد چرا که قدرت ما و عقل و شعور ما و حتی اختیار و آزادی اراده ما همه از ناحیه او است، بنا بر این از یک نظر هم او خالق است (نسبت به همه چیز و حتی افعال ما) و هم ما فاعل مختاریم، و این دو در طول هم است، نه در عرض هم، او آفریننده همه وسائل فعل است و ما استفاده کننده از این وسائل در راه خیر یا شر.

این درست به آن می ماند که کسی کارخانه برق یا تاسیسات لوله کشی آب

را آماده ساخته و همه را در اختیار ما قرار داده است، مسلماً ما هر گونه استفاده ای از آن برق و این آب کنیم، بدون کمک او امکان پذیر نبوده و نیست، ولی با این حال تصمیم نهایی با خود ما است که از این برق، اطاق عمل جراحی را برای بیمار مشرف به مرگی روشن سازیم، یا یک مجلس و کانون فساد و آلودگی، یا بوسیله آن آب رفع عطش تشنه کامی کنیم و گلی پرورش دهیم و یا در پی خانه بیگناهی بریزیم و دیوار او را ویران سازیم.

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۷]

اشاره

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّبِيلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
(۱۷)

ترجمه:

۱۷- خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد- و از آنچه (در کوره ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید- اما کفها به بیرون پرتاب می شوند ولی آنچه به مردم سود می رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می ماند خداوند اینچنین مثال می زند.

تفسیر:

ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل.

از آنجا که روش قرآن، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، متکی به مسائل عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن انگشت روی مثلهای حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم می گذارد، در اینجا نیز برای مجسم ساختن

حقایقی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک، ایمان و کفر و حق و باطل گذشت، مثل بسیار رسایی بیان می کند.

نخست می گوید: "خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاده است" (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

آبی حیاتبخش و زندگی آفرین، و سرچشمه نمو و حرکت:

"و در این هنگام دره ها و گودالها و نهرهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از این آب را پذیرا می شوند" (فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا).

جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهرهایی به وجود می آورند، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرازیر می گردد، آبها از سر و دوش هم بالا می روند و هر چه را بر سر راه خود ببینند برمی دارند و مرتبا بر یکدیگر کوبیده می شوند، در این هنگام کفها از لابلای امواج ظاهر می شوند، آن چنان که قرآن می گوید "سیلاب، کفهایی را بر بالای خود حمل می کند" (فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا).

"رابی" از ماده "ربو" (بر وزن غلو) به معنی بلندی و برتری است و ربا که به معنی سود یا پول اضافی یا جنس دیگر است نیز از همین ماده و به همین معنی است، چون اضافه و زیادی را می رساند.

پیدایش کفها منحصر به نزول باران نیست بلکه "در فلزاتی که بوسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسائل زندگی بسازند آنها نیز کفهایی همانند کفهای آب دارند" (وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ) (۱).

ص: ۱۶۵

۱-۱) ترجمه تحت اللفظی جمله فوق چنین است: "از آنچه آتش بر روی آن روشن می کنند برای بدست آوردن زینت یا متاع کفهایی همانند کفهای آب حاصل می شود" و این تعبیر اشاره به کورهایی است برای ذوب فلزات که هم آتش در زیر مواد فلزی وجود دارد و هم در روی آن، به این معنی که یک طبقه آتش در زیر است و سپس روی آن سنگهایی را که مواد کافی دارد می ریزند و مجددا روی آن آتش می ریزند: و این بهترین نوع کوره است که از هر طرف آتش، مواد قابل ذوب را احاطه کرده است.

بعد از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده، نه تنها در مورد آب، که در مورد همه فلزات، چه آنها که زینتی هستند و چه آنها که وسائل زندگی را از آن می سازند، بیان می کند به سراغ نتیجه گیری می رود، و چنین می فرماید:

"اینگونه خداوند برای حق و باطل، مثال می زند" (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ).

سپس به شرح آن می پردازد و می گوید: "اما کفها به کنار می روند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین می ماند" (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ).

کفهای بیهوده و بلند آواز و میان تهی که همیشه بالانشین هستند اما هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بی سر و صدای متواضع و مفید و سودمند می ماند و اگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می کند و چیزی نمی گذرد که به صورت چشمه سارها و قناتها و چاهها سر از زمین برمی دارد، تشنه کامان را سیراب می کند، درختان را بارور، و گلها را شکفته و میوه ها را رسیده، و به همه چیز سر و سامان می دهد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر و دعوت به مطالعه دقیقتر روی این مثال می فرماید: "این چنین خداوند مثالهایی می زند" (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ).

نکته ها

اشاره

[۱-راه شناخت حق و باطل:]

در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل را به عالیتین صورتی ترسیم کرده حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

۱- شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیتها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود، که حتما باید سراغ نشانه رفت و از

ص: ۱۶۶

نشانه‌ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل شناخت.

قرآن در مثال بالا این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف- "حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی فایده و بیهوده است، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویانند، و نه کفهایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود. می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی‌ارزشند که به حساب نمی‌آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن:

باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پرقال و غوغا ولی تو خالی و بی‌محتوا است، اما حق متواضع، کم‌سر و صدا، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است (۱).

ج- حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، همانگونه که "هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد"، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنا بر این حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش!

۲- زبد چیست؟

"زبد" معنای کفهای روی آب و یا هر گونه کف می‌باشد و می‌دانیم آب

ص: ۱۶۷

۱- ۱) علی(ع) در وصف خود و دشمنانش همچون اصحاب جنگ جمل می‌فرماید: و قد اعدوا و ابرقوا و مع هذین الامرین الفشل و لسنا نرعد حتی نوقع و لا نسيل حتى نمطر: "آنها رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم و یا نباریم سیلاب خروشان براه نمی‌اندازیم!" (برنامه ما عمل است نه سخن) (نهج البلاغه خطبه ۹).

زلال کمتر کف به روی آن آشکار می گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می باشد، و از اینجا روشن می شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمی گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت، و حقیقت با خرافه، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می شوند.

این همان چیزی است که علی ع در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آنجا که می گوید:

لو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین:
"اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!" (۱).

بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است "نزول آیات قرآن" از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش باران شده، "دلهای انسانها تشبیه به زمینها و دره ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند، و" وسوسه های شیطانی" به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است، که این کفها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است، و به هر حال سرانجام، این وسوسه ها از دل مؤمنان برطرف می گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسانهاست باقی می ماند!

۳- همیشه بهره ها به میزان آمادگیهاست و لیاقتهاست!

از این آیه ضمنا استفاده می شود که در مبدء فیض الهی هیچگونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همانگونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می پاشند، و این قطعه های مختلف زمین و دره ها هستند که هر کدام

ص: ۱۶۸

بمقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند، زمین کوچکتر بهره اش کمتر و زمین وسیعتر سهمش بیشتر است، و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا!

۴- باطل دنبال بازار آشفته می گردد!

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می گردد و جوش و خروش آب فرو می نشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجا ته نشین می کنند و کفها از میان می روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد، و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته می رود، تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست، و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار گشت، باطل جایی برای خود نمی بیند و به سرعت کنار می رود!

۵- باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود.

یکی از خصائص باطل این است که هر "لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می آید"، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مساله شده است، آنجا که می گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر می گردند در هر کوره ای و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می شوند، و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود.

بنا بر این باید هرگز فریب تنوع صورتها را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش - که صفات آنها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آنها را کنار بزنیم.

۶- بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است!

در آیه فوق می خوانیم آنچه به مردم سود می رساند باقی و بر قرار می ماند

(وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا يَمُوتُ فِي الْأَرْضِ) .

نه تنها آب که مایه حیات است میماند و کفها از میان می روند، بلکه در فلزات چه آنها که برای "حلیه" و زینتند و چه آنها که برای تهیه "متاع" و وسائل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیبا است میماند و کفها را بدور می افکنند.

و به همین ترتیب انسانها، گروه ها، مکتبها، و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می بینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا می ماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است!

۷- چگونه حق، باطل را بیرون می ریزد.

کلمه "جفاء" که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی در بردارد و آن اینکه باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد، و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد، و این در همان حال است که حق به جوشش می آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیک که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد!

۸- باطل در بقای خود مدیون حق است.

همانگونه که در تفسیر آیه گفتیم، اگر آبی نباشد هرگز کف نمی تواند به حیات خود مستقلا ادامه دهد، همین گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تاثیر افراد خائن واقع نمی شد و فریب آنها را نمی خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می گیرد فروغ!).

۹- مبارزه حق و باطل همیشگی است.

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسم می شود، و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلائق تا نفع صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی ع) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود، و بشریت وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود گردد، و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود، و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

۱۰- زندگی در پرتو تلاش و جهاد.

مثال زیبایی فوق این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد، و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چرا که می گوید، آنچه را مردم برای تهیه وسائل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها می فرستند، همواره زبد و کفهایی دارد، و برای بدست آوردن این دو (وسائل ضروری و وسائل رفاهی) - اِئْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ (باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد، و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود.

اصولا طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوشها، نیشها، و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم

گفته اند "گنجها در ویرانه ها است، و در بالای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است" آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در بدست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می باشد.

در داستانهای ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است.

به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنجها انسان به هیچ موفقیتی نائل نمی شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه ۲۱۴ سوره بقره می خوانیم **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبَاسَاءَ وَالضَّرَّاءَ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ :** "آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت می شوید در حالی که هنوز نمونه ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است، همانها که در انبوه پریشانیها و ناراحتیها گرفتار شدند و آن چنان کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند صدا زدند، یاری خدا کجاست؟ در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آنها آمد و به آنها گفته شد، نصرت الهی نزدیک است!" ***

مثلهای قرآن.

اشاره

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکارناپذیری است، و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نداریم، گاه می شود یک مثال بجای که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است، مطلب را از آسمان به زمین می آورد، و برای همه قابل فهم می سازد.

روی هم رفته می توان گفت: مثال در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن، نقشهای مؤثر زیر را دارد:

۱- مثال، مسائل را حسی می کند-

از آنجا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتاً دورتر است، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می آورد و در آستانه حس قرار می دهد، و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می سازد.

۲- مثال، راه را نزدیک می کند-

گاه می شود که برای اثبات یک مساله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است، ولی ذکر یک مثال روشن و کاملاً هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می سازد که، تاثیر استدلالها را افزایش می دهد و از ضرورت استدلالات متعدد می کاهد.

۳- مثال، مسائل را همگانی می سازد-

بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است، و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی برند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته، و به این وسیله قابل فهم گردد، مردم در هر حد و پایه ای از علم و دانش باشند، از آن بهره می گیرند، بنا بر این مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ، کار برد غیر قابل انکاری دارند.

۴- مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا می برد-

کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند ما دام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی آفرینند، چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می کند، مثال به مسائل ذهنی عینیت می بخشد، و کار برد آنها را در عالم خارج روشن می سازد، و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مساله اثر می گذارد.

۵- مثال، لجوجان را خاموش می سازد-

بسیار می شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست

و او هم چنان دست و پا می زند، اما هنگامی که مساله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او می بندد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمی ماند.

*** بد نیست برای همین موضوع "مثالهایی" مطرح کنیم! تا معلوم شود نقش مثال تا چه اندازه مؤثر است.

در قرآن مجید می خوانیم که خداوند در برابر کسانی که در مورد آفرینش حضرت مسیح ع تنها از مادر ایراد می کردند، که مگر ممکن است انسانی بدون پدر متولد شود، می فرماید: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ**: "مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید" (آل عمران-۵۹).

درست دقت کنید ما هر قدر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوئیم که این کار در برابر قدرت بی پایان خدا کار ساده ای است باز ممکن است بهانه گیری کنند، اما هنگامی که به آنها بگوئیم آیا قبول دارید که آدم و انسان نخستین از از خاک آفریده شده است؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمی تواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد؟ و در مورد منافقانی که چند صباحی در سایه نفاق خود زندگی ظاهرا آرامی دارند قرآن مجید مثال زیبایی دارد و آنها را به مسافری تشبیه می کند که در یک بیابان تاریک در شب ظلمانی گرفتار رعد و برق و طوفان و باران شده است، آن چنان سرگردان است که راه به جایی ندارد، تنها هنگامی که برق آسمان ظاهر می شود، فضای بیابان چند لحظه روشن می گردد و او تصمیم می گیرد به سویی حرکت کند بلکه راه را بیابد، اما به سرعت برق خاموش می شود و او هم چنان سرگردان باقی میماند! آیا برای ترسیم حال یک منافق سرگردان که با استفاده از روح نفاق و عمل

منافقانه خود می خواهد به زندگیش ادامه دهد تعبیری از این جالبتر می شود؟ (سوره بقره-۲۰).

و یا اینکه هنگامی که به افراد می گوئیم در راه خدا انفاق کنید، خداوند انفاق شما را چندین برابر پاداش می دهد، ممکن است افراد عادی نتوانند کاملاً- مفهوم این سخن را درک کنند، اما هنگامی که گفته شود انفاق همانند بذری است که در زمین افشاند می شود که از آن هفت خوشه می روید و در هر خوشه ای ممکن است، یکصد دانه بوده باشد، مساله کاملاً قابل درک می گردد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُبْتُتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ (بقره-۲۶۱).

غالباً می گوئیم اعمال ریایی بیهوده است و نتیجه ای از آن عائد انسان نمی شود، ممکن است این سخن برای عده ای سنگین بیاید که چگونه یک عمل سودمند مانند بنای یک بیمارستان و مدرسه اگر چه به قصد تظاهر و ریاکاری باشد در پیشگاه خدا بی ارزش است ولی قرآن با ذکر یک مثال کاملاً آن را دلچسب و مفهوم می سازد و می گوید فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ مُّقْبَضٍ عَلَيهِ تَرَابٌ فَأَصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا :

"عمل اینگونه اشخاص همانند قطعه سنگی است که مقداری خاک روی آن ریخته باشند و در آن بذری بیفشانند، هنگامی که باران می بارد به جای اینکه این بذر بارور شود آن را همراه خاکهای سطحی روی سنگ می شوید و به کناری می ریزد، این چنین است حال اعمال ریایی و بی ریشه! (بقره-۲۶۴).

راه دور نرویم در همین مثال مورد بحث در باره مبارزه حق و باطل چقدر این مساله خوب مجسم شده و به طور دقیق ترسیم یافته، مقدمات، نتیجه ها، صفات ویژگیها و آثار هر یک از حق و باطل در همین مثال منعکس است، آن چنان که برای همگان قابل فهم و اطمینان بخش و برای لجوجان ساکت کننده، و از همه گذشته زحمت بحثهای طولانی و مفصل را از دوش برمی دارد.

در یکی از روایات می خوانیم که یکی از مادیها(زنادقه) خدمت امام صادق ع رسید و عرض کرد خداوند می فرماید "هر زمان که پوست تن دوزخیان از شدت آتش بسوزد ما پوست دیگری بر آنها می پوشانیم تا طعم عذاب را به خوبی بچشند" گناه آن پوست دیگر چیست که آنهم مجازات شود؟! امام فرمود: آن پوست هم عین پوست اول است و هم غیر آن، سؤال کننده قانع نشد و از این پاسخ نتوانست چیزی بفهمد، ولی امام ع با ذکر یک مثال گویا آن چنان مساله را روشن ساخت که جایی برای گفتگو باقی نماند، فرمود:

ملا-حظه کن یک خشت پوسیده و فرسوده را خرد می کنی و سپس همان خاک را گل کرده و در قالب می ریزی و یک خشت نو از آن می سازی، این همان خشت اول است و از یک نظر غیر آن (۱).

***اما در اینجا ذکر یک نکته کاملاً ضروری است و آن اینکه مثال با این همه نقشهای ارزنده و مؤثرش در صورتی می تواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملاً موافق و هماهنگ با مطلبی باشد که مثال برای آن انتخاب شده است، و الا گمراه کننده و مخرب خواهد بود، یعنی به همان نسبت که یک مثال درست و هماهنگ مفید و مؤثر است، یک مثال انحرافی مخرب و ویرانگر و گمراه کننده می باشد.

و به همین دلیل منافقان و بد اندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال ساده دلان از مثالهای انحرافی استفاده می کنند، و برای دروغ خود از فروغ مثال کمک می گیرند، و باید به دقت مراقب اینگونه مثالهای انحرافی و سوء استفاده از مثال باشیم.

ص: ۱۷۶

۱-۱) شرح این حدیث را در جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۴۲۸ که به نقل از مجالس شیخ و احتجاج طبرسی، آورده ایم مطالعه فرمائید.

اشاره

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسَيْنِ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَالٌ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُورِثَكَ لَهُمْ سُوءُ
الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸- برای آنها که اجابت دعوت پروردگارشان را کردند (سرانجام و پاداش و) نتیجه نیک است، و آنها که اجابت دعوت او را نکردند (آن چنان در وحشت عذاب الهی فرو می روند که) اگر تمام آنچه روی زمین است، و همانندش، از آن آنها باشد همگی را برای رهایی از عذاب می دهند (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد) برای آنها حساب بدی است و جایگاهشان جهنم و چه بد جایگاهی است!

تفسیر:

آنها که دعوت حق را اجابت کردند.

پس از بیان چهره حق و باطل در ضمن یک مثال رسا و بلیغ در آیات گذشته، در اینجا اشاره به سرنوشت کسانی می شود که دعوت حق را اجابت کردند و به آن گرویدند و هم کسانی که از حق روگردان شده، به باطل روی آوردند.

نخست می گوید: "برای کسانی که اجابت دعوت پروردگارشان کردند، پاداش نیک و نتیجه سودمند و عاقبت محمود است" (لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسَيْنِ) "حسنی" (نیکی) معنی وسیعی دارد که هر خیر و سعادت را شامل می شود، از خصلتهای نیک و فضائل اخلاقی گرفته تا زندگی اجتماعی پاک و پاکیزه و پیروزی بر دشمن و بهشت جاودان.

سپس می افزاید "و آنها که اجابت این دعوت پروردگار را نکردند، سرنوشتشان بقدری شوم و رقت بارست که اگر تمام روی زمین و حتی همانندش مال آنها باشد حاضرند همه اینها را برای نجات از آن سرنوشت شوم بدهند" و تازه

از آنها پذیرفته نخواهد شد (وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ).

برای ترسیم عظمت عذاب و کیفر آنها، تعبیری از این رسا تر نمی شود که یک انسان مالک همه روی زمین، بلکه دو برابر آن باشد، و همه را بدهد تا خود را رهایی بخشد، و سودی نداشته باشد.

این جمله در حقیقت اشاره به این است که آخرین آرزوی یک انسان که برتر از آن تصور نمی شود، این است که مالک تمام روی زمین شود، ولی شدت مجازات ستمگران و مخالفان دعوت حق در آن حد و پایه است که حاضرند این آخرین هدف دنیوی بلکه برتر و بالاتر از آن را هم فدا کنند و آزاد شوند، و تازه به فرض که از آنها پذیرفته می شد تنها نجات از عذاب بود اما از پادشاهای فوق العاده عظیم اجابت کنندگان دعوت حق خبری نبود.

و از اینجا روشن می شود که تعبیر وَ مِثْلَهُ مَعَهُ تنها به این معنی نیست که همانند مجموع کره زمین را بر آن بیفزاید بلکه منظور آن است که هر قدر بیش از آن هم مالک باشند حاضرند برای رهایی خود بدهند، دلیل آن هم روشن است چرا که انسان همه چیز را برای خودش می خواهد هنگامی که خودش غرق عذاب باشد، مالکیت همه دنیا برای او چه سودی دارد؟ و به دنبال این بدبختی (عدم پذیرش همه آنچه در زمین است در برابر نجات او) اشاره به بدبختی دیگر آنها کرده می گوید؟ "آنها دارای حساب سخت و بدی هستند" (أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ).

در اینکه منظور از سوء الحساب چیست؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند، بعضی معتقدند که منظور حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است، زیرا سوء الحساب به معنی ظلم و ستم درباره خداوند عادل هیچ مفهومی ندارد.

حدیثی که از امام صادق ع نقل شده نیز این تفسیر را تایید می کند، در

این حدیث می خوانیم که امام به یکی از یاران خود فرمود: چرا فلان کس از تو شکایت دارد؟ عرض کرد: شکایتش به خاطر این است که من حقم را تا آخر از او گرفتم، هنگامی که امام این سخن را شنید به حالت غضبناک نشست، سپس فرمود:

كَانَكَ إِذْ اسْتَقْصَيْتَ حَقَّكَ لَمْ تَسْأَلْ رَأْيَ مَا حَكِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ، ا تَرَاهُمْ يَخَافُونَ اللَّهَ أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمْ لَا وَاللَّهِ مَا خَافُوا إِلَّا الْاِسْتِقْصَاءَ فَسَمَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سُوءَ الْحِسَابِ فَمَنْ اسْتَقْصَى فَقَدْ اسَاءَ:

"گویا گمان می کنی اگر تا آخرین مرحله حقت را بگیری بدی نکردی، این چنین نیست، آیا سخن خدا را ندیده ای که می فرماید: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (بدکاران از بدی حساب می ترسند) آیا تو فکر می کنی که آنها از این می ترسند که خدا بر آنها ستم کند؟ نه به خدا سوگند، آنها از این می ترسند که خدا حساب آنها را دقیقاً و تا آخرین مرحله برسد، خداوند نام این را سوء حساب نهاده است و بنا بر این هر کسی زیاد دقت و سختگیری در کشیدن حساب بکند بد حسابی کرده است" (۱).

بعضی دیگر گفته اند که منظور از "سوء الحساب" آنست که محاسبه آنها توأم با سرزنش و توبیخ و مانند آن است، که علاوه بر وحشت از اصل حساب آنها را رنج می دهد.

بعضی دیگر نیز گفته اند منظور از "سوء الحساب"، سوء الجزاء است، این یعنی پاداش بدی برای آنهاست، این درست به آن میماند که می گوئیم فلان کس حسابش پاک است و یا فلان کس حسابش تیره و تاریک است، یعنی نتیجه حساب آنها خوب یا بد است، و یا اینکه می گوئیم "حساب فلان کس را کف دست او بگذار!"، یعنی بر طبق کارش مجازاتش کن.

ص: ۱۷۹

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۲۸۸ (گر چه این حدیث در تفسیر آیه ۲۱ این سوره آمده است، ولی روشن است که کلمه سوء الحساب را بطور کلی و در همه جا معنی می کند).

این تفسیرهای سه گانه در عین حال با همدیگر منافاتی هم ندارند، و ممکن است همه آنها از آیه استفاده شود، یعنی اینگونه اشخاص هم محاسبه سخت و دقیقی را پس می دهند، و هم در حال محاسبه مورد توبیخ و سرزنش قرار می گیرند و هم کیفر آنها بعد از حساب بدون کم و کاست به آنان داده می شود.

در پایان آیه به سومین مجازات و یا نتیجه نهایی مجازات آنان اشاره کرده می فرماید: جایگاه آنان دوزخ و چه بد جایگاهی است؟ (وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبُنَى الْمَهَادُ).

"مهاده" در اصل از ماده مهده به معنی آماده و مهیا کردن است و به معنی بستر، که انسان به هنگام استراحت و آرامش از آن استفاده می کند، نیز آمده است، چرا که آن را آماده و مهیا برای استراحت کردن می سازد، ذکر این کلمه اشاره به آن است که اینگونه طغیانگران به جای اینکه در بستر استراحت بیارمند باید روی شعله های آتش سوزان قرار گیرند!

نکته:

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که مردم در قیامت به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی هستند که خداوند حساب آنها را به آسانی و سهولت رسیدگی می کند و هیچگونه سختگیری در موردشان نخواهد کرد فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (سوره انشقاق-۸) و به عکس کسانی هستند که با "شدت" به حساب آنها رسیدگی می شود و ذره و مثقال آن مورد دقت قرار می گیرد چنان که در باره بعضی از بلاد که مردم آن سرکش و گنهکار بودند می فرماید فَحَاسَبُنَّهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (طلاق-۸) و یا در آیه مورد بحث که تعبیر به "سوء الحساب" شده.

ص: ۱۸۰

این به خاطر آن است که عده ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران فوق العاده سختگیرند و به اصطلاح مو را از ماست می کشند، سعی دارند حق خود را تا آخرین دینار به هر قیمتی شده بگیرند، و به هنگامی که خطایی از دیگری سر زده، تا آخرین حد ممکن او را مجازات کنند، اینها کسانی هستند که در زندگی کمترین گذشت، حتی در مورد زن و فرزند و برادر و دوستان ندارند، و از آنجا که زندگی جهان دیگر بازتاب و انعکاس از زندگی این جهان است، خداوند نیز در حساب آنها چنان سختگیری می کند که باید در برابر هر کاری که کرده اند جوابگو باشند بی آنکه کمترین گذشتی درباره آنها شود.

اما به عکس کسانی هستند آسانگیر و پر گذشت و بزرگواری، مخصوصا به هنگامی که در برابر دوست و آشنا و یا کسانی که بر آنها حق دارند و یا افراد ضعیف قرار می گیرند، آن قدر بزرگواری که سعی می کنند در بسیاری از موارد خود را به تغافل زنند و گناهان بعضی را نادیده بگیرند، البته گناهی که نسبت به آنها جنبه شخصی دارد، خداوند در مورد این گونه اشخاص آسان می گیرد و آنها را مشمول عفو بی پایان و رحمت وسیع خود قرار می دهد، و با حساب سیر و آسان آنها را محاسبه می کند و این درسی است بزرگ برای همه انسانها مخصوصا کسانی که مصدر کاری هستند و با گروه زیادی سر و کار دارند.

اشاره

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹) الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

ترجمه:

۱۹- آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که نایبناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند! ۲۰- آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.

۲۱- آنها که پیوندهایی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند، و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

۲۲- آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند، و با حسنات، سیئات را از میان می برند، پایان نیک سرای دیگر از آن آنهاست.

۲۳- باغهای جاویدان بهشت که وارد آن می شوند و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند.

۲۴- (و به آنها می گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان چه پایان خوب این سرا نصیبتان شد!

تفسیر:

درهای هشتگانه بهشت و برنامه اولوا الالباب.

در آیات مورد بحث، ترسیم و تجسمی از جزئیات برنامه های سازنده طرفداران حق به چشم می خورد که بحث آیات گذشته را تکمیل می نماید.

در اولین آیه مورد بحث به صورت یک استفهام انکاری می فرماید: "آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابینا است؟" (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى).

چه تعبیر جالبی؟ نمی گوید: آیا کسی که می داند که این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی داند، بلکه می گوید آیا کسی که این را می داند همانند اعمی است؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچوجه امکان پذیر نیست مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، و گر نه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم چهره آفتاب را نبیند و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است.

و لذا در پایان آیه اضافه می کند: "تنها کسانی متذکر می شوند که اولوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه اند." (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ).

"الباب" جمع "لب" به معنی "مغز" هر چیز است، بنا بر این نقطه مقابل "اولوا الباب افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ با تاکید هر چه بیشتر، مردم را دعوت به فراگیری علم و مبارزه با جهل می کند، چرا که افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

سپس به عنوان تفسیر "اولوا الالباب" ریز برنامه های طرفداران حق را بیان کرده و قبل از هر چیز انگشت روی مساله وفای به عهد و ترک پیمان شکنی گذارده، می گوید: "آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند" (الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ).

شک نیست که عهد الله (عهد الهی) معنی وسیعی دارد: هم شامل عهدهای فطری و پیمانهای که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می شود (همانند فطرت توحید و عشق به حق و عدالت و هم پیمانهای عقلی یعنی آنچه را که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و عقل از حقایق عالم هستی و مبدء و معاد درک می کند، هم پیمانهای شرعی یعنی آنچه را که پیامبر ص از مؤمنان در رابطه با اطاعت فرمانهای خداوند و ترک معصیت و گناه پیمان گرفته همه را شامل می گردد.

و طبیعی است که وفا به پیمانهایی که انسان با دیگر انسانها می بندد، نیز در این مجموعه وارد است، چرا که خدا فرمان داده که این پیمانها نیز محترم شمرده شود، بلکه هم در پیمانهای تشریحی داخل است و هم در پیمانهای عقلی.

*** دومین ماده برنامه آنها، حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست، چنان که می فرماید: "آنها کسانی هستند که پیوندهایی را که خداوند امر به حفظ آن کرده برقرار می دارند" (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ).

تعبیری از این وسیعتر در این زمینه نمی توان پیدا کرد، چرا که انسان ارتباطی با خدا، ارتباطی با پیامبران و رهبران، ارتباطی با سایر انسانها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و همنوعان دارد، و ارتباطی نیز با خودش، دستور فوق می گوید باید همه این پیوندها را محترم شمرد، حق همه را ادا کرد، و کاری که منجر به قطع یکی از این پیوندها می شود انجام نداد.

در حقیقت انسان یک موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست بلکه

سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه‌ها و ارتباطها تشکیل می‌دهد.

از یک سو با آفریننده این دستگاه پیوند دارد که اگر ارتباطش را از او قطع کند نابود می‌شود همانگونه که نور یک چراغ با قطع شدن خط ارتباطی آن با مبدء مولد برق.

بنا بر این همان طوری که از نظر تکوینی پیوند با این مبدء بزرگ دارد از نظر اطاعت فرمان و تشریح نیز باید پیوند خود را برقرار کند.

از سویی دیگر پیوندی با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوا دارد، که قطع آن او را در بیراهه‌ها سرگردان می‌کند.

از سوی سوم پیوندی با تمام جامعه انسانیت و بخصوص با آنها که حق بیشتری بر او دارند همانند پدر و مادر و خویشاوندان و دوستان و استاد و مربی.

و از سوی چهارم پیوندی با نفس خویش دارد، از نظر اینکه مامور به حفظ مصالح خویشتن و ترقی و تکامل آن شده است.

برقرار ساختن هر یک از این پیوندها در واقع مصداق "يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ" است و قطع هر یک از این پیوندها، قطع "مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ" است، چرا که خدا دستور وصل همه این پیوندها را داده است.

از آنچه گفتیم ضمناً تفسیر احادیثی که در رابطه با این آیه وارد شده است روشن می‌شود که گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده‌اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد و زمانی به همه افراد با ایمان! مثلاً در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که از آن حضرت درباره تفسیر "الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ" سؤال شد فقال قرابتك "فرمود:

منظور خویشاوندان تو است" (۱).

و نیز در حدیث دیگری از همان امام ع می‌خوانیم که فرمود:

نزلت

ص: ۱۸۵

فی رحم آل محمد و قد یکون فی قرابتک: "این جمله در باره پیوند با آل محمد صادر شده است و گاهی در خویشاوندان و بستگان تو نیز هست".

جالب اینکه در پایان این حدیث می خوانیم که امام فرمود:

فلا تکونن ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد: "از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانند" (۱).

این جمله اشاره روشنی به وسعت معانی آیات قرآن است که مکرر خاطر- نشان کرده ایم باز در حدیث سوم از همان پیشوای بزرگ می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

هو صله الامام فی کل سنه بما قل او کثر ثم قال و ما ارید بذلک الا تذکیتکم: "منظور برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر سال از طریق کمک مالی است، کم باشد یا زیاد، سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاک و پاکیزه کنم" (۲).

سومین و چهارمین برنامه طرفداران حق آنست که "آنها از پروردگارشان، خشیت دارند و از بدی حساب در دادگاه قیامت می ترسند" (وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ).

در اینکه میان "خشیت" و "خوف" چه تفاوتی وجود دارد، با اینکه هر دو نزدیک به یکدیگر است بعضی گفته اند: خشیت، خوف است که توأم با احترام طرف و توأم با علم و یقین باشد، و لذا در قرآن این حالت مخصوص دانشمندان شمرده شده است، إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ :

"از میان بندگان خداوند، تنها علما و دانشمندان از او خشیت دارند" (فاطر-۲۸).

ولی با توجه به موارد استعمال کلمه خشیت در قرآن که در آیات بسیاری

ص: ۱۸۶

۱-۱) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۴۹۴.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۴۹۵.

به کار رفته است روشن می شود که درست به همان معنی خوف به کار رفته و بصورت مرادف با آن استعمال شده است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه آیا ترس از پروردگار چیزی جز ترس از حساب و مجازات او هست، با اینحال چه تفاوتی میان "يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ" و "يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ" وجود دارد؟ پاسخ این است که ترس از خداوند الزاما همیشه به معنی ترس از مجازات و حساب او نیست، بلکه عظمت مقام او و احساس سنگین بودن وظیفه بندگی (حتی بدون توجه به مجازات و کیفر) در دل‌های افراد با ایمان خود بخود ایجاد یک نوع حالت ترس و وحشت می کند، ترسی زائیده ایمان و آگاهی از عظمت خدا و احساس مسئولیت در برابر او (آیه ۲۸ فاطر ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید در رابطه با سوء الحساب است، آیا برآستی در قیامت به هنگام محاسبه اعمال افراد، "بد حسابی" وجود دارد؟! پاسخ این سؤال را در چند آیه قبل که عین این کلمه به کار رفته بود، بیان کردیم و گفتیم: منظور از آن رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات و به اصطلاح مو را از ماست کشیدن می باشد، و حدیث جالبی نیز در همین زمینه وارد شده بود که در آنجا بیان شد.

و همانگونه که در آنجا گفتیم این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "سُوءَ الْحِسَابِ"، محاسبه توام با سرزنش و توبیخ باشد، و بعضی سوء الحساب را به معنی سوء الجزاء یعنی پاداش بد تفسیر کرده اند همانگونه که می گوئیم حساب فلان کس را کف دستش بگذار یعنی مجازاتش کن.

این احتمال را نیز دادیم که سوء الحساب، یک مفهوم جامع داشته باشد و همه این معانی را شامل شود.

"پنجمین" برنامه آنها استقامت است، در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترک گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد (۱) آنها صبر و استقامتی برای جلب خشنودی پروردگار، و لذا می فرماید: آنها کسانی هستند که بخاطر جلب رضایت پروردگارشان صبر و استقامت به خرج دادند، (وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ).

کرارا مفهوم "صبر" را که "استقامت به معنی وسیع کلمه" است، یادآور شده ایم و اما تعبیر به "وَجْهِ رَبِّهِمْ" یکی از دو معنی را می‌رساند:

نخست اینکه وجه در این گونه موارد به معنی "عظمت" است، همانگونه که به "نظر" و "رأی" مهم گفته می شود هذا وجه الرأی: "یعنی این رأی مهمی است" و این شاید به خاطر آنست که "وجه" در اصل به معنی صورت است و صورت انسان مهمترین قسمت ظاهری بدن او است، زیرا اعضای مهم گویایی و بینایی و شنوایی در آن قرار گرفته است.

دیگر اینکه "وجه رب" در اینجا به معنی "رضایت و خشنودی پروردگار" است، یعنی آنها به خاطر جلب رضای حق در برابر همه مشکلات صبر و استقامت بخرج می دهند، استعمال وجه در این معنی، به خاطر آن است که انسان هنگامی که می خواهد جلب رضایت کسی را کند صورت او را به خود متوجه می سازد، (بنا بر این وجه در اینجا جنبه کنایی دارد).

در هر صورت این جمله دلیل روشنی است بر اینکه صبر و شکیبایی و بطور کلی هر گونه عمل خیر در صورتی ارزش دارد که "ابتغاء وجه الله" و برای خدا باشد، و اگر انگیزه های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم که او آدم با استقامت و نیکوکاری است، و یا حتی برای ارضای غرور خود، کاری را انجام دهد

ص: ۱۸۸

۱-۱) صبر نه تنها در برابر "اطاعت" و "معصیت" و "مصیبت" لازم است، بلکه در برابر نعمت هم نیز صبر باید کرد یعنی آن چنان که انسان را به غرور و مستی و بی بندباری نکشد.

بی ارزش است.

و به گفته بعضی از مفسران گاهی انسان در برابر حوادث ناگوار صبر می کند تا مردم بگویند چقدر با استقامت است؟ و گاهی از ترس اینکه نگویند چه آدم کم ظرفیتی است؟ و گاهی به خاطر اینکه دشمنان شماتتش نکنند، و گاهی به خاطر اینکه می داند بیتابی و جزع بیهوده است، و گاهی به خاطر اینکه چهره مظلومیت به خود بگیرد، و بیاری او برخیزند، هیچیک از این امور دلیل بر کمال نفس انسانی نیست.

اما هنگامی که به خاطر اطاعت فرمان خدا و اینکه هر حادثه ای در زندگی رخ می دهد دلیل و حکمتی دارد صبر و استقامت به خرج می دهد آن چنان که عظمت حادثه را در هم می شکنند، و از گشودن زبان به کفران و آنچه دلیل به جزع است خودداری می کند، این همان صبری است که در آیه فوق به آن اشاره شده و "ابتغاء وجه الله" محسوب می شود. "ششمین" برنامه آنها این است که "آنها نماز را بر پا می دارند" (وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ).

گر چه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد الله، و حتی مصداق زنده ای برای حفظ پیوندهای الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤثر است، در این جمله و جمله های بعد روی آنها انگشت گذارده شده.

چه چیز مهمتر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز بر خیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار و زنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق، مایه بگیرد، آری نماز همه این برکات و آثار را دارد.

ص: ۱۸۹

و به دنبال آن "هفتمین" برنامه حقجویان را با این عبارت بیان می کند "آنها کسانی هستند که از آنچه به آنان روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند" (وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً).

تنها در این آیه نیست که مساله انفاق یا زکات، به دنبال نماز قرار می گیرد، در بسیاری از آیات قرآن این ترادف به چشم می خورد، چرا که یکی پیوند انسان را با "خدا" و دیگری پیوند او را با "خلق" محکم می کند.

در اینجا توجه به جمله "مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ" که هر گونه موهبتی را اعم از مال، علم، قدرت، موقعیت و نفوذ اجتماعی و غیر آن را شامل می شود لازم است، چرا که انفاق نباید یک بعدی باشد بلکه در تمام ابعاد و همه مواهب انجام گیرد.

تعبیر به "سِرًّا وَعَلَانِيَةً" (پنهان و آشکار) اشاره دیگری به این واقعیت است که آنها در انفاقهای خود به کیفیتهای آن نیز نظر دارند، چرا که گاهی اگر انفاق پنهانی صورت گیرد بسیار مؤثرتر است، و این در مواردی است که حفظ حیثیت طرف چنین ایجاب می کند و یا نسبت به انفاق کننده که مصون از ریا و نشان دادن عمل بدیگران باشد و گاه اگر آشکار انجام گیرد اثرش وسیعتر و بیشتر خواهد بود، و این در مواردی است که باعث تشویق دیگران به این کار خیر و تاسی و اقتدا به او شود و یک عمل خیر او سبب دهها یا صدها یا هزاران کار خیر مشابه گردد.

و از اینجا روشن می شود که قرآن در انجام یک عمل مثبت آن چنان باریک بین است که تنها به اصل کار توجه نمی کند، بلکه تاکید دارد که هم اصل عمل خیر باشد و هم کیفیت انجام آن (در مواردی که یک کار ممکن است با کیفیات مختلفی انجام گیرد).

بالآخره "هشتمین" و آخرین برنامه آنها این است که "آنها بوسیله "حسنات"، "سیئات" خود را از میان می برند" (وَ يَذَرُونَّ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ).

به این معنی که به هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن

و ندامت و استغفار قناعت نمی کنند، بلکه عملاً در مقام جبران بر می آیند، و هر اندازه گناه و لغزش آنها بزرگتر باشد به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می دهند، تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند.

"یدرعون" از ماده "دراً" (بر وزن زرع) به معنی دفع کردن است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمیکنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی، او را شرمنده و وادار به تجدید نظر کنند، همانگونه که در آیه ۳۵ سوره فصلت می خوانیم: **إِذْ دَفَعْنَا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ**: "بدی را به آنچه نکوتر است از خود دور ساز که در این هنگام کسی که میان تو و او دشمنی و عداوت است تغییر چهره می دهد گویی دوست صمیمی تو است"!.^(۱)

در عین حال هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث در صدد بیان هر دو معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز احادیثی به مضمون هر دو تفسیر وارد شده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم که به معاذ بن جبل فرمود:

إذا عملت سيئة فاعمل بجانبها حسنة تمحها: "هنگامی که کار بدی کردی در کنار آن کار خوبی انجام ده که آن را محو کند"^(۱).

و در نهج البلاغه می خوانیم که امیر مؤمنان علی ع فرمود:

عاتب اخاك بالاحسان اليه و اردد شره بالانعام عليه: "برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است بوسیله نیکی سرزنش کن، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان"^(۲).

ص: ۱۹۱

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) کلمات قصار نهج البلاغه جمله ۱۵۸.

البته باید توجه داشت این یک حکم اخلاقی و مخصوص به مواردی است که این گونه برنامه ها مؤثر واقع می شود، و گرنه اجرای حدود و کیفر بدکاران که به عنوان یک قانون در قوانین اسلامی آمده است، در همه کسانی که مشمول آن هستند یکسان اجرا می شود.

و در پایان آیه پس از ذکر برنامه های مختلف گذشته، اشاره به عاقبت کار "اولوا الالباب" و اندیشمندان و طرفداران حق و عاملان به این برنامه ها کرده می فرماید:

"عاقبت نیک سرای دیگر از آن آنهاست" (أُولَئِكَ لَهُمْ عُقَبِي الدَّارِ) (۱):

*** آیه بعد توضیحی است برای این سرانجام نیک و عاقبت خیر می گوید:

"سرانجام کار آنها باغهای جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها" (جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ).

و چیزی که این نعمتهای بزرگ و بی پایان را تکمیل می سازد، این است که "فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند" (و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ).

*** و به آنها می گویند: "سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان" (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ).

آن صبرها و استقامتهای شما در راه انجام وظائف و مسئولیتها و تحمل شدائد و مصائب بود که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود، نه جنگ و نزاعی، و نه خشونت و دعوایی، همه جا امن و امان است،

ص: ۱۹۲

۱-۱) "عقبی" به معنی عاقبت و پایان کار است خواه خیر باشد یا شر ولی با توجه به قرینه حال و مقال منظور در آیه فوق عاقبت خیر است.

و همه چیز به روی شما لبخند می زند و آرامش خالی از هر گونه پریشانی خاطر اینجاست!

و در پایان می فرماید: "چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی"؟ (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

نکته ها:

اشاره

۱- چرا تنها صبر ذکر شده است؟

جمله "سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ" می گوید درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است که می گویند سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامتتان، در حالی که در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آنها اشاره شده ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است.

نکته این موضوع را از بیان زنده و پر مغز علی ع می توان دریافت:

ان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و لا خير في جسد لا رأس معه و لا في ايمان لا صبر معه: "صبر نسبت به ایمان مانند سر است در مقابل تن، تن بی سر بقایی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت" (۱).

در حقیقت پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی، همان شکیبایی و استقامت است و اگر آن نباشد هیچکدام از آنها به سامانی نمی رسد، چرا که در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی است که جز با نیروی استقامت نمی توان بر آنها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است، و نه حفظ پیوندهای الهی، و نه ترس از خدا و دادگاه قیامت، و نه اقامه صلاه و انفاق از مواهب الهی، و نه جبران خطاها بوسیله حسنات!

ص: ۱۹۳

هم از آیات قرآن و هم از روایات به خوبی استفاده می شود که بهشت درهایی دارد، ولی این تعدد درها نه به خاطر آن است که عده وارد شوندگان به بهشت آن گونه اند که اگر بخواهند از یک در وارد شوند تولید زحمت می کند، و نه از جهت آن است که یک نوع تفاوت گروهی و طبقاتی وجود دارد، که هر گروهی موظفند از یک در وارد شوند، و نه برای نزدیکی و دوری راه است، و نه به خاطر زیبایی و تنوع به خاطر کثرت درها! اصولاً درهای بهشت همانند درهای دنیا که در مدخل باغها و قصرها و خانه ها می گذارند نیست.

بلکه این درها اشاره به اعمال و کارهایی است که سبب ورود به بهشت می شوند، و لذا در پاره ای از اخبار می خوانیم که "بهشت درهایی به نامهای مختلف دارد، از جمله: دری دارد که به عنوان باب المجاهدین! (در مجاهدان) نامیده می شود، و مجاهدان مسلح به همان سلاحی که با آن جهاد کردند از آن در وارد بهشت می شوند و فرشتگان به آنها خوش آمد می گویند!" (۱).

از امام باقر ع در حدیثی می خوانیم:

و اعلموا ان للجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها مسيرة اربعين سنة: "بدانید که بهشت هشت در دارد که عرض هر دری از آنها به اندازه چهل سال راه است!" (۲).

این خود نشان می دهد که "در" در این گونه موارد، مفهومی وسیعتر از آنچه در تعبیرات روزانه گفته می شود دارد.

و جالب اینکه در قرآن می خوانیم که جهنم "هفت" در دارد (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ) (حجر-۴۴) و طبق روایات بهشت دارای "هشت" در است، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت و بهشت جاویدان از طرق وصول به جهنم بیشتر است،

ص: ۱۹۴

۱- ۱) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه جلد ۳ ص ۹۹۵.

۲- ۲) خصال صدوق-ابواب الثمانیه.

و رحمت خدا بر غضب او پیشی می گیرد "یا من سبقت رحمته غضبه" (جوشن کبیر).

و جالبتر اینکه در مورد برنامه های "اولوا الالباب" در آیات فوق نیز اشاره به هشت برنامه شده بود که هر کدام از آنها در واقع دری از درهای بهشت و طریقی برای وصول به سعادت جاودان است.

۳- بستگان بهشتیان به آنها ملحق می شوند.

نه تنها آیه فوق که بعضی دیگر از آیات قرآن نیز صریحا این مطلب را بیان می کند که در جمع بهشتیان، پدران و همسران و فرزندان آنها که صالح بوده اند وارد می شوند، و این در حقیقت برای تکمیل نعمتهای الهی بر آنان است، تا هیچ کمبودی حتی از نظر فراق افراد مورد علاقه خود نداشته باشند، و از آنجا که در آن سرا که سرای نوین و متکاملی است همه چیز تازه و نو می شود آنها نیز با چهره های تازه و نو و محبت و صمیمیتی داغتر و گرمتر وارد می شوند، محبتی که ارزش نعمتهای بهشتی را چند برابر می کند.

گر چه در آیه فوق تنها پدران و فرزندان و همسران ذکر شده اند، ولی در واقع همه بستگان در این جمع، جمعند، چرا که حضور فرزندان و پدران بدون حضور برادران و خواهران و حتی سایر بستگان ممکن نیست، و این مطلب با کمی دقت روشن می شود، زیرا هر گاه کسی بهشتی باشد پدر صالح او نیز به او ملحق می شود، و از آنجا که پدر صالح بهشتی است، همه فرزندان او می پیوندند و به این ترتیب برادران به هم ملحق می شوند. و با همین محاسبه سایر بستگان نیز در آن جمع حضور خواهند داشت (دقت کنید).

۴- جنات عدن چیست؟

"جنات" به معنی باغها و "عدن" به معنی "توقف طولانی" است و در اینجا به معنی ابدیت است، و اینکه به "معدن"، معدن می گویند به خاطر توقف

طولانی موادی در آن مکان است.

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت برای بهشتیان سرای ابدی و جاویدان است، ولی همانگونه که در ذیل آیه ۷۲ سوره توبه گفتیم از پاره ای از آیات قرآن بر می آید که جنات عدن محل خاصی است از بهشت. که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد، و تنها سه گروه در آنجا ساکن می شوند: "پیامبران" و "صدیقان" یعنی یاران خاص آنها، و "شهداء" (۱).

۵- شستن آثار گناه.

در اینکه "حسنات" و "سیئات" اجمالا- روی یکدیگر اثر متقابل دارند شکی نیست، و ما حتی نمونه های این موضوع را در زندگی روزمره خود می یابیم، گاه می شود که انسان سالیان دراز زحمت می کشد، و با تحمل مشقت فراوان سرمایه ای می اندوزد، اما با یک ندانم کاری یا هوسبازی، یا بی مبالاتی آن را از دست می دهد، این چیزی جز نابود کردن حسنات مادی سابق نیست که در قرآن از آن تعبیر به "حبط" شده است.

و گاه به عکس، انسان مرتکب اشتباهات فراوانی می شود، و بار خسارت های سنگینی را بر اثر آنها بدوش می کشد، اما با یک عمل عاقلانه و حساب شده، و یا مجاهده شجاعانه، همه آنها را جبران می نماید، چنان که مثلا در مسیر همین انقلاب اسلامی که در عصر و زمان خود با آن مواجه بودیم کسانی را دیدیم که مرتکب گناهان فراوانی در نظام ظالم و جبار سابق شده بودند و به همین عنوان نیز در زندان بودند، اما به هنگام بروز جنگ با دشمنان مملکت، آنها را بخاطر تخصص های نظامی شان به میدان دعوت کردند، آنها نیز با شجاعت و فداکاری بی نظیری ضربات مهلکی بر پیکر دشمن وارد ساختند، و در این میان بعضی شهید شدند، و بعضی

ص: ۱۹۶

۱- (۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۸ صفحه ۳۸ مراجعه شود.

ماندند و در هر دو صورت گذشته خود را جبران نمودند.

در آیات مورد بحث که می فرماید: **وَ يَذْرُؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ** (اندیشمندان با ایمان، سیئات خود را با حسنات دفع می کنند) نیز به همین مطلب اشاره شده است.

چرا که انسان غیر معصوم، خواه ناخواه گرفتار لغزشهایی می شود اما، مهم آنست که بعد از آن به فکر جبران باشد، نه تنها آثار اجتماعی گناه را با اعمال خیرش بشوید بلکه آن تاریکی و ظلمتی که از گناه بر قلب و روان آدمی می نشیند آن را نیز با "حسنات" پاک کند، و به نورانیت و صفای فطری بازگرداند.

این کار در لسان قرآن به عنوان "تکفیر" (پوشاندن) و پاک کردن نامیده می شود (در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۶۹ به بعد توضیحات دیگری نیز در این زمینه داده ایم).

البته همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم جمله و یدرءون بالحسنه ممکن است اشاره به یک فضیلت اخلاقی مهم دیگر باشد و آن اینکه اولوا الالباب، بدی دیگران را با بدی پاسخ نمی دهند، و بجای انتقام، گرفتن، نیکی می کنند، تا طرف، خود شرمنده و شرمسار گردد و به سوی پاکی باز گردد و خویش را اصلاح کند.

ص: ۱۹۷

اشاره

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ
الْذَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)

ترجمه:

۲۵- و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آن را داده قطع می کنند: و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت! ۲۶- خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع و برای هر کس بخواهد (و مستحق ببیند) تنگ قرار می دهد ولی آنها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است.

تفسیر:

دنیا پرستان تبهکار!

از آنجا که نیک و بد همواره با مقایسه یکدیگر به خوبی روشن می گردد پس از ذکر صفات "اولوا الالباب" و حق طلبان که در آیات گذشته مشروحا آمد، در قسمتی از آیات مورد بحث، بخشی از صفات اصلی مفسدان و آنها که عقل و اندیشه واقعی خود را از دست داده اند بیان می دارد، و می گوید:

"و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا فرمان به برقراری آن داده، قطع می کنند، و در روی زمین افساد می نمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آنهاست" (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

.)

و در حقیقت تمام مفاصد عقیدتی و علمی آنها در سه جمله فوق، خلاصه شده است:

۱- شکستن پیمانهای الهی که شامل پیمانهای فطری، و پیمانهای عقلی، و پیمانهای تشریحی می شوند.

۲- قطع رابطه ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق، و رابطه با خویشتن ۳- آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است، فساد در روی زمین است.

کسی که پیمانهای خدا را بشکند، و پیوندها را از هر سو ببرد، آیا کاری جز فساد انجام خواهد داد؟! این تلاشها و کوششها از ناحیه این گروه به خاطر رسیدن به مقاصد مادی، و یا حتی خیالی، صورت می گیرد، و به جای اینکه آنها را به هدف ارزنده ای نزدیک کند، دور می سازد، چرا که لعنت به معنی دوری از رحمت خدا است (۱).

جالب اینکه در این آیه و آیه گذشته، دار (خانه و سرا) به صورت مطلق آمده است، اشاره به اینکه سرای واقعی در حقیقت، سرای آخرت است چرا که هر سرای دیگر "البته خلل می گیرد" ***! در آیه بعد اشاره به این می کند که روزی و زیادی و کمی آن، بدست خدا

ص: ۱۹۹

۱- ۱) راغب در کتاب مفردات می گوید: "لعن" به معنی طرد کردن و دور ساختن توأم با خشم است، این کلمه هنگامی که به خدا در آخرت اضافه شود اشاره به عقوبت و کیفر است، و در دنیا به معنی بریدن از قبول رحمت، و اگر از ناحیه مردم باشد به معنی نفرین است.

است: "خداوند روزی را برای هر کس بخواهد وسیع، و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می دهد" (اللَّهُ يَسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ).

اشاره به اینکه آنها که به خاطر جلب در آمد بیشتر در روی زمین فساد می کنند، پیوندهای خدایی را می برند، و عهد الهی را می شکنند تا در آمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن بدست خدا است.

این جمله علاوه بر این می تواند پاسخ به سؤالی که صریحا در آیه ذکر نشده است، باشد و آن اینکه بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل، در آیات قبل، این سؤال پیش می آید: چگونه خداوند همه اینها را از مواهب و روزیهای خود برخوردار می سازد؟!.

آیه در پاسخ این سؤال می گوید: روزی و کم و زیاد آن دست خدا است، و به هر صورت متاعی است زودگذر، آنچه باید روی آن حساب کرد، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است.

ولی به هر حال نکته مهم این است که "مشیت الهی" در زمینه روزیها این نیست که خدا بی حساب و بدون استفاده از اسباب، به کسی روزی فراوان دهد و یا روزی او را کم کند، بلکه مشیت او بر این قرار گرفته است که آن را در لابلاهای اسباب این جهان جستجو کند که "ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها"! سپس اضافه می کند که "پیمان شکنان و مفسدان فی الارض، تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی بیش نیست" (وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ).

ذکر "متاع" به صورت "نکره" برای بیان ناچیز بودن آنست، همانگونه که در فارسی می گوئیم فلان موضوع "متاعی" بیش نیست، یعنی متاعی بی ارزش!.

۱- مفسد فی الارض کیست؟

فساد که نقطه مقابل صلاح است، به هر گونه تخریب و ویرانگری گفته می شود، و به گفته "راغب" در "مفردات"، الفساد خروج الشيء عن الاعتدال قليلا. کان او کثیرا، و یضاده الصلاح، و یستعمل ذلك فی النفس و البدن و الاشياء الخارجة عن الاستقامة: "فساد هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است، کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیا بی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود".

بنا بر این تمام نابسامانیهایی که در کارها ایجاد می گردد، و همه افراط و تفریطها در کل مسائل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است " در قرآن مجید نیز در بسیاری از موارد "فساد" و "صلاح" در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، در سوره شعراء آیه ۱۵۲ می خوانیم الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ: "آنها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند".

در سوره بقره آیه ۲۲۰ می فرماید: وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ: "خداوند مفسدان را از مصلحان می شناسد".

و در سوره اعراف آیه ۱۴۲ می خوانیم: وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ:

"اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن".

در بعضی از موارد ایمان و عمل صالح را در برابر فساد قرار داده است، أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ: "آیا آنها را که ایمان و عمل صالح بجا آوردند همانند مفسدان فی الارض قرار دهیم" (سوره ص آیه ۲۷).

از سوی دیگر در بسیاری از آیات قرآن، "فساد" با کلمه "فی الارض"، همراه ذکر شده که نشان می دهد، نظر به جنبه های اجتماعی مساله است، این

تعبیر در بیست و چند مورد از قرآن به چشم می خورد.

و از سوی سوم "فساد و افساد" در آیات مختلف قرآن مجید با گناهان دیگری که شاید غالباً جنبه مصداق دارد ذکر شده که بعضی از این گناهان فوق العاده بزرگ و بعضی از آن کوچکتر است مثلاً:

گاهی هم‌ردیف با جنگ با خدا و پیامبر آمده است مانند **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا** (مائده-۳۳).

و گاهی هم‌ردیف با هلاک کردن حرث و نسل (انسانها و زراعتها) و **إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ** (بقره-۲۰۵).

و زمانی در کنار قطع پیوندهایی که خدا به آن فرمان داده است مانند **الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ** (بقره-۲۷).

و گاه در کنار برتری جویی و سرکشی قرار گرفته **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا**: "این سرای آخرت است، که آن را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند" (قصص-۸۳).

گاه "فرعون" را مفسد می شمارد، و بهنگام توبه کردن در حال غرق شدنش در نیل می گوید: **آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**: "هم اکنون ایمان می آوری در حالی که قبلاً گناه کردی و از مفسدان بودی" (یونس-۹۱).

و نیز این کلمه (فساد فی الارض) گاه در مورد سرقت به کار رفته، همانگونه که در داستان برادران یوسف می خوانیم که پس از اتهامشان به سرقت گفتند: **تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ**: "بخدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در زمین مصر فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده ایم" (یوسف-۷۳).

و گاه در مورد هم‌ردیف کم فروشی بیان شده همانگونه که در داستان شعیب

می خوانیم وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: "کم فروشی نکنید و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد نکنید" (هود-۸۵).

و بالآخره گاهی به معنی به هم ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش آمده است لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: "اگر در زمین و آسمان غیر از خداوند یگانه "الله"، خدایان دیگری بودند فساد می شدند" (انبیاء-۲۲).

***از مجموع این آیات که در سوره های مختلف قرآن آمده به خوبی استفاده می شود که فساد به طور کلی، یا فساد فی الارض یک معنی بسیار وسیع دارد که بزرگترین جنایات همچون جنایات فرعون و سایر جباران، و کارهای کمتر از آن را و حتی گناهان همچون کم فروشی و تقلب در معامله را شامل می شود، و البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هر گونه خروج از حد اعتدال را شامل می شود، این وسعت کاملاً قابل درک است.

و با توجه به اینکه مجازاتها باید با میزان جرم، مطابقت داشته باشد روشن می شود که هر گروهی از این "مفسدان" باید یک نوع مجازات شوند و مجازات همه یک نواخت نیست.

حتی در آیه ۳۳ سوره مائده که "مفسد فی الارض" با "محارب با خدا و پیامبر" همراه ذکر شده، چهار نوع مجازات می بینیم که حتما حاکم شرع باید در هر مورد مجازاتی را که با مقدار جنایت متناسب است برگزیند (کشتن - بدار آویختن - قطع ایدی و ارجل - و تبعید) فقهای ما در بحث محارب و مفسد فی الارض شرائط و حدود این مجازاتها را در کتب فقهی مشروحا بیان کرده اند (۱).

و نیز برای ریشه کن کردن این گونه مفاسد، در هر مورد باید به وسیله ای

ص: ۲۰۳

(۱- ۱) ما نیز در ذیل آیه ۳۳ سوره مائده (جلد ۴ صفحه ۳۵۸ به بعد) شرح لازم را در این زمینه بیان نمودیم.

متشبه شد، گاهی نخستین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، یعنی نصیحت و اندرز و تذکرات، کافی است، ولی زمانی هم فرا می رسد که باید به آخرین درجه شدت عمل یعنی جنگ متوسل شد.

ضمناً تعبیر به فساد فی الارض ما را به یک واقعیت در زندگی اجتماعی انسانها رهنمون می شود و آن اینکه مفساد اجتماعی، معمولاً- موضعی نخواهند بود و در یک منطقه نمی توان آنها را محصور ساخت، بلکه در سطح اجتماع و در روی زمین گسترش پیدا می کنند و از یک گروه به گروه دیگر سرایت خواهد کرد.

این نکته نیز از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران پایان دادن به هر گونه فساد در ارض (به معنی وسیع) بوده است آن چنان که از قول شعیب پیامبر بزرگ الهی می خوانیم: **إِنْ أُريدُ إِلَّا الْإِصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ** او در برابر فساد آن قوم سرکش می گوید "تنها هدف من این است که تا آنجا که در قدرت دارم به مبارزه با فساد برخیزم و اصلاح کنم" (هود-۸۸).

۲- روزی بدست خدا است اما!...

تنها آیات فوق نیست که می گوید کم و زیاد روزی بدست خدا است، از آیات مختلف دیگر قرآن نیز همین معنی، به خوبی استفاده می شود که خدا روزی هر کس را بخواهد وسیع و روزی هر کس را بخواهد محدود می سازد، اما این سخن به آن معنی نیست که بعضی از جاهلان پنداشته اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه ای نشست تا خدا آنچه مقدر است برساند، این گونه افراد که تفکر منفی شان دستاویز خوبی است برای آنها که مذهب را "مخدر" می دانند، از دو نکته اساسی غافلند:

نخست اینکه خواستن و مشیت و اراده الهی که در این آیات به آن اشاره شده یک مساله دلبخواه و بی حساب نیست، بلکه همانگونه که سابقاً هم گفته ایم

مشیت خداوند از حکمت او جدا نیست و همیشه روی حساب لیاقتها و شایستگیها است.

دیگر اینکه: این مساله به معنی نفی عالم اسباب نمی باشد، چرا که عالم اسباب یعنی جهان تکوین، نیز خواست خدا و مشیت تکوینی خدا است، و هیچگاه از مشیت تشریحی او جدا نخواهد بود.

به عبارت روشنتر اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی، مشروط به شرائطی است که بر زندگی انسانها حکم فرماست، و تلاشها و کوششها و اخلاصها و فداکاریها، و به عکس سستی و تنبلی و بخل و آلودگی نیتها، نقش تعیین کننده ای در آن دارد، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی و کوشش و تلاش و فعالیت خود شمرده، و بهره او را از زندگی به میزان سعی و تلاشش می داند.

لذا در کتاب وسائل الشیعه در کتاب تجارت و کسب و کار بابی در زمینه تلاش و کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان می دارد، نیز ابواب دیگری در مذمت "بیکاری"، "پرخوابی"، "تنبلی" در طریق تحصیل نیازمندیهای زندگی منعقد ساخته است.

از جمله در حدیثی که از امیر مؤمنان ع در این ابواب نقل شده می خوانیم که فرمود:

ان الاشياء لما ازدوجت ازدوج الكسل والعجز فتجا بينهما الفقر :

"هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندى از آنها بنام "فقر" متولد شد!" (۱).

و در حدیثی دیگر از امام صادق ع می خوانیم:

لا تكسلوا فى طلب معاشكم فان آباءنا كانوا يركضون فيها و يطلبونها: "در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن می دویدند و آن را طلب می کردند!" (۲).

ص: ۲۰۵

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

انی لا بغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیا، و من کسل عن امر دنیا فهو عن امر آخرته اکسل:

"من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبعوض می دارم، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمره اش بزودی نصیب او می شود) در کار آخرتش تنبلتر است" (۱).

و نیز از امام موسی بن جعفر ع نقل شده است که فرمود:

ان الله تعالی لیبغض العبد النوام، ان الله لیبغض العبد الفارغ: "خداوند بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند انسان بی کار را دشمن می دارد" (۲).

ص: ۲۰۶

۱- ۱ و ۲) وسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۷.

-۲

اشاره

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَرَادَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حَسْبُ مَا ب (۲۹)

ترجمه:

۲۷- آنها که کافر شدند می گویند چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که به سوی او باز گردد هدایت می کند (کمبود در معجزه نیست لاجت آنها مانع است).

۲۸- آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می یابد! ۲۹- آنها که ایمان آوردند، و عمل صالح انجام دادند پاکیزه ترین (زندگی) نصیبشان است و بهترین سرانجامها.

تفسیر:

یاد خدا مایه آرامش دلها است.

از آنجا که در این سوره بسیاری از بحثها پیرامون توحید و معاد و رسالت پیامبر ص است، نخستین آیه مورد بحث بار دیگر به سراغ مساله دعوت پیامبر

اسلام می رود و یکی از ایرادات منکران لجوج را بیان می کند و می گوید:

"کافران می گویند چرا معجزه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است" (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

جمله "يقول" فعل مضارع است و دلیل بر این است که آنها این ایراد را بارها تکرار می کردند، و با اینکه کرارا معجزاتی از پیامبر دیده بودند (و وظیفه هر پیامبری این است که دلائلی بر حقانیت خود از معجزات ارائه دهد) باز هم بهانه می گرفتند و معجزات گذشته را نادیده گرفته و تقاضای معجزه جدید مورد نظر خودشان را داشتند.

به تعبیر دیگر آنها و همه منکران لجوج پیوسته به دنبال "معجزات اقتراحی" می روند انتظار دارند که پیامبر به صورت یک "خارق العاده گر" در گوشه ای بنشیند و هر یک از آنها از در وارد شوند، و هر معجزه ای مایل هستند پیشنهاد کنند او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد، و تازه آنها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند!

در حالی که می دانیم وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ و تعلیم و هشدار و انذار است و خارق عادات اموری استثنایی هستند که به مقدار لازم و ضرورت، آن هم به فرمان خدا (نه به خواست پیامبر) انجام می گردد، ولی کرارا در آیات قرآن می خوانیم که گروه هایی از معاندان بی آنکه اعتنایی به این واقعیت داشته باشند، پیوسته مزاحم پیامبران می شدند و چنین درخواستهایی را داشتند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: "ای پیامبر به اینها بگو که خداوند هر که را بخواهد گمراه می کند و هر کس که به سوی او باز گردد مشمول هدایتش قرار می دهد" (قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ).

اشاره به اینکه کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست، چرا که بقدر کافی پیامبر ارائه معجزه کرده است، کمبود شما از درون وجود خودتان است، لجاجتها،

تعصبا، جهالتها، و گناہانی که سد راه توفیق می شود مانع از ایمان شما است.

بنا بر این به سوی خدا باز گردید و انابه کنید، و پرده های جهل و غرور و خود خواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنار بزنید تا جمال حق را به روشنی ببینید، چرا که: جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد! *** در آیه بعد تفسیر بسیار جالبی از "من اناب" (آنها که به سوی خدا بازگشته اند) بیان می کند: "اینان کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است" (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ).

و بعد به عنوان یک قاعده کلی و اصل جاویدان و فراگیر می فرمود "آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می گیرد" (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ).

*** و در آخرین آیه مورد بحث با ذکر سرنوشت و پایان کار افراد با ایمان مضمون آیات قبل را چنین تکمیل می کند: "آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین زندگی برای آنهاست و سرانجام کارشان بهترین سرانجامها خواهد بود" (الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ).

بسیاری از مفسران بزرگ کلمه "طوبی" را مؤنث "اطیب" دانسته اند که مفهومش بهتر و پاکیزه تر یا بهترین و پاکیزه ترین است، و با توجه به اینکه متعلق آن محذوف است مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود، نتیجه ای که با ذکر جمله "طُوبَىٰ لَهُمْ" همه نیکیها و پاکیها برای آنان پیش بینی شده است، از همه چیز بهترینش: بهترین زندگی، بهترین نعمتها، بهترین آرامش، بهترین دوستان، و بهترین الطاف خاص پروردگار، همه اینها در گرو ایمان و عمل صالح است، و پاداشی است برای آنها که از نظر عقیده، محکم و از نظر عمل، پاک و فعال و درستکار و خدمتگزارند.

بنا بر این تفسیرهای متعددی که جمعی از مفسران برای این کلمه ذکر کرده اند تا آنجا که در مجمع البیان ده معنی برای آن ذکر نموده همه در حقیقت مصداقهای مختلف این معنی وسیعند.

در روایات متعددی نیز می خوانیم "طوبی" درختی است که اصلش در خانه پیامبر یا علی ع در بهشت می باشد و شاخه های آن همه جا و بر سر همه مؤمنان و بر فراز همه خانه هایشان گسترده است، که در واقع ممکن است تجسمی از آن مقام رهبری و پیشوایی آنان و پیوندهای ناگسستنی میان این پیشوایان بزرگ و پیروانشان باشد که ثمره آن، آن همه نعمت گوناگون و متنوع است.

(و اگر می بینیم "طوبی" به صورت مؤنث ذکر شده، نه "اطیب" که مذکر است به خاطر آن است که صفت برای حیات یا نعمت می باشد که هر دو مؤنث هستند).

نکته ها:

اشاره

۱- چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟

اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست، و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است.

همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده، و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند، و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق "صحیح" و "کاذب" جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد.

بعضی از دانشمندان می گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماریهای واگیردار همچون "وبا" از هر ده نفر که ظاهراً به علت و یا میمیرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً بخاطر ابتلای به بیماری و یا از بین می روند!

ص: ۲۱۰

به طور کلی "آرامش" و "دلهره"، نقش بسیار مهمی در "سلامت" و "بیماری" فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد، و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تا کنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن، و طرز بدست آوردن آرامش است.

تاریخ بشر پر است از صحنه های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده، و تن به انواع اعتیادها داده است.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن ترین و نزدیکترین راه را نشان داده و می گوید: "بدانید که یاد خدا آرامبخش دلها است!" برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجه کنید:

عوامل نگرانی و پریشانی.

۱- گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی، و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان.

۲- گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد، نگرانی از گناهایی که انجام داده، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می دهد، به او می گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذر خواهی کن و در مقام جبران برای، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن.

ص: ۲۱۱

۳-ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می سازد که من در برابر اینهمه دشمن نیرومند در میدان جهاد چکنم؟ و یا در مبارزات دیگر چه می توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود، قدرتی که برترین قدرتهاست و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد، با خود می گوید آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی نهایت قدرت دارم!

قهرمانیهای مجاهدان راه خدا در جنگها، چه در گذشته، چه در حال، و سلحشوریهای اعجاب انگیز و خیره کننده آنان، حتی در آنجایی که تک و تنها بوده اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می شود.

هنگامی که با چشم خود می بینیم و با گوش می شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می بریم (۱).

۴-گاهی نیز ریشه نگرانیهای آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است، و تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند، نه از زندگی احساس پوچی می کند، و نه همچون افراد بی هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.

ص: ۲۱۲

۱-۱) این حادثه که در جنگهای اخیر ایران و عراق، جنگی که از ناحیه دشمنان به کشور ما تحمیل شده بود اتفاق افتاد نه تنها در یک مورد، صدها و هزاران نمونه داشت که بیانگر رشادتها و مجاهدتهای مجاهدان بدر و سایر جنگهای اسلامی بود.

۵- عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می شود، اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است، و به همه آنها ارج می نهد و برای همه پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟ ۶- سوء ظن ها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می برند، ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین می برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.

۷- دنیا پرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسائل زندگی ساعتها و یا روزها و هفته ها فکر دنیا پرستان را ناآرام و مشوش می دارد.

اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با "زهد و پارسایی سازنده" و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می دهد، هنگامی که روح انسان "علی وار" آن گونه وسعت یابد که بگوید:

دنیا کم هده اهون عندی من ورقه فی فم جواده تقضمها: "دنیای شما در نظر من بی ارزشتر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می جود" (۱) نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.

ص: ۲۱۳

۸- یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می تواند عمومی باشد.

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً بجا است، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستهای انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه ای به یک زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی معنی است، بلکه چنین مرگی - هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست داشتنی و خواستنی است، البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانیها به یکی از عوامل فوق باز می گردد.

و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دلها است (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۱).

۱- آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده اند که خلاصه اش این است:

ص: ۲۱۴

۱-۱) برای توضیح بیشتر به کتاب "راه غلبه بر نگرانیها و ناامیدیها" مراجعه فرمائید.

ما از یک طرف در آیه فوق می خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است، و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می خوانیم إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: "مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود قلبشان ترسان می گردد" آیا این دو با هم منافات ندارند؟ پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می سازد که نمونه های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد با ایمان در برابر مسئولیتهای خویش نمی توانند نگران نباشند، و به تعبیر دیگر آنچه در آنها وجود ندارد نگرانیهای ویرانگر است که غالب نگرانیها را تشکیل می دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی وا می دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد، و منظور از خوف از خدا نیز همین است (۱).

۳- ذکر خدا چیست و چگونه است؟

"ذکر" همانگونه که راغب در "مفردات" گفته است "گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه "حفظ" به آغاز آن گفته می شود و کلمه "ذکر" به ادامه آن، و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته اند ذکر دو گونه است: "ذکر قلبی" و "ذکر زبانی" و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی".

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت "ذکر"

ص: ۲۱۵

(۱- ۱) در جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۸۶ نیز در این باره توضیحاتی داده ایم.

که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است.

در حدیث می خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی ع فرمود این بود:

يا علي ثلاث لا تطيقها هذه الامه المواساه للاخ في ماله و انصاف الناس من نفسه و ذكر الله على كل حال، و ليس هو سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لكن اذا ورد على ما يحرم عليه خاف الله عز و جل عنده و تركه:

ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال، و حق مردم را از خویشتن دادن، و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید " (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم علی ع فرمود:

الذكر ذكران: ذكر الله عز و جل عند المصيبة و افضل من ذلك ذكر الله عند ما حرم الله عليك فيكون حاجزا:

ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید " (۲).

و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است، در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود:

اتخذوا جننا فقالوا يا رسول الله امن عدو قد اظلنا؟ قال لا، و لكن من النار قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر:

"سپرهایی برای خود فراهم کنید عرض کردند ای رسول خدا ص آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده اند؟ فرمود نه، از آتش

ص: ۲۱۶

(دوزخ) بگوئید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر (خدا را به پاکی بستائید و بر نعمتهایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید) (۱).

و اگر می بینیم در پاره ای از احادیث، پیامبر به عنوان "ذکر الله" معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می اندازد و تربیت می کند.

از امام صادق ع در تفسیر "أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" نقل شده است که فرمود:

بمحمد تطمئن القلوب و هو ذكر الله و حجاب: "به وسیله محمد دلها آرامش می پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او".!

ص: ۲۱۷

اشاره

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ (۳۰) وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَى بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ (۳۱) وَ لَقَدْ أُسْرِفُوا كُفْرًا وَ قَتَلُوا نَفْسَ اللَّهِ كَفْرًا كَبِيرًا فَسُيِّرَتْ بِالرَّحْمَنِ أَنْ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَتْنِهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲)

ترجمه:

۳۰- همانگونه (که پیامبران پیشین را فرستادیم) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنها بخوانی در حالی که آنها به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می ورزند بگو او پروردگار من است، معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی او است.

۳۱- اگر بوسیله قرآن کوه ها به حرکت در آیند و زمینها قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه آنها در اختیار خداست آیا آنها که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته مصائب کوبنده ای بر کافران- بخاطر اعمالشان- وارد می شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می آید تا وعده (نهایی) خدا فرا رسد، خداوند در وعده خود تخلف نمی کند.

۳۲- (تنها تو را استهزا نکردند) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟!

مفسران گفته اند که آیه نخست در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است، در آن هنگام که می خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر ص به علی ع فرمود: بنویس "بسم الله الرحمن الرحيم..." "سهیل بن عمرو" و سایر مشرکان، گفتند ما "رحمان" را نمی شناسیم! تنها یک "رحمان" داریم و آن در یمامه است (مقصودشان مسیلمه کذاب بود که دعوی نبوت داشت) بلکه باید بنویسی "باسمک اللهم" همانگونه که در زمان جاهلیت می نوشتند، سپس پیامبر ص به علی ع فرمود: بنویس "این صلحنامه ای است که محمد رسول الله ص ... "مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می کردیم و راه خانه خدا را بر تو می بستیم، بسیار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلحنامه محمد بن عبد الله است!..."

در این هنگام یاران پیامبر ص برآشفتند و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم، پیامبر ص فرمود: نه، همانگونه که اینها می خواهند بنویس، در این هنگام آیه فوق نازل شد، و در مورد لجاجت و بهانه گیری و مخالفت آنها با نام "رحمان" که از اوصاف قطعی خداوند است آنها را شدیداً سرزنش کرد.

این شان نزول در صورتی صحیح است که ما این سوره را "مدنی" بدانیم تا با داستان صلح حدیبیه سازگار باشد، اما اگر -آن چنان که مشهور است- "مکی" بدانیم نوبت به این بحث نمی رسد.

مگر اینکه شان نزول این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره فرقان آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر ص به سجده کردن برای رحمان، گفتند ما رحمان را نمی شناسیم (أَسِیْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ - فرقان آیه ۶۰) و در هر حال آیه فوق منهای شان نزول مفهوم روشنی دارد که در تفسیر آن

خواهید خوانند.

***در مورد شان نزول آیه دوم نیز بعضی از مفسران بزرگ گفته اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر ص فرستادند، پیامبر ص (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد، عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوه های مکه را بوسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه ها و نهلهایی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم، و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داود نیستی که خداوند کوه ها را برای او مسخر کرده بود که با او همصدا شده، تسبیح خدا می گفتند، یا اینکه باد را مسخر ما گردان که بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز باز گردیم! همان گونه که مسخر سلیمان بود، تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی و نیز جدت "قصی" (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می گویی حق است یا باطل، زیرا عیسی ع مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی! در این هنگام آیه دوم مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می گوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، و گر نه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است.

تفسیر:

هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی آورند!

بار دیگر در این آیات به بحث نبوت باز می گردیم، آیات فوق قسمت دیگری

ص: ۲۲۰

از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوت بازگو می کند:

نخست می گوید "همانگونه که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم ترا نیز به میان امتی فرستادیم که قبل از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند" (كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ).

"و هدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی" (لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ).

"در حالی که آنها به "رحمان" کفر می ورزند" (به خداوندی که رحمتش همگان را در بر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤمن و گبر و ترسا را شامل شده است) (وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ).

"بگو اگر نمی دانید، رحمان آن خداوندی که فیض و رحمتش عام است، پروردگار من است" (قُلْ هُوَ رَبِّي).

"هیچ معبودی جز او نیست، من بر او توکل کردم، و باز گشتم به سوی او است" (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ).

*** سپس در پاسخ این بهانه جویان که به همه چیز ایراد می گیرند می فرماید:

"حتی اگر بوسیله قرآن کوه ها به حرکت در آیند و زمینها، قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان صحبت شود باز هم ایمان نخواهند آورد!" (وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى).

"ولی همه این کارها در اختیار خدا است" و هر اندازه لازم بداند انجام می دهد (بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا).

اما شما طالب حق نیستید و اگر بودید همان مقدار از نشانه های اعجاز که از این پیامبر ص صادر شده برای ایمان آوردن کاملاً کافی بود، اینها همه بهانه جویی است.

سپس اضافه می کند: "آیا کسانی که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر

خدا بخواهد همه مردم را بالاچار هدایت می کند" (أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا). (۱).

اشاره به اینکه خداوند می تواند از طریق یک اجبار درونی، یا برونی، حتی منکران لجوج را وادار به پذیرش ایمان کند، چرا که او بر همه چیز تواناست، و هیچ کاری در برابر قدرتش، مشکل نیست، ولی هرگز او چنین نخواهد کرد، چرا که اینگونه ایمان اجباری بی ارزش و فاقد معنویت و تکاملی است که انسان به آن نیاز دارد.

بعد اضافه می کند که "در عین حال کافران همواره مورد هجوم مصائب کوبنده ای بخاطر اعمالشان هستند" که این مصائب به صورت بلاهای مختلف و همچنین جنگهای کوبنده مجاهدان اسلام بر آنها فرود می آید و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً). (۱)

و اگر این مصائب در خانه آنان فرود نیاید، به نزدیکی خانه آنها وارد می شود" (أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ).

تا عبرت بگیرند و تکانی بخورند و به سوی خدا باز گردند.

و این هشدارها هم چنان ادامه خواهد یافت، تا فرمان نهایی خدا فرا رسد" (حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ).

ص: ۲۲۲

۱- ۱) أَفَلَمْ يَنبَأِ از ماده یاس به معنی نومیدی است، ولی بسیاری از مفسران گفته اند که در اینجا به معنی علم است، اما بنا به گفته "کسانی" (طبق نقل فخر رازی) هیچگاه دیده نشده است که "یست" به معنی "علمت" بوده باشد و از گفتار راغب در مفردات چنین برمی آید که یاس در اینجا به همان معنی معروف آن است ولی لازمه هر یاسی علم به عدم تحقیق آن موضوع است بنا بر این ثبوت یاس آنها لازمه اش علم آنهاست. ولی این گفتار راغب نتیجه اش این می شود که یاس در اینجا به معنی علم به وجود نباشد بلکه به معنی علم به عدم باشد که با مفهوم آیه سازگار نیست، بنا بر این حق همانست که مشهور مفسران گفته اند و شواهدی از سخن عرب نیز بر آن آورده اند، نمونه این شواهد را فخر رازی در تفسیرش آورده است (دقت کنید).

این فرمان نهایی ممکن است اشاره به مرگ، یا روز قیامت باشد و یا به گفته بعضی "فتح مکه" که آخرین قدرت دشمن را در هم شکست.

و به هر حال وعده خدا قطعی است، "و خداوند هیچگاه از وعده خود تخلف نخواهد کرد" (إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ).

*** آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید: تنها تو نیستی که با تقاضاهای گوناگون و پیشنهاد معجزات اقتراحی از طرف این گروه کافر به استهزاء و سخریه کشیده شده ای، این یک سابقه طولانی در تاریخ انبیاء دارد و بسیاری از رسولان پیش از تو نیز مورد استهزاء واقع شدند" (وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ).

ولی ما این کافران را فوراً مجازات نکردیم، بلکه به آنها مهلت دادیم" (فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

شاید بیدار شوند و شاید به راه حق باز گردند و یا حد اقل تمام حجت کافی بر آنها بشود. چرا که اگر آنها بدکار و گنهکارند مهربانی خداوند و لطف و کرم و حکمت او جایی نرفته است! ولی به هر حال این مهلت و تاخیر به آن معنی نیست که مجازات و کیفر آنان فراموش شود، لذا "پس از این مهلت آنها را گرفتیم و دیدی چگونه آنها را مجازات کردیم"؟! این سرنوشت در انتظار قوم لجوج تو نیز هست (ثُمَّ أَخَذْنَاهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ).

نکته ها:

اشاره

۱- چرا روی کلمه "رحمان" تکیه شده است؟

آیات فوق و شان نزولی که در باره آن ذکر شده نشان می دهد که کفار

ص: ۲۲۳

قریش توصیف خداوند را به رحمان، نمی پسندیدند و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود آن را به باد استهزاء گرفتند، در حالی که آیات فوق تاکید و اصرار بر آن دارد، چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است، زیرا می دانیم صفت رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام او است که دوست و دشمن را فرا می گیرد، و مؤمن و کافر مشمول آن است، در برابر صفت رحیمیت که اشاره به رحمت خاص ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤمنان است.

یعنی شما چگونه به خدایی که منبع لطف و کرم است و حتی دشمنان خویش را مشمول لطف و رحمتش قرار می دهد ایمان نمی آورید، این نهایت نادانی شما است.

۲- چرا پیامبر تسلیم در خواست معجزات نشد؟

باز در اینجا به گفتار کسانی برخورد می کنیم که می پندارند پیامبر اسلام جز قرآن معجزه ای نداشت و از آیاتی شبیه آیات فوق کمک می گیرند، چرا که ظاهر این آیات می گوید پیامبر در برابر درخواست معجزات مختلف از قبیل عقب راندن کوه های مکه و شکافتن زمین آنجا و آشکار شدن نهرها و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنها، دست رد به سینه تقاضا کنندگان زد.

ولی بارها گفته ایم اعجاز تنها برای نشان دادن چهره حقیقت است، برای آنها که حقیقت طلب می باشند، نه اینکه پیامبر ص به صورت یک معجزه گر درآید و هر کس هر عملی پیشنهاد کرد انجام دهد و تازه حاضر به قبول آن نباشند.

اینگونه درخواست معجزه (معجزات اقتراحی) تنها از ناحیه افراد لجوج و سبک مغزی انجام می گرفت که حاضر به قبول هیچ حقی نبودند.

و اتفاقا نشانه های این امر در آیات فوق به خوبی به چشم می خورد، چرا که در آخرین آیه مورد بحث دیدیم که سخن از استهزای پیامبر ص به میان آمده، یعنی آنها نمی خواستند چهره حق را ببینند، بلکه با این پیشنهادها می خواستند

پیامبر ص را استهزاء کنند!

به علاوه از شان نزولهایی که در آغاز این آیات خواندیم استفاده می شود که آنها به پیامبر پیشنهاد کرده بودند یکی از اجداد و نیاکانشان را زنده کند تا از او پرسند آیا او بر حق است یا باطل؟ در حالی که اگر پیامبر اقدام به چنین معجزه ای (زنده کردن مردگان) کند، دیگر جای این نیست که آنها سؤال کنند پیامبر بر حق است یا بر باطل؟ این نشان می دهد که آنها افراد متعصب لجوج و معاندی بودند که هدفشان جستجوگری از حق نبود، همیشه پیشنهادهای غریب و عجیبی می کردند و تازه آخر کار هم ایمان نمی آوردند (در ذیل آیه ۹۰ سوره اسراء به خواست خداوند باز هم در این باره توضیح خواهیم داد).

۳- قارعه چیست؟

"قارعه" از ماده "قرع" بی معنی کوبیدن است، و بنا بر این قارعه یعنی کوبنده و در اینجا اشاره به اموری است که آدمی را می کوبد و هشدار می دهد و اگر آماده بیدار شدن باشد بیدار می کند.

در حقیقت قارعه معنی وسیعی دارد که هر گونه مصیبت شخصی، یا جمعی، و مشکلات و حوادث دردناک را شامل می شود.

لذا بعضی از مفسران آن را به معنی جنگها و خشکسالیها و کشته شدن و اسیر شدن دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آن را تنها اشاره به جنگهایی گرفته اند که در صدر اسلام تحت عنوان "سریه" واقع می شد و آن جنگهایی بود که پیامبر ص شخصا در آن شرکت نداشت، بلکه ماموریت را به اصحاب و یاران خود می داد، ولی مسلم است که قارعه اختصاص به هیچ یک از این امور ندارد و همه را فرا می گیرد.

جالب اینکه در آیات فوق می خوانیم این حوادث کوبنده یا به خود آنها می رسد یا در نزدیکی خانه آنها پیاده می شود، یعنی اگر خود آنها هم مبتلی

به این حوادث هشدار دهنده نشوند، در همسایگی، یا نزدیکی آنها واقع می گردد، آیا برای بیدار شدن آنها کافی نیست.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا قَلَّ سَمُوعُهُمْ أَمْ تَتَّبِعُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّاقٍ (۳۴)

ترجمه:

۳۳- آیا کسی که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچیک از این صفات را ندارد) آنان برای خدا شریکانی قرار دادند، بگو آنها را نام ببرید! آیا به او چیزی را خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بیخبر است؟ یا سخنان ظاهری (و تو خالی) می گوئید، (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد) بلکه در نظر کافران دروغهایشان زینت داده شده (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که واقعیتی دارد) و آنها از راه (خدا) بازداشته شده اند و هر کس را خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد داشت.

۳۴- برای آنها عذاب (دردناکی) در دنیا است، و عذاب آخرت سختتر است، و در برابر خدا هیچ کس نمی تواند آنها را نگه دارد.

تفسیر:

چگونه خدا را با بتها قرین می سازید؟!

در این آیات بار دیگر به بحث در باره توحید و شرک باز می گردد و مردم را

با این دلیل روشن مخاطب می سازد که "آیا کسی که حافظ همه چیز در پهنه جهان هستی است و همه را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده و از اعمال همه کس آگاه و با خبر است، همچون کسی است که هیچیک از این صفات در او نیست؟! (أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ) (۱).

در حقیقت جمله فوق به وضوح می گوید احاطه او چنان است که گویی خداوند بالای سر همه ایستاده، آنچه را که انجام می دهند می بیند و می داند و حساب می کشد و پاداش و کیفر می دهد و تدبیر و تصرف می کند، بنا بر این کلمه "قائم" معنی وسیعی دارد که همه این امور را شامل می شود گرچه گروهی از مفسران، هر یک آن را در یک بعد خلاصه کرده اند.

سپس به عنوان تکمیل بحث گذشته و مقدمه ای برای بحث آینده می فرماید:

"آنها برای خدا شریکهایی قرار دادند" (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ).

بلافاصله از چند طریق به آنها پاسخ می دهد.

نخست می گوید: "این شریکها را نام ببرید" (قُلْ سَمُّوهُمْ).

منظور از نام بردن یا این است که آنها حتی بی ارزشتر از آن هستند که نام و نشانی داشته باشند، یعنی چگونه یک عده موجودات بی نام و نشان و بی ارزش را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می دهید؟ و یا اینکه منظور این است، صفات آنها را بیان کنید ببینیم آیا شایسته عبودیت هستند، در باره الله می گوئیم او خالق، رازق، حیاتبخش، عالم و قادر و بزرگ است، آیا این صفات را می توانید در مورد بتها به کار برید، یا به عکس اگر بخواهیم از آنها نام ببریم باید بگوئیم بتهایی از سنگ و چوب و بی حرکت،

ص: ۲۲۷

۱-۱) در حقیقت جمله فوق مشتمل بر مبتدا است و خبر آن محذوف می باشد، در تقدیر چنین بوده "افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت کمن لیس کذلک" یعنی آیا کسی که دارای این صفت است همچون کسی است که فاقد آن است.

فاقد عقل و شعور، نیازمند به عبادت کننده گان خود و خلاصه فاقد همه چیز!، این دو را چگونه می توان همسان قرار داد؟ آیا این شرم آور نیست؟ و یا اینکه منظور آنست که کارهای آنها را بر شمرد، آیا تا کنون زبانی به کسی رسانیده اند و یا سود و منفعتی؟ مشکلی را گشوده اند یا گرهی در کار کسی زده اند؟ با این حال کدام عقل اجازه می دهد که آنها را در ردیف خدایی قرار دهند که همه برکات و نعمتها و سود و زیانها و پاداش و کیفرها از او است.

البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در جمله سموهم (آنها را نام ببرید) جمع باشد!

دوم اینکه چگونه چنین شریکی وجود دارد در حالی که خداوند که به پندار شما شریک آنهاست از وجودشان هیچگونه اطلاعی ندارد با اینکه علمش همه جهان را در بر گرفته "آیا به او خبر می دهید از چیزی که وجود آن را در زمین نمیدانند" (*أَمْ تُبْتَلُونَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ*).

این تعبیر در حقیقت بهترین راه برای کوبیدن سخن واهی طرف است، و به این میماند که شخصی به شما می گوید دیشب فلاں کس در خانه تو میهمان بوده است و شما در پاسخ می گوئید تو از میهمانی خبر می دهی که من از آن بی اطلاعم!، یعنی آیا ممکن است کسی میهمان من باشد و من بی خبر و تو از آن آگاه باشی؟ سوم اینکه: خود شما هم در واقع در دل، ایمان به چنین چیزی ندارید، "تنها به یک سخن ظاهری تو خالی که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست قناعت کرده اید" (*أَمْ بَظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ*).

به همین دلیل این مشرکان هنگامی که در تنگناهای سخت زندگی قرار می گیرند به سراغ "الله" می روند چرا که در دل می دانند کاری از بتها ساخته نیست، همانگونه که خداوند حال آنها را به هنگامی که سوار کشتی می شوند و طوفان سخت آنها را احاطه می کند و تنها به خدا رو می آورند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت

چهارم اینکه: این مشرکان درک صحیح و درستی ندارند، و چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه اند، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیستند، و به همین دلیل به این گمراهی و ضلالت کشیده شده اند، "اینها مکر و توطئه هایشان در برابر پیامبر ص و مؤمنان و دروغ و تهمت و تزویرها در نظرشان (به خاطر ناپاکی درون) زینت داده شده است"، تا جایی که این موجودات بی ارزش و بی نام و نشان را شریک خدا دانسته اند (بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ).

"و کسی را که خدا گمراه سازد، هیچکس توانایی هدایت او را نخواهد داشت" (وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

بارها گفته ایم این ضلالت به معنی اجبار نیست، و مساله دل بخواهی و بی حساب نمی باشد، بلکه اضلال الهی به معنی عکس العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهیها می کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده، به خدا نسبت داده می شود.

*** و در آخرین آیه مورد بحث به مجازاتهای دردناک آنها در دنیا و آخرت که طبعاً شامل شکست و ناکامی و سیه روزی و آبروریزی و غیر آن می شود، اشاره کرده چنین می گوید: "برای آنها در زندگی دنیا مجازاتی است و مجازات آخرت سختتر و شدیدتر است" (لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ).

چرا که دائمی و همیشگی و جسمانی و روحانی و توأم با انواع ناراحتیها است:

و اگر گمان کنند راه فرار و وسیله دفاعی در برابر آن دارند، سخت در اشتباهند چرا که "هیچ چیز در برابر خداوند نمی تواند از آنها دفاع کند" (وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ).

اشاره

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

ترجمه:

۳۵- بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه های آن همیشگی و سایه هایش دائمی است، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند و سرانجام کافران، آتش است!

تفسیر:

با توجه به تناوب آیات این سوره در زمینه بیان توحید و معاد و سایر معارف اسلامی بار دیگر در این آیه سخن از معاد و مخصوصا از نعمتهای بهشتی و کیفرهای دوزخی به میان آمده است.

نخست می گوید: "مثل باغهای بهشت که به پرهیزگاران وعده داده شده است باغهایی است که آبهای جاری از زیر درختان آنها می گذرد" (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۱).

تعبیر به "مثل" شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمتهای سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم پس از مرگ فوق العاده کوچک است، قابل توصیف با هیچ بیانی نیست، تنها مثل و شبیحی از آن را می توان برای مردم این جهان ترسیم کرد، همانگونه که اگر بچه ای که در عالم جنین است، عقل و هوش می داشت، هرگز نمی شد نعمتهای این دنیا را برای او توضیح داد، جز با مثالهای ناقص و کمرنگ!

ص: ۲۳۰

۱ - ۱) در ترکیب این جمله در میان مفسران گفتگو است بعضی "مثل" را مبتدا دانسته اند و "تجری" را خبر آن، و بعضی "مثل" را مبتدا و خبر آن را محذوف دانسته و تقدیرش چنین است فیما نقص علیکم مثل الجنة: "از چیزهایی که برای شما بازگو می کنیم مثل بهشت است".

دومین وصف باغهای بهشت این است که "میوه های آن دائمی و همیشگی است" (أَكُلُوهَا دَائِمًا).

نه همچون میوه های این جهان که فصلی است و هر کدام در فصل خاصی آشکار می شود بلکه گاهی بر اثر آفت و بلا ممکن است در یک سال اصلاً نباشد، اما میوه های بهشتی نه آفتی دارد، و نه فصلی و موسمی است، بلکه همچون ایمان مؤمنان راستین دائم و پابرجا است.

و همچنین "سایه آنها نیز همیشگی است" (وَ ظِلُّهَا).

نه همچون سایه های درختان دنیا که ممکن است در آغاز صبح که آفتاب از یک سو می تابد سایه پرپشتی در سطح باغ باشد، اما به هنگام ظهر که آفتاب عمودی می تابد سایه ها کم می شود، و یا در فصل بهار و تابستان که درختان پر برگند وجود دارد و در فصل خزان و زمستان که درختان برهنه می شوند از بین می رود (البته نمونه های کوچکی از درختان همیشه بهار که همیشه میوه و گل می دهند در محیط دنیا در مناطقی که سرمای خزان و زمستان نیست دیده می شوند).

خلاصه، سایه های بهشتی همچون همه نعمتهایش جاودانی است و از این روشن می شود که باغهای بهشت خزان ندارند، و نیز از آن معلوم می شود که تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست، و الا- تعبیر به سایه در آنجا که شعاع نور نباشد مفهومی ندارد، و اینکه در آیه ۱۳ سوره دهر می خوانیم لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ممکن است اشاره به اعتدال هوا باشد چرا که سوزش آفتاب و همچنین سرمای سخت در بهشت نیست، نه اینکه اصلاً آفتاب نمی درخشد.

خاموش شدن کره آفتاب نیز دلیل از میان رفتن ابدی آن نیست، چرا که قرآن می گوید: در قیامت زمین و آسمان، تبدیل به زمین و آسمان دیگری (نوتر و وسیعتر) می شوند.

و اگر گفته شود جایی که آفتاب سوزندگی ندارد، سایه برای چیست؟

در پاسخ می گوئیم لطف سایه تنها به این نیست که از سوزش آفتاب جلوگیری کند بلکه رطوبت مطبوع متصاعد از برگها که توأم با اکسیژن نشاط بخش است لطافت و طراوت خاصی به سایه می دهد، و لذا هیچگاه سایه درخت همچون سایه سقف اطاق خشک و بی روح نیست.

و در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف سه گانه بهشت می گوید: "این است سرانجام پرهیزگاران ولی سرانجام کافران آتش است!" (تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ).

در این تعبیر زیبا، نعمتهای بهشتی با لطافت و به تفصیل بیان شده، اما در مورد دوزخیان در یک جمله کوتاه، و خشک و خشن می گوید عاقبت کارشان جهنم است!

[سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۶]

اشاره

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مآبِ (۳۶)

ترجمه:

۳۶- و آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل شده خوشحالند، و بعضی از احزاب (و گروه ها) قسمتی از آن را انکار می کنند، بگو من مامورم که الله را پرستم و شریکی برای او قائل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت (همگان) به سوی او است.

تفسیر:

خدا پرستان و احزاب!

در این آیه اشاره به عکس العمل متفاوت مردم در برابر نزول آیات قرآن شده است که افراد حقیقت جو و حق طلب چگونه در برابر آنچه بر پیامبر نازل می شد تسلیم و خوشحال بودند و معاندان و افراد لجوج به مخالفت برمی خاستند.

ص: ۲۳۲

نخست می گوید: "آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل می شود خوشحالند" (وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ).

با توجه به اینکه تعبیر " آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ " و شبیه آن در سراسر قرآن معمولاً به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده، شکی باقی نمی ماند که در اینجا نیز اشاره به آنها است، یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند، چرا که از یک سو آن را هماهنگ با نشانه هایی که در دست دارند می بینند و از سوی دیگر مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنها که آنان را به قید و بند کشیده، و از آزادی فکری و تکامل انسانی محروم داشته بودند.

و اینکه بعضی از مفسران بزرگ گفته اند منظور از الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ اصحاب و یاران محمد ص است، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که این تعبیر در باره مسلمانان معمول نیست، به علاوه با جمله بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ سازگار نمی باشد (۱).

و اینکه سوره رعد مکی است هیچ منافاتی با آنچه گفته شد ندارد، زیرا گر چه مرکز اصلی یهود، مدینه و خبیر، و مرکز اصلی مسیحیان، نجران و مانند آن بود، ولی بدون شک به مکه رفت و آمد داشتند و افکار و فرهنگ و معتقدات آنها، کم و بیش در مکه منعکس بود، و به همین دلیل مردم مکه به خاطر نشانه هایی که آنها از آخرین پیامبر الهی می دادند در انتظار ظهور چنین پیامبری بودند (داستان ورقه بن نوفل و امثال آن معروف است).

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز شواهدی بر این موضوع داریم که مؤمنان

ص: ۲۳۳

۱- ۱) چرا که لازمه این سخن آن است که "ما انزل الیک" همان "الکتاب" بوده باشد چون هر دو اشاره به قرآن است، در حالی که از قرینه مقابله استفاده می شود که منظور از "کتاب" غیر از "ما انزل الیک" است.

راستین از اهل کتاب از نزول آیات قرآن بر پیامبر ص خوشحال بودند، در آیه ۵۲ سوره قصص چنین می خوانیم الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ :

"آنهایی که پیش از آن کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده بودیم به این قرآن ایمان می آورند."

سپس اضافه می کند: "ولی جمعی از احزاب قسمتی از آیاتی را که بر تو نازل شده است انکار می کنند" (وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ).

منظور از این گروه همان جمعیت از یهود و نصاری بوده اند که تعصبات قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته، و به همین جهت قرآن از آنها به اهل کتاب تعبیر نکرده چرا که آنها تسلیم در برابر کتب آسمانی خودشان نیز نبودند، بلکه آنها در حقیقت "احزاب" و گروه هایی بودند که تنها خط حزبی خودشان را دنبال می کردند، این گروه آنچه را با سلیقه و میل و پیش داوری شان هماهنگ نبود منکر می شدند.

این احتمال نیز داده شده که "احزاب" اشاره به مشرکان بوده باشد چرا که در سوره احزاب نیز با همین تعبیر از آنها یاد شده است، آنها در حقیقت آئین و مذهبی نداشتند بلکه احزاب و گروه های پراکنده ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام آنها را متحد ساخته بود.

مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و بعضی دیگر از مفسران از ابن عباس چنین نقل کرده اند که آیه فوق اشاره به انکار بت پرستان نسبت به توصیف خداوند به صفت "رحمان" است که اهل کتاب مخصوصا یهود به خاطر آشنایی به این توصیف از وجود کلمه "رحمان" در آیات قرآن اظهار خوشحالی می کردند و مشرکان مکه که با این وصف، نا آشنا بودند، آن را به سخریه می گرفتند.

در پایان آیه به پیامبر ص دستور می دهد که به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن بلکه در خط اصیل و صراط مستقیم خود بایست و "بگو من تنها مامورم

که الله و خدای یگانه یکتا را بیرستم و هیچ شریکی برای او قائل نشوم، فقط به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من و همگان به سوی او است" (قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ).

اشاره به اینکه موحد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمانهای خدا هیچ خط و برنامه ای ندارد، او در برابر همه آنچه از سوی خدا نازل می گردد، تسلیم است و تبعض در میان آنها قائل نمی شود که آنچه را با میلش سازگار است بپذیرد و آنچه مخالف میل اوست انکار کند.

نکته:

ایمان و همبستگی های حزبی.

در آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند از مؤمنان راستین یهود و نصاری تعبیر به اهل کتاب کرده و از آنهایی که تابع تعصبات و هوسهای خویش بودند، تعبیر به احزاب، این منحصر به تاریخ صدر اسلام و قوم یهود و نصاری معاصر پیامبر ص نیست، همیشه، تفاوت میان مؤمنان حقیقی و مدعیان ایمان همین است که مؤمنان راستین، تسلیم محض در برابر فرمانهای حقند، و در میان آنها تفاوت و تبعیضی قائل نمی شوند، یعنی میل و خواست خود را تحت الشعاع آنها قرار می دهند، و نام اهل کتاب و اهل ایمان تنها شایسته آنها است.

اما آنها که مصداق "تُؤْمِنُ بِنِعْمِ اللَّهِ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضِ نِعْمِهِ" هستند، یعنی هر چه را با خط فکری و امیال شخصی و هوسهایشان هماهنگ است می پذیرند و هر چه را نیست انکار می کنند، یا هر چه به سودشان است قبول دارند و هر چه بر خلاف منافع شخصی آنهاست انکار می کنند، اینها نه مسلمانند و نه مؤمن راستین، بلکه احزابی هستند که مقاصد خود را در دین جستجو می کنند و لذا در تعلیمات اسلام و احکام آن همیشه تبعیض قائل می شوند.

ص: ۲۳۵

اشاره

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ مَا لَجَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰)

ترجمه:

۳۷- همانگونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم) بر تو نیز فرمان روشن و صریحی نازل کردیم، و اگر از هوسهای آنها-بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده-پیروی کنی هیچکس از تو در برابر خدا حمایت و جلوگیری نخواهد کرد.

۳۸- ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ رسولی نمی توانست (از پیش خود) معجزه ای بیاورد، مگر به فرمان خدا، هر زمانی کتابی دارد (و برای هر کاری موعدی مقرر است).

۳۹- خداوند هر چه را بخواهد "محو" و هر چه را بخواهد "اثبات" می کند، و "ام الكتاب" نزد او است.

۴۰- اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم، در هر حال تو فقط مامور ابلاغ هستی و حساب (آنها) بر ماست!

حوادث "قطعی" و "قابل تغییر".

این آیات هم چنان مسائل مربوط به نبوت را دنبال می کند.

در نخستین آیه می فرماید: "همانگونه که بر اهل کتاب و پیامبران پیشین کتاب آسمانی فرستادیم این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم در حالی که مشتمل بر احکام روشن و آشکار است" (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا).

"عربی" همانگونه که راغب در مفردات می گوید: به معنی سخن فصیح و روشن است (الفصیح البین من الکلام) و لذا هنگامی که گفته می شود "امراه عربیه" مفهومی است که از عفت و پاکدامنی خود آگاه باشد، سپس اضافه می کند قوله حُكْمًا عَرَبِيًّا قِيلَ معناه مفصحا يحق الحق و يبطل الباطل "اینکه خداوند فرموده حکما عربیا مفهومی است که سخنی است روشن و آشکار که حق را ثابت و باطل را روشن می سازد".

این احتمال نیز داده شده است که "عربی" در اینجا به معنی "شریف" است، چرا که این کلمه به همین معنی نیز در لغت آمده است.

و به این ترتیب منظور از توصیف قرآن به این صفت این است که احکامش واضح و آشکار و جای سوء استفاده و تعبیرهای مختلف ندارد.

و لذا دنبال همین تعبیر در آیات دیگری روی مساله استقامت و عدم اعوجاج و یا علم و آگاهی تکیه شده است، در آیه ۲۸ سوره زمر می خوانیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ: "این قرآنی است آشکار و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج" و در آیه ۳ سوره فصلت می خوانیم: كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ:

"این کتابی است که آیاتش تشریح شده و قرآنی است روشن و آشکار برای آنها که می خواهند بدانند" و به این ترتیب جمله قبل و بعد، در این آیه، تایید می کند

که منظور از عربیت، همان فصاحت و روشنی بیان و خالی بودن از پیچ و خم است.

این تعبیر در هفت سوره از سوره های قرآن آمده است، ولی در چند مورد نیز "لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ" یا مانند آن ذکر شده است که آن نیز ممکن است به همین معنی، یعنی روشنی بیان و خالی بودن از ابهام، بوده باشد.

البته در این مورد خاص ممکن است اشاره به زبان عربی نیز باشد، چرا که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود مبعوث می کرد، تا برای نخستین بار قوم و ملت خویش را هدایت کند، سپس دامنه این انقلاب را به نقاط دیگر گسترش دهد.

بعد با لحنی تهدیدآمیز و قاطع، پیامبر ص را مخاطب ساخته، می گوید:

"اگر از هوا و هوسهای آنها بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار شد پیروی کنی به کیفر الهی مجازات خواهی شد و هیچکس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت" (وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ).

گر چه احتمال انحراف، مسلما در پیامبر ص با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر اولاً روشن می سازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد، و حتی اگر پیامبر، مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت او است، ثانیاً تأکیدی است برای دیگران، زیرا جایی که پیامبر ص در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به خط باطل، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد حساب دیگران آشکار است، این درست به آن میماند که شخصی فرزند درستکار خود را مخاطب می سازد و می گوید:

"اگر دست از پا خطا کنی مجازات می کنم تا دیگران حساب خویش را برسند".

این نکته نیز لازم به یادآوری است که "ولی" (سرپرست و حافظ) و "واق" (نگهدارنده) گر چه از نظر معنی شبیهند ولی این تفاوت را دارند که یکی جنبه اثباتی را بیان می کند و دیگری جنبه نفی را، یکی به معنی نصرت و یاری

است و دیگری به معنی دفاع و نگهداری.

*** آیه بعد در حقیقت پاسخی است به ایرادات مختلفی که دشمنان پیامبر ص داشتند:

از جمله اینکه: گروهی می گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد، و همسر اختیار کند و فرزندان داشته باشد، آیه فوق به آنها پاسخ می گوید:

"این امر تازه ای نیست ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم" (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً) (۱).

ایراد آنها نشان می دهد که یا از تاریخ انبیاء بی خبرند و یا خود را به نادانی و بی خبری می زنند، و گرنه این ایراد را نمی کردند.

دیگر اینکه آنها انتظار دارند که هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند و هر چه هوا و هوسشان اقتضا می کند انجام دهی (چه ایمان بیاورند یا نیاورند) ولی آنها باید بدانند: "هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای جز به فرمان خداوند بیاورد" (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

سومین ایراد این بود که چرا پیامبر اسلام ص آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته، مگر نه این است که اینها کتب آسمانی است و از طرف خدا نازل شده؟ مگر ممکن است خداوند فرمان خود را نقض کند؟ (این ایراد مخصوصا با آنچه از یهود معروف است که معتقد به عدم امکان نسخ احکام بودند کاملا هماهنگ است).

ص: ۲۳۹

۱-۱) بعضی از مفسرین شان نزولی برای آیه فوق ذکر کرده و گفته اند پاسخی است به ایراد کسانی که به تعدد همسران پیامبر ایراد می گرفتند در حالی که سوره رعد ظاهرا مکی است و در مکه تعدد همسر مطرح نبود.

آیه فوق در آخرین جمله خود به آنها پاسخ می گوید که "برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده" (تا بشریت به مرحله بلوغ نهایی برسد و آخرین فرمان صادر شود) (لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ).

بنا بر این جای تعجب نیست که یک روز تورات را نازل کند، و روز دیگر انجیل را، و سپس قرآن را، چرا که بشریت در زندگی متحول و متکامل خود، نیاز به برنامه های متفاوت و گوناگونی دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ پاسخی بوده باشد به ایراد کسانی که می گفتند: اگر پیامبر راست می گوید چرا مجازات و عذاب الهی، مخالفانش را از پای در نمی آورد، قرآن به آنها پاسخ می دهد که هر چیزی زمانی دارد و بی حساب و کتاب نیست، زمان مجازات نیز به موقع فرا می رسد. (۱)

*** آیه بعد به منزله تاکید و استدلالی است بر آنچه در ذیل آیه قبل گفته شد و آن اینکه هر حادثه و هر حکم و فرمانی، زمان معینی دارد که گفته اند: ان الامور مرهونه باوقاتها و اگر می بینی بعضی از کتب آسمانی جای بعض دیگر را می گیرند به خاطر آنست که "خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند همانگونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش اموری را اثبات می نماید، و کتاب اصلی و ام الكتاب نزد او است" (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ).

*** سرانجام به عنوان تاکید بیشتر در مورد مجازاتهایی که پیامبر ص وعده می داد و آنها انتظارش را می کشیدند و حتی ایراد می کردند که چرا این وعده های

ص: ۲۴۰

۱- ۱) البته مطابق این معنی باید-همانگونه که بعضی از مفسران گفته اند-قائل به تقدیم و تاخیر در جمله فوق شد و گفت در تقدیر "لکل کتاب اجل" بوده است (دقت کنید).

تو عملی نمی شود، می فرماید: "و اگر پاره ای از آنچه را به آنها وعده داده ایم (از پیروزی تو و شکست آنها و رهایی پیروان تو و اسارت پیروان آنها در دوران حیاتت به تو نشان دهیم و یا ترا پیش از آنکه این وعده ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت است و وظیفه ما گرفتن حساب از آنهاست" (وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ).

به دو نکته مهم توجه فرمائید:

اشاره

۱- لوح محو و اثبات و ام الكتاب.

گر چه جمله "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ..." در آیات فوق در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و آن اینکه:

تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن اشاره به **أُمُّ الْكِتَابِ** "کتاب مادر" شده است) و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر "مشروط" است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می شود.

گاهی نیز از این دو، تعبیر به "لوح محفوظ" و "لوح محو و اثبات" می شود، گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچوجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و بجای آن چیز دیگری نوشته شود.

و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می گیریم مثلاً سم کشنده ای را که مقتضای طبیعتش نبود کردن یک انسان

ص: ۲۴۱

است مورد توجه قرار می دهیم و می گوئیم هر کس آن را بخورد میمیرد، بی خبر از اینکه این سم یک "ضد سم" هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می کند(البته ممکن است بی خبر هم نباشیم اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضد سم بگوئیم).

ملاحظه می کنید در اینجا این حادثه یعنی "مرگ" به خاطر خوردن سم "جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن "لوح محو و اثبات" است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد.

ولی اگر حادثه را با علت تامه اش، یعنی وجود مقتضی، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع، در نظر بگیریم(در مثال بالا، سم را با نخوردن ضد سم توأم در نظر بگیریم) در اینجا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام الکتاب است، و هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد.

این سخن را به نوع دیگر می توان بیان کرد و آن اینکه علم خداوند دارای دو مرحله است "علم به مقتضیات و علل ناقصه" و "علم به علل تامه" آنچه مربوط به مرحله دوم است، تعبیر از آن ام الکتاب و لوح محفوظ می شود و آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می گردد(و گر نه لوحی در گوشه ای از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند).

و از اینجا به سؤالات بسیاری که از مطالعه در منابع اسلامی به وجود می آید پاسخ گفته می شود: زیرا گاهی در روایات و یا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم:

فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می شود، اما ما گاهی چنان نتیجه ای را در آن نمی بینیم.

این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرائط و یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع، تحقق نیافته است.

و نیز روایات بسیاری که در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده با توجه به توضیح بالا کاملاً حل می شود که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً می آوریم:

۱- از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که از پیامبر خدا ص درباره آیه فوق سؤال کرد، پیامبر فرمود:

لاقرن عینیک بتفسیرها و لاقرن عین امتی بعدی بتفسیرها، الصدقه علی وجهها و بر الوالدین و اصطناع المعروف یحول الشقاء سعاده، و یزید فی العمر، و یقی مصارع السوء: "من چشمان تو را به تفسیر این آیه روشن میسازم و همچنین چشمان امت را بعد از من، کمک به نیازمندان هر گاه به صورت صحیح انجام گیرد و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند، و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می نماید" (۱).

اشاره به اینکه سعادت و شقاوت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست، حتی اگر انسان کارهایی انجام داده باشد که در صف اشقیاء قرار گیرد، اما می تواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکیها و مخصوصاً کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد، چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است، نه ام الكتاب.

باید توجه داشت که آنچه در حدیث فوق آمده، قسمتی از مفهوم آیه است که به عنوان یک مثال روشن بیان شده است.

۲- از امام باقر ع چنین نقل شده که فرمود:

□
من الامور امور محتومه کائنه لا- محاله، و من الامور امور موقوفه عند الله، یقدم فیها ما یشاء و یمحو ما یشاء و یشاء منها ما یشاء...: "قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند مقدم

ص: ۲۴۳

می دارد و هر کدام را اراده کند محو می کند، و هر کدام را اراده کند اثبات می نماید" (۱).

و نیز از امام علی بن الحسین زین العابدین ع می خوانیم که می فرمود:

لولا آیه فی کتاب اللّٰه لحدثتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیامه، فقلت له ایه آیه فقال قال اللّٰه، یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ "اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می دادم، روایت کننده حدیث می گوید عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: خداوند می فرماید یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ " (۲).

و این حدیث دلیل بر آن است که حد اقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین، نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است، و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بدانند به بندگان خاصش تعلیم می کند.

در دعاهای شبهای ماه مبارک رمضان نیز کراراً می خوانیم و ان کنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء: "اگر من از شقاوتمندانم مرا از آنها حذف کن و در سعادتندان بنویس (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت کن).

و به هر حال "محو و اثبات" به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هر گونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرائط یا وجود موانع شامل می شود و اینکه بعضی از مفسران انگشت روی یک مصداق خاص گذارده اند و مثلاً گفته اند این جمله اشاره به مساله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرائط و مانند آن است صحیح به نظر نمی رسد مگر اینکه منظور بیان یک مصداق باشد.

ص: ۲۴۴

۱-۱) المیزان جلد ۱۱ صفحه ۴۱۹.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۱۲.

یکی از بحثهای جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده بحث در مساله "بدا" است.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مورد بحث می گوید: "شیعه معتقدند که "بدا" بر خدا جایز است و حقیقت بدا نزد آنها این است که شخص چیزی را معتقد باشد و سپس ظاهر شود که واقع بر خلاف اعتقاد او است و برای اثبات این مطلب به آیه $يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ تَمَسِّكُ$ بسته اند. سپس فخر رازی اضافه می کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است."

متأسفانه عدم آگاهی از عقیده شیعه در زمینه مساله بداء، سبب شده است که بسیاری از برادران اهل تسنن اینگونه نسبتهای ناروا را به شیعه بدهند، توضیح اینکه:

"بداء" در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است، و به معنی پشیمانی نیز آمده، زیرا شخصی که پشیمان می شود حتماً مطلب تازه ای برای او پیدا می شود.

بدون شک "بداء" به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانایی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولاً این سخن کفر صریح و زننده ای است، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است، و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را درباره ذات مقدس خدا بدهند.

آنچه شیعه از معنی "بداء" اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت ع آمده

\square
ما عرف الله حق معرفته من لم يعرفه

بالبداء: "آن کس که خدا را با "بداء" نشناسد او را درست نشناخته است" این است که:

بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می کنیم که حادثه ای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه ای به یکی از پیامبران خبر داده شده، در حالی که بعداً می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می گوئیم "بداء" حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می دیدیم و تحقق آن را قطعی می پنداشتیم خلاف آن ظاهر شد.

ریشه و علت اصلی این معنی همانست که در بحث قبل گفته شد و آن اینکه گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است، و شرائط و موانع را نمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم، و بعد که به فقدان شرط، یا وجود برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می شویم.

همچنین گاه پیامبر یا امام از "لوح محو و اثبات" آگاهی می یابد که طبعاً قابل تغییر و دگرگونی است، و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرائط تحقق نمی پذیرد.

برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه ای بین "نسخ" و "بداء" به عمل آید: می دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم بوسیله شخص پیامبر ص اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم).

این در حقیقت یک نوع "بداء" است، ولی معمولاً در امور تشریحی و قوانین و احکام نام "نسخ" بر آن می گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی "بداء" می نامند.

به همین جهت گاهی گفته می شود "نسخ در احکام یک نوع بداء است، و بداء در امور تکوینی یک نوع نسخ است".

آیا هیچکس می تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی گذارد و یا اینکه تحت تاثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت ع قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقائد شیعه را در کتابهای خود شیعه نمی دهد، عجب اینکه فخر رازی با اینکه مساله "بداء" را در مورد شیعه در ذیل آیه **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ** آورده است، هیچ توجه نکرده که بداء چیزی جز همین "محو و اثبات" نیست، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به "بداء" هستند.

*** اجازه بدهید از نمونه هایی که همه آن را پذیرفته اند یاد کنیم:

۱- در داستان "یونس" می خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی دید و مستحق عذاب می دانست آنان را ترک گفت، اما ناگهان (بدا واقع شد) یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه هایش ظاهر شده بود برطرف شد (**فَلَوْلَا كَانَتْ قُوَّتُهُ آمَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ**) (یونس آیه ۹۸).

۲- در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح ع درباره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف میمیرد، ولی عروس بر خلاف پیش بینی مسیح ع سالم ماند!، هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقه ای در این راه داده اید؟ گفتند: آری، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می کند! (۱).

ص: ۲۴۷

در حقیقت روح پاک مسیح بر اثر ارتباط با لوح محو و اثبات، از حدوث چنین واقعه ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به اینکه مانعی همچون "صدقه" بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد نتیجه چیز دیگر شد.

۳- در داستان ابراهیم قهرمان بت شکن در قرآن می خوانیم که او مامور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این ماموریت، فرزندش را به قربانگاه برد، اما هنگامی که آمادگی خود را نشان داد "بداء" روی داد و آشکار شد که این امر یک امر امتحانی بوده است، تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.

۴- در سرگذشت موسی ع نیز میخوانیم که او نخست مامور شده بود که سی روز قوم خود را ترک گوید و به وعده گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعدا این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که فائده این بداءها چیست؟ پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهرا پیچیده نیست، چرا که گاهی مسائل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت، و یا تاثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تاثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک، و مانند اینها، ایجاب می کند که صحنه حوادث آینده قبلا طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرائط طور دیگر، تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است، و با تغییر مسیر و روش قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بداء است (دقت کنید).

و اگر می خوانیم کسی که خدا را به بداء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

□ □
ما بعث الله عز و جل نبیا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودیه، و خلع الانداد، و ان الله یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء:
"خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه این سه پیمان را از آنها گرفت: اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هر گونه شرک، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم می دارد و هر چه را بخواهد تاخیر می اندازد" (۱).

در حقیقت اولین پیمان، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرک. و سومین پیمان مربوط به مساله بداء است که نتیجه اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرائط می تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.

آخرین سخن اینکه روی جهات فوق دانشمندان شیعه گفته اند هنگامی که "بداء" به خداوند نسبت داده می شود بمعنی "ابداء" است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلا ظاهر نبود و پیش بینی نمی شد.

و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می گردد یا از چیزی با خبر می شود که قبلا نمی دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی ترین تهمتها است.

لذا از امامان نقل شده است که فرمودند:

□
من زعم ان الله عز و جل یبدو له فی شیء لم یعلمه امس فابرتوا منه: "کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می شود که دیروز نمی دانست از او تنفر و بیزاری بجوئید" (۲).

ص: ۲۴۹

۱- ۱) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۱۴- سفینه البحار جلد اول صفحه ۶۱.

۲- ۲) سفینه البحار جلد اول صفحه ۶۱.

اشاره

أَوَلَمْ يَهَوِّاْ أَنَّا نَأْتِي الْبَارِئَةَ نَنْقُضُ بِهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۗ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا يُعْقَبُ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

ترجمه:

۴۱- آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین کم می کنیم (جامعه ها، تمدن ها، دانشمندان تدریجا از میان می روند) و خداوند حکومت می کند و هیچکس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست، و او سریع الحساب است.

۴۲- کسانی که پیش از آنها طرحها و نقشه ها کشیدند ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست از کار هر کس آگاه است و به زودی کفار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست! ۴۳- آنها که کافر شدند می گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.

تفسیر:

اشاره

انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند.

از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر ص بود در این آیات نیز همان بحث تعقیب شده است: و هدف این است که با هشدار و استدلال و خلاصه از طرق مختلف آنها را بر سر عقل آورده و به تفکر و سپس اصلاح وضع

خویش وا دارد.

نخست می گوید: "این مغروران لجوج آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف و جوانب زمین کم می کنیم؟" (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

روشن است که منظور از زمین در اینجا "اهل زمین" است، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن‌ها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکش تر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند، و حتی دانشمندان و بزرگان و علمایی که قوام زمین به آنها بود آنها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

آیا این قانون عمومی حیات که درباره افراد، و کل جامعه های بشری و کوچک و بزرگ جاری و ساری است، برای بیدار شدن آنها کافی نیست، که این چند روز زندگی را ابدی نشمرند و به غفلت بر گزار نکنند؟! سپس اضافه می کند: "حکومت و فرمان از آن خداست و هیچکس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست" (وَاللَّهُ يَخُكُّمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ).

"و او سریع الحساب است" (وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

بنا بر این از یک طرف قانون "فنا" را در پیشانی همه افراد و ملتها نوشته و از سوی دیگر کسی را توانایی این نیست که این فرمان یا سایر فرمانهای او را تغییری دهد، و از سوی سوم با سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند و به این ترتیب پاداش کیفر او قطعی است.

در روایات متعددی که در تفسیر "برهان" و "نور الثقلین" و سایر تفاسیر:

و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق ع چنین نقل می کند:

نقصها بذهاب علمائها، و فقهائها و خیارها: "ما از زمین می کاهیم با از میان

که با توطئه ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته اند بلکه "آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه ها و مکرها داشتند" (وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اما نقشه هایشان نقش بر آب و توطئه هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که او از همه کس به این مسائل آگاهتر است، بلکه "تمام طرحها و نقشه ها از آن خدا است" (فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا).

او است که از کار و بار هر کس آگاه است و "می داند هر کسی چه کاری می کند" (يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ).

و سپس با لحنی تهدید گونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می دارد و می گوید:

"کافران بزودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست"؟ (وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُنْبَى الدَّارِ).

*** در آخرین آیه مورد بحث (همانگونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده) با تاکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن، سوره رعد را پایان می دهد، و می گوید: "این کافران می گویند تو پیامبر نیستی" (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا).

هر روز بهانه ای می تراشند، هر زمان تقاضای معجزه ای دارند و آخر کار هم باز می گویند تو پیامبر نیستی! در پاسخ آنها بگو "همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است!" (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ).

هم خدا می داند که من فرستاده اویم، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند، آنها نیز به خوبی می دانند که این کتاب ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و جز از سوی خدای بزرگ امکان ندارد نازل

شده باشد، و این تأکیدی است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه های مختلف که ما شرح آن را در جاهای دیگر مخصوصاً در کتاب "قرآن و آخرین پیامبر" داده ایم.

بنا بر آنچه در بالا گفتیم منظور از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، آگاهان از محتوای قرآن مجید است.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به دانشمندان اهل کتاب باشد، همانها که نشانه های پیامبر اسلام ص را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند، و از روی علاقه و آگاهی به او ایمان آوردند.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب ع و ائمه هدی است، که در تفسیر نور الثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده.

این روایات دلیل بر انحصار نیست و همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است و در هر حال تفسیر اول را که ما انتخاب کردیم تایید می کند.

سزاوار است در اینجا سخن را با روایتی که از پیامبر ص نقل شده پایان دهیم.

ابو سعید خدری می گوید از پیامبر درباره قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ (که در داستان سلیمان وارد شده است) سؤال کردم فرمود:

ذَاكَ وَصِيَّيْهِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ: "او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود" عرض کردم قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ از چه کسی سخن می گوید و اشاره به کیست فرمود:

ذَاكَ اَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: "او برادرم علی بن ابی طالب است" (۱)!

ص: ۲۵۴

***پروردگارا درهای رحمت را بر ما بگشا و از علم کتابت به ما ارزانی دار.

بار الها! آن چنان در پرتو آگاهی به قرآن قلب ما را روشن و فکر ما را توانا کن که از تو، به غیر تو نپردازیم و هیچ چیز را به خواست تو مقدم نشمریم و در تنگنای اغراض شخصی و تنگ نظری ها و خودبینی ها گرفتار نشویم و در میان بندگان تفرقه نیندازیم و انقلاب اسلامی خود را به پرتگاه خطر نکشانیم و مصالح اسلام و قرآن و ملت مسلمان را بر همه چیز مقدم بشمریم.

خداوندا! آنها که این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را که حکام ظالم عراق به تحریک دشمنان اسلام بر ما تحمیل کرده اند از خواب غفلت بیدار کن و اگر بیدار شدنی نیستند نابودشان فرما و به ما آن آگاهی در پرتو کتابت معرفی کن که برای پیروزی بر دشمنان حق و عدالت از همه وسائل مشروع و ممکن استفاده کنیم- آمین یا رب العالمین.

"پایان سوره رعد"

ص: ۲۵۵

(۱۴) سوره ابراهیم دارای ۵۲ آیه است که در مکه نازل شده (به استثنای آیات ۲۸ و ۲۹ که طبق گفته بسیاری از مفسران در مدینه در باره کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیده است)

اشاره

ص: ۲۵۷

چنان که از نام سوره پیدا است، قسمتی از آن درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.

بخش دیگری از این سوره اشاره به تاریخ انبیای پیشین همچون نوح، موسی، و قوم عاد و ثمود، و درسهای عبرتی که در آنها نهفته است می باشد.

مجموعه اینها بحثهای فراوانی را که در این سوره در زمینه موعظه و اندرز و بشارت و انذار نازل گردیده تکمیل می نماید.

و همانگونه که در غالب "سوره های مکی" می خوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از "مبدء" و "معاد" است، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا می کند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.

خلاصه این سوره مجموعه ای است از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشتهای عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی.

فضیلت این سوره

از پیامبر اکرم ص نقل شده است که فرمود: من قرء سوره ابراهیم و الحجر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم یعبدها: "کسی که سوره "ابراهیم" و "حجر" را بخواند، خداوند به تعداد هر یک از آنها که بت می پرستیدند و آنها که بت نمی پرستیدند، ده حسنه به او می بخشد" ۱. همانگونه که بارها گفته ایم پاداشهایی که درباره تلاوت سوره های قرآن وارد شده پاداشی است در برابر خواندن توأم با اندیشه و سپس عمل، و از آنجا که در این سوره و همچنین سوره حجر، بحث از توحید و شرک و شاخه ها و فروع آن به میان آمده مسلما توجه و عمل به محتوای آنها چنان فضیلتی را نیز در بر خواهد داشت، یعنی آدمی را به رنگ خود درمی آورد و شایسته چنان مقام و پاداشی می کند.

چنان که از نام سوره پیدا است، قسمتی از آن درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.

بخش دیگری از این سوره اشاره به تاریخ انبیای پیشین همچون نوح، موسی، و قوم عاد و ثمود، و درسهای عبرتی که در آنها نهفته است می باشد.

مجموعه اینها بحثهای فراوانی را که در این سوره در زمینه موعظه و اندرز و بشارت و انداز نازل گردیده تکمیل می نماید.

و همانگونه که در غالب "سوره های مکی" می خوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از "مبدء" و "معاد" است، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا می کند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.

خلاصه این سوره مجموعه ای است از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشتهای عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی.

فضیلت این سوره

از پیامبر اکرم ص نقل شده است که فرمود: من قرء سوره ابراهیم و الحجر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم یعبدها: "کسی که سوره "ابراهیم" و "حجر" را بخواند، خداوند به تعداد هر یک از آنها که بت می پرستیدند و آنها که بت نمی پرستیدند، ده حسنه به او می بخشد" ۱. همانگونه که بارها گفته ایم پادشاهی که درباره تلاوت سوره های قرآن وارد شده پاداشی است در برابر خواندن توأم با اندیشه و سپس عمل، و از آنجا که در این سوره و همچنین سوره حجر، بحث از توحید و شرک و شاخه ها و فروع آن به میان آمده مسلماً توجه و عمل به محتوای آنها چنان فضیلتی را نیز در بر خواهد داشت، یعنی آدمی را به رنگ خود درمی آورد و شایسته چنان مقام و پاداشی می کند.

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر-كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-الر-این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیهای (شُرک و ظلم و طغیان) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

۲-همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است، وای بر کافران از مجازات شدید.

۳-همانها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و (مردم را) از راه الله باز می دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند آنها در گمراهی دوری هستند!

بیرون آمدن از ظلمتها به نور!

این سوره همانند بعضی دیگر از سوره های قرآن با حروف مقطعه (الر) شروع شده است که تفسیر آن را در آغاز سوره های بقره، آل عمران، و اعراف بیان کردیم، و نکته ای که تذکر آن را در اینجا لازم می دانیم این است که از ۲۹ مورد از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز شده است درست در ۲۴ مورد از آنها بلافاصله سخن از قرآن مجید به میان آمده است که نشان می دهد پیوندی میان این دو یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است، و ممکن است این پیوند همان باشد که در آغاز سوره بقره گفتیم، خداوند می خواهد با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همه انسانها را به عهده دارد از مواد ساده ای به نام "حروف الفبا" تشکیل یافته و این نشانه اهمیت این اعجاز است، که برترین پدیده را از ساده ترین پدیده به وجود آورده!

به هر حال بعد از ذکر حروف الف لام راء، می فرماید "این کتابی است که بر تو نازل کردیم به این منظور که مردم را از گمراهیها به سوی نور خارج کنی" (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

در حقیقت تمام هدفهای تربیتی و انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین یک جمله جمع است: "بیرون ساختن از ظلمتها به نور!" از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت.

جالب اینکه "ظلمت" در اینجا (مانند بعضی دیگر از سوره های قرآن

به صورت جمع آمده و "نور" به صورت مفرد، اشاره به اینکه، همه نیکبها و پاکبها و ایمان و تقوا و فضیلت در پرتو نور توحید یک حالت وحدت و یگانگی بخود میگیرند و همه با یکدیگر مربوطند و متحد و در پرتو آن یک جامعه واحد و یک پارچه و پاک از هر نظر ساخته می شود.

اما ظلمت همه جا مایه پراکندگی و تفرقه صفوف است، ستمگران، بدکاران و آلودگان به گناه و منحرف حتی در مسیرهای انحرافی خود غالباً وحدت ندارند و با هم در حال جنگند.

و از آنجا که سرچشمه همه نیکبها، ذات پاک خداست، و شرط اساسی درک توحید، توجه به همین واقعیت است بلافاصله اضافه می کند: "همه اینها به اذن پروردگارشان (پروردگار مردم) می باشد" (يَا ذُنِ رَبِّهِمْ).

سپس برای توضیح و تبیین بیشتر که منظور از این نور چیست، می فرماید:

"به سوی راه خداوند عزیز و حمید" (إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) (۱).

خداوندی که عزتش دلیل قدرت او است، چرا که هیچکس توانایی غلبه بر او را ندارد، و حمید بودنش نشانه مواهب و نعمتهای بی پایان او می باشد، چرا که حمد و ستایش همیشه در برابر نعمتها و موهبتها و زیباییها است.

*** در آیه بعد به عنوان معرفی خداوند، درسی از توحید بیان کرده می گوید:

"همان خداوندی که آنچه در آسمان و زمین است از آن او است" (اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (۲).

ص: ۲۶۳

-
- ۱-۱) إِلَى صِرَاطِ... در واقع بدل است از إِلَى النُّورِ که نتیجه اش این می شود منظور از هدایت به سوی نور همان هدایت به صراط عزیز حمید است. ضمناً كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ خَبْرٌ است برای مبتدای محذوف و در اصل هذا كتاب انزلناه بوده است.
- ۲-۲) اللَّهُ به کسر بدل از عزیز و حمید که در آیه قبل آمده است می باشد.

چرا همه چیز از آن او است، چون آفریننده همه موجودات او است، و به همین دلیل، هم قادر و عزیز است و هم نعمت بخشنده و حمید.

و در پایان آیه توجه به مسأله معاد (بعد از توجه به مبدء) می دهد، و می گوید: "وای بر کافران از عذاب شدید، رستاخیز" (وَ وَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).

*** و در آیه بعد بلافاصله کافران را معرفی می کند و با ذکر سه قسمت از صفات آنها وضعشان را کاملاً مشخص می سازد بطوری که هر کس در اولین برخورد بتواند آنها را بشناسد نخست می گوید "آنها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی آخرت مقدم می شمردند" (الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ) (۱).

و به خاطر همین روحیه، ایمان و حق و عدالت و شرف و آزادی و سربلندی را که از ویژگیهای علاقه مندان زندگی جهان دیگر است فدای منافع پست و شهوات و هوسهای خود می سازند.

سپس می گوید: آنها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند: "آنها مردم را از راه خدا باز می دارند" (وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

در حقیقت آنها در برابر راه (الله) که راه فطرت است، و انسان می تواند با پای خود آن را ببیماید سد و مانع های گوناگون ایجاد می کنند، هوسها را

ص: ۲۶۴

۱- ۱) راغب در مفردات گوید معنی استحب الکفر علی الایمان آن است که کفر را بر ایمان مقدم بشمرند و حقیقت استحباب این است که انسان تلاش در محبت چیزی کند و هر گاه این کلمه با علی متعدی شود معنی مقدم داشتن را می بخشد، مانند
أَمَّا تَمُودُ فَهَدَىٰ نَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ .

زینت می دهند، مردم را تشویق به گناه می نمایند، و از درستی و پاکی می ترسانند.

ولی کار آنها تنها ایجاد سد و مانع در راه الله نیست، بلکه علاوه بر آن "سعی می کنند آن را دگرگون نشان دهند" (وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا).

در واقع آنها با تمام قوا می کوشند دیگران را هم‌رنگ خود و هم مسلک خویش سازند به همین دلیل سعی دارند راه مستقیم الهی را کج کنند، و با افزودن خرافات، و انواع تحریفها، و ابداع سنتهای زشت و کثیف به این هدف برسند.

روشن است "این افراد با داشتن این صفات و اعمال در گمراهی بسیار دوری هستند" (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

همان گمراهی که بازگشتشان به راه حق بر اثر بعد و دوری مسافت به آسانی امکان پذیر نیست ولی اینها همه محصول اعمال خود آنها است!

نکته ها:

اشاره

۱- تشبیه ایمان و راه خدا، به نور

با توجه به اینکه "نور" لطیفترین موجود جهان ماده است، و سرعت سیر آن بالاترین سرعتها و برکت و آثار آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است، به طوری که می توان گفت: سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است روشن می شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به آن، تا چه اندازه پر معنی است.

نور مایه جمعیت، و ظلمت عامل پراکندگی است، نور نشانه زندگی و ظلمت نشانه مرگ است.

و به همین دلیل در قرآن مجید امور بسیار پر ارزش به نور تشبیه شده است.

از جمله عمل صالح است: يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ

ص: ۲۶۵

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ: "روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان از پیش رو و سمت راست آنها حرکت می کند" (حدید-۱۲).

ایمان و توحید مانند الله وِلِيِّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: "خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند که آنها را از ظلمتها به نور هدایت می کند" (بقره-۲۵۷).

و نیز قرآن تشبیه به نور شده است آنجا که می فرماید فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَّوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:

"آنها که ایمان به پیامبر آوردند و او را گرامی داشتند و یاری کردند و از نوری که بر او نازل شده است پیروی کردند آنها رستگارانند" (اعراف-۱۵۷) و نیز آئین خدا و دین الهی به این موجود پر برکت تشبیه گردیده، مانند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...: "آنها می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند" (توبه-۳۲).

و از همه بالا-تر از ذات پاک خداوند که برترین و والا-ترین وجود است بلکه هستی همگی پرتوی از وجود مقدس او است تعبیر به نور شده است آنجا که می خوانیم: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: "خداوند نور آسمانها و زمین است" (نور-۳۵).

و از آنجا که همه این امور به یک واقعیت باز می گردند چرا که همه پرتوهایی از الله، و ایمان به او، و گفته او، و راه او، می باشند این کلمه در این موارد به صورت مفرد آمده است، به عکس ظلمات که همه جا عامل تفرقه و پراکندگی است و لذا به صورت جمع که نشانه تعدد و تکثر است ذکر شده.

و از آنجا که ایمان به خدا و گام نهادن در طریق او، هم باعث حرکت است و هم موجب بیداری، و هم عامل اجتماع و وحدت و هم وسیله ترقی و پیشرفت، این تشبیه از هر نظر رسا و پر محتوا و آموزنده است.

***۲- تعبیر به "لتخرج" در آیه نخست در واقع به دو نکته اشاره می کند:

نخست اینکه قرآن مجید گرچه کتاب هدایت و نجات بشر است ولی نیاز به مجری و پیاده کننده دارد، باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیله آن گمگشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند، بنا بر این حتی قرآن هم با آن عظمت بدون وجود رهبر و راهنما و مجری و پیاده کننده حل همه مشکلات را نخواهد کرد.

دیگر اینکه تعبیر به خارج ساختن در واقع دلیل بر حرکت دادن توأم با دگرگونی و تحول است، گویی مردم بی ایمان در یک جو و محیط بسته و تاریک قرار دارند و پیامبر و رهبر دست آنها را می گیرد و به جو وسیعتر و روشن وارد می سازد.

***۳- جالب توجه اینکه آغاز این سوره با مساله هدایت "مردم" از ظلمات به نور شروع شده و پایان آن هم با مساله ابلاغ و انذار "مردم" ختم گردیده است، و این نشان می دهد که هدف اصلی در هر حال خود مردم و سرنوشت آنها و هدایت آنهاست، و در واقع ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی نیز همه برای وصول به همین هدف است.

ص: ۲۶۷

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسَيِّتُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

ترجمه:

۴- ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند، و او توانا و حکیم است.

۵- ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به نور بیرون آر، و ایام الله را به آنها متذکر شو، در این، نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

۶- و بخاطر بیاور هنگامی را که موسی به قومش گفت نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید، همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند، و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان بود.

۷- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است!.

روزهای حساس زندگی

در آیات گذشته سخن از قرآن مجید و اثرات حیاتبخش آن بود، در نخستین آیه مورد بحث نیز همین موضوع در بعد خاصی تعقیب شده و آن وحدت لسان پیامبران و کتب آسمانی آنها با زبان نخستین قومی است که مبعوث به سوی آنها شده اند.

می فرماید: "ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش" (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ).

زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان آنها برخاسته اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی وسیله پیامبران بر آنها می تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می شدند، بنا بر این پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید "تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد" (لِيُبَيِّنَ لَهُمْ).

در حقیقت در این جمله اشاره ای به این نکته نیز هست که دعوت پیامبران معمولاً از طریق یک اثر مرموز و ناشناخته در قلوب پیروانشان منعکس نمی شد، بلکه از طریق تبیین و روشنگری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رایج صورت می گرفته است.

سپس اضافه می کند بعد از تبیین دعوت الهی برای آنها "خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید" (فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

اشاره به اینکه هدایت و ضلالت در نهایت امر، کار پیامبران نیست، کار آنها ابلاغ و تبیین است، این خدا است که راهنمایی و هدایت واقعی بندگانش را در دست دارد.

ولی برای اینکه تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است، بلافاصله اضافه می کند: "او عزیز حکیم است" (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) به مقتضای عزت و قدرتش، بر هر چیز تواناست، و هیچکس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست، اما به مقتضای حکمتش بی جهت و بی دلیل کسی را هدایت و یا کسی را گمراه نمی سازد، بلکه گامهای نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آنها می تابد همانگونه که در سوره عنکبوت آیه ۶۹ که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: "آنها که در راه ما مجاهده کردند بطور قطع آنها را هدایت به راههای خویش خواهیم کرد".

همچنین آنها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده اند، از فیض هدایت محروم، و در وادی ضلالت، گمراه می شوند، همانگونه که می فرماید: كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ: "این چنین خداوند گمراه می کند هر اسرافکار آلوده به شک و تردید را" (غافر-۳۴).

و نیز می فرماید: وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ: "خداوند با آن گمراه نمی کند مگر فاسقین را" (بقره-۲۶).

و نیز می فرماید: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ: "خداوند ستمگران را گمراه می سازد" (ابراهیم-۲۷).

و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت بدست خود ماست.

*** در آیه بعد به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوتهای عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمتها به نور اشاره کرده می فرماید: "ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که

قوم خودت را از ظلمات به نور هدایت کن (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۱).

همانگونه که در نخستین آیه این سوره خواندیم برنامه پیامبر اسلام ص نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این همه پیامبران و انبیای الهی بلکه همه رهبران معنوی انسانها است، مگر بدیها، زشتیها، گمراهیها، انحرافها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلتها و زبونیها، فساد و آلودگیها چیزی جز ظلمت و تاریکی هست؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادی و استقلال سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنایی می باشد، بنا بر این درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوتهای رهبران الهی است.

سپس به یکی از ماموریتهای بزرگ موسی اشاره کرده، می فرماید:

"تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری" (وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ).

مسلمها همه روزها، ایام الهی است، همانگونه که همه مکانها متعلق به خدا است، اگر نقطه خاصی بنام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی آن است، همچنین عنوان "ایام الله" مسلمها اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد.

به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند:

بعضی گفته اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امتهای راستین آنها می باشد، و روزهایی که انواع نعمتهای الهی بر اثر شایستگیها شامل حال

ص: ۲۷۱

۱- ۱) معجزات و خارق عادهایی که از موسی بن عمران آشکار شد و در آیه فوق با لفظ "آیات" به آن اشاره شده، طبق آیه ۱۰۱ سوره اسراء، نه اعجاز مهم بوده است که شرح آن در ذیل همان آیه بخواست خدا خواهد آمد.

آنها می باشد.

و بعضی گفته اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوتها را با یک فرمان درو می کرد! و بعضی اشاره به هر دو قسمت دانسته اند.

□
اما اصولاً نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت، ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است.

□
هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسانها گشوده، و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است.

و چنان که خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

□
در پایان آیه می فرماید: "در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبیا و پر استقامت و شکر گزار" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

"صبار" و "شکور" هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به اینکه افراد با ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند، و تسلیم حوادث می شوند، و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به "ایام الله" گویا ناظر به همین مطلب است.

در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده می گوید: "به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید" (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ (همان فرعونیان بیرحمی که "بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند" (يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ).

و این آزمایش بزرگی از پروردگارتان برای شما بود(وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

چه روزی از این پربرکت تر که شر جمعیت خود کامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همانها که بزرگترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می بریدند(توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذبح می کند نه قتل) و از این مهمتر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آزرم بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملتها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوتها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آنها را حفظ می کند.

یسومونکم از ماده "سوم" (بر وزن صوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است، و به معنی تحمیل کاری بر دیگری نمودن نیز آمده است (۱) بنا بر این جمله يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ مفهومش این است که آنها

ص: ۲۷۳

بدترین شکنجه ها و عذابها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می کردند.

آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و زنان آنها را بدون سرپرست، به صورت کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟ ضمناً تعبیر به فعل مضارع (یسومون) اشاره به این است که این کار مدتها ادامه داشت (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را بوسیله "او" بر "شوء العذاب" عطف می کند، در حالی که خود از مصداقهای سوء العذاب است، و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است، و نشان می دهد که قوم جبار و ستمگر فرعون شکنجه ها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سخت تر بوده است.

*** سپس اضافه می کند که این را هم "به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من بطور قطع نعمتهای شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است" (وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (۲).

این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد که آنها را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود، و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به مسلمانان بوده باشد، ولی به هر حال از نظر

ص: ۲۷۴

۱-۱) توجه داشته باشید که نظیر این آیه با کمی تفاوت در سوره بقره آیه ۴۹ گذشت.

۲-۲) تاذن از باب تفاعل و به معنی اعلام با تاکید است زیرا ماده افعال از آن (ایذان) به معنی اعلام است و چون به باب تفاعل در آید اضافه و تاکید از آن استفاده می شود.

نتیجه چندان تفاوت ندارد، زیرا اگر خطاب به بنی اسرائیل هم باشد به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است.

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید "لازیدنکم (مسلمنا نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید "عذاب من شدید است" و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است.

نکته ها:

اشاره

۱- یادآوری ایام الله

همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم اضافه "ایام" به "الله"، اشاره به روزهای سرنوشت ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به نام "الله" اضافه شده است، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در روایاتی که از ائمه معصومین به ما رسیده "ایام الله" به روزهای گوناگونی تفسیر شده است:

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که فرمود:

ایام الله، یوم یقوم القائم ع و یوم الکره و یوم القیامه: "ایام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است" (۱).

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که "ایام الله" سه روز است، روز قیام مهدی ع و روز مرگ و روز رستاخیز (۲).

ص: ۲۷۵

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

□ □
ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه: "ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است" (۱).

همانگونه که بارها گفته ایم هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداقهای روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملتها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره جاودان می داریم، و هر سال برای تجدید این خاطره ها روزهای معینی را اختصاص می دهیم، که در آن به تاریخ گذشته باز می گردیم و درسهای مهمی از آن می آموزیم، درسهایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصاً در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده ای وجود دارد که مصداق زنده "ایام الله" است، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد.

و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یادآوری کن) در باره نسلهای آینده نیز پیاده شود.

□
در قرآن مجید نیز کرارا ایام الله تذکر داده شده یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمانها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده.

ص: ۲۷۶

۲- راه و رسم جباران

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر می بریدند و زنان آنها را زنده نگه می داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می کردند، و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می انداختند، که بدون این کار ادامه استعمار و استثمار برای آنها ممکن نبوده است.

ولی مهم این است که بدانیم گاهی حقیقتاً پسران را نابود می کنند، (همچون فرعونیان) و گاهی از طریق مبتلا ساختن آنها به انواع اعتیاد به مواد مخدر، و مشروبات الکلی و غوطه ور ساختن آنها در فحشاء، نیروی فعال آنها را از کار می اندازند و از آنها مرده زنده نمایی می سازند، این همان چیزی است که مسلمانان باید به دقت مراقب آن باشند که اگر نسل جوان آنها با وسائل مختلف، سرگرم شد و نیروی ایمان و قدرت جسمانی خود را از دست داد، باید بدانند که اسارت و بردگی برای آنها قطعی است.

۳- آزادی برترین نعمت

جالب اینکه در آیات فوق پس از ذکر ایام الله، تنها روزی که صریحاً روی آن انگشت گذاشته شده است، روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است (إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) با اینکه در تاریخ بنی اسرائیل، روزهای بزرگی که خداوند در پرتو هدایت موسی به آنها نعمتهای بزرگ بخشید، فراوان بوده، ولی ذکر "روز نجات" در آیات مورد بحث دلیل بر اهمیت فوق العاده آزادی و استقلال در سرنوشت ملتها است.

آری هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد، و از چنگال اسارت و استثمار آزاد

ص: ۲۷۷

نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت، و در راه الله که راه مبارزه با هر گونه شرک و ظلم و بیدادگری است گام نخواهد گذاشت، و به همین دلیل رهبران بزرگ الهی، نخستین کارشان این بود که ملتهای اسیر را از اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزاد سازند، سپس روی آنها کار کنند و برنامه های توحیدی و انسانی پیاده کنند.

۴- شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

بدون شک خداوند در برابر نعمتهایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که بینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن "الحمد لله" و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همانگونه که بزرگان فرموده اند: الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالی فیما خلق لاجله.

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با

باطل بجنگیم، اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است، امام صادق ع می فرماید:

□ □
ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر علیه یتعلق القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصیه بنعمه و تخالفه بشیء من امره و نهیه بسبب من نعمته: "کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری" (۱).

و از اینجا روشن می شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آنها چگونه است؟ حدیثی که از امام صادق ع در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می فرماید:

شکر النعمه اجتناب المحارم "شکر نعمت آنست که از گناهان پرهیز شود" (۲).

و نیز از اینجا رابطه میان "شکر" و "فزوننی نعمت" روشن می شود، چرا که هر گاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که شایسته و لایقند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می گردد.

***اصولا ما دو گونه شکر داریم، "شکر تکوینی" و "شکر تشریحی".

ص: ۲۷۹

۱- ۱) سفینه البحار جلد اول صفحه ۷۱۰.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۲۹.

"شکر تکوینی" آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشدش استفاده کند، فی‌المثل باغبان می‌بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می‌کنند و هر قدر از آنها پذیرایی بیشتر می‌کند شکوفاتر می‌شوند، همین امر سبب می‌شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به کارکنان خویش توصیه کند چرا که آن درختان به زبانحال فریاد می‌زنند ای باغبان! ما لا یقیم، ما شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، و او هم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد.

و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می‌بیند که پژمرده شده‌اند، "نه طراوتی، نه برگی، نه گلی نه سایه دارند" و نه میوه و بری، این کفران نعمت سبب می‌شود که باغبان آنها را مورد بی‌مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می‌دهد اره بر پای آنها بگذارد چرا که: "بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین است مر، بی‌بری را" در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریحی، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنا بر این آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد به زبانحال فریاد می‌کشد خداوند لایق این نعمت نیستم، و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد به زبانحال می‌گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن! *** این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می‌آئیم، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می‌سازد و به

این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد ع می خوانیم:

کیف لی بتحصيل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد و جب علی لذلک ان اقول لک الحمد!:" چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد!".

و بنا بر این برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

□
فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی:

"خداوند به موسی ع وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است" (۱). بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد و رنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد! ***

چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت

۱- علی ع در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید:

إذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر: "هنگامی که

ص: ۲۸۱

مقدمات نعمتهای خداوند به شما میرسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!" (۱) ۲- این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتهای کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود:

اشکرکم لله اشکرکم للناس:

"شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند" (۲).

۳- افزایش نعمتهای خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمتهای مادی تازه ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات "وجوب معرفه الله" (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر "منعم" (نعمت بخش) وارد شده اند.

۴- احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آنها

ص: ۲۸۲

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۳.

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۸۱ حدیث ۳۰،

که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت‌هایی بانشاطتر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

فی‌المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد ساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی می بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می شود و بر آنها درود می فرستند و به تمام کسانی که به آنها منسوبند احترام می گذارند و به خدماتشان ارج می نهند، این خود سبب می شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود، و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد، و از خون یک شهید هزاران مجاهد می روید و مصداق زنده لازیدنکم می شود!

اشاره

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَقْفَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)

ترجمه:

۸- موسی (به بنی اسرائیل) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

۹- آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید تردید داریم! ۱۰- رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمی فهمیم همین اندازه می دانیم) شما

انسانهایی همانند ما هستید و می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید!

تفسیر:

آیا در خدا شک است؟

نخستین آیه مورد بحث تایید و تکمیلی است برای بحث شکرگزاری و کفران که در آیه قبل گذشت، و آن در ضمن سخنی از زبان موسی بن عمران نقل شده است، می فرماید: "موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید) هیچ زیانی به او نمی رسانید چرا که او بی نیاز و ستوده است" (وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) (۱).

در حقیقت شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گرنه خداوند آن چنان بی نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامن کبریایی او گردی نمی نشیند، چرا که او از همگان بی نیاز است، و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چرا که او ذاتا ستوده (حمید) است.

اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت، واجب الوجود نبود، و بنا بر این مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است، و کسی که چنین است ذاتا ستوده است زیرا معنی "حمید" چیزی جز این نیست که کسی شایسته "حمد" باشد.

ص: ۲۸۵

۱-۱) روشن است که جزای جمله شرطیه "إِنَّ تَكْفُرًا" محذوف است و جمله "فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ" دلالت بر آن می کند، و در تقدیر چنین بوده است ان تکفروا... لا تضروا الله شيئا...

سپس به سرنوشت گروه‌هایی از اقوام گذشته در طی چندین آیه می‌پردازد، همانها که در برابر نعمتهای الهی راه کفران را پیش گرفتند، و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند و منطق آنان و سرانجام کار آنها را شرح می‌دهد تا تأکیدی باشد بر آنچه در آیه قبل گفته شد، می‌فرماید: "آیا خیر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده؟" (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ).

این جمله ممکن است دنباله گفتار موسی بوده باشد که در آیه قبل آمده، و ممکن است بیان مستقلى از ناحیه قرآن خطاب به مسلمانان باشد، و از نظر نتیجه تفاوت چندانی ندارد، سپس اضافه می‌کند "اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از آنان بودند" (قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ).

"همانها که جز خدا آنان را نمی‌شناسد و از اخبار آنها کسی غیر او آگاه نیست" (لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ) (۱).

بدون شک قسمتی از اخبار قوم نوح و عاد و ثمود و همچنین اقوامی که بعد از آنها بودند به ما رسیده ولی مسلماً قسمت بیشتری به ما نرسیده که تنها خدا از آنها آگاه است، آن قدر اسرار و خصوصیات و جزئیات در تواریخ اقوام گذشته وجود داشته که شاید آنچه به ما رسیده در برابر آنچه نرسیده بسیار کم و ناچیز باشد.

سپس به عنوان توضیحی در زمینه سرگذشت آنها می‌گوید: "پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها از سر تعجب و انکار دست بر دهان گذاشتند و گفتند ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده اید کافریم" (جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَردُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَقْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ)

ص: ۲۸۶

۱- ۱) جمله لا- يَعْلَمُهُمْ إِلَّا- اللَّهُ ممکن است معطوف بر جمله قبل باشد و واو محذوف شده باشد و ممکن است شبیه جمله وصفیه باشد برای جمله قبل.

چرا که "ما در باره آنچه شما ما را به سوی آن دعوت می کنید، شک و تردید داریم" و با این شک و تردید چگونه امکان دارد، دعوت شما را بپذیریم! (وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که آنها نخست ابراز کفر و بی ایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه "مریب" نیز آن را تکمیل نمودند این دو چگونه با هم سازگار است؟ پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد، و شک مانع آن است.

*** از آنجا که در آیه قبل گفتار مشرکان و کافران را در زمینه عدم ایمانشان که استناد به شک و تردید کرده بودند بیان شده، در آیه بعد بلافاصله با دلیل روشنی که در عبارت کوتاهی آمده شک آنها را نفی می کند و چنین می گوید:

"پیامبرانشان به آنان گفتند آیا در وجود خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی است؟! (قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) "فاطر" گر چه در اصل به معنی "شکافنده" است، ولی در اینجا کنایه از "آفریننده" می باشد، آفریننده ای که با برنامه حساب شده اش چیزی را می آفریند و سپس آن را حفظ و نگهداری می کند، گویی ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می شود، همانگونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را می برد، و همانگونه که شکوفه خرما غلافش را از هم می شکافد و خوشه نخل از آن سر بر می آورد (و لذا عرب به آن "فطر" (بر وزن شتر) می گوید).

این احتمال نیز وجود دارد که "فاطر" اشاره به شکافتن توده ابتدایی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت.

به هر حال قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود و صفات خدا تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمانها و زمین می کند، و می دانیم در مساله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشنتر از آن نیست.

چرا که این نظام شگرف، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد می زند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، قدرت چنین طراحی ندارد، و به همین دلیل هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری می کند، دلائل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هر لحظه نزدیکتر می سازد.

راستی قرآن چه شگفتیها دارد؟ تمام بحث خداشناسی و توحید را در همین یک جمله که به صورت استفهام انکاری ذکر شده اشاره کرده است **أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَمَلَةٌ أَيْ كَمَا فِي تَجْزِيهِ وَتَحْلِيلِهِ وَبِحُثِّ كَسْتَرْدِهِ أَشْ، هَزَارَانَ كِتَابِ كَافِي نَيْسْتِ.**

قابل توجه اینکه مطالعه اسرار هستی و نظام آفرینش، تنها ما را به اصل وجود خدا هدایت نمی کند بلکه صفات او مانند علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت او، از این مطالعه نیز روشن می شود.

سپس به پاسخ دومین ایراد منکران می پردازد که ایراد به مساله رسالت پیامبران است (زیرا آنها هم در اصل خداشناسی تردید داشتند و هم در دعوت پیامبر) و می فرماید: این مسلم است که آفریدگار دانا و حکیم، هرگز بندگانش را بدون رهبر، رها نمی کند، بلکه "از شما با فرستادن پیامبران دعوت می کند تا از گناه و آلودگیها پاکتان سازد و گناهانتان را ببخشد" (**يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ**) (۱).

ص: ۲۸۸

۱-۱) در اینکه "من" در جمله "**لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ**" به چه معنی است، در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را به معنی "تبعیض" گرفته اند، یعنی قسمتی از گناهان شما را می آمرزد، ولی این احتمال با توجه به اینکه ایمان آوردن باعث غفران همه گناهان می شود، بسیار بعید است (الاسلام يجب عما قبله) بعضی احتمال داده اند. که "من" به معنی بدلیت است که مطابق آن معنی جمله چنین است خداوند از شما دعوت می کند تا گناهانتان را به عوض ایمان آوردن ببخشد، بعضی نیز گفته اند "من" در اینجا زائده و برای تاکید است، یعنی خداوند شما را دعوت به سوی ایمان می کند تا همه گناهانتان را ببخشد، این تفسیر از همه صحیحتر به نظر می رسد.

و علاوه بر این "شما را تا زمان معینی نگهدارد" تا راه تکامل خویش را "بیمائید و حد اکثر بهره لازم را از این زندگی ببرید) وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده، یکی آموزش گناهان و به تعبیر دیگر پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر، و دیگر ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه ای می تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد.

در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده اند که بر اثر ظلم و ستم و هوسبازی و انواع گناهان به اصطلاح جوانمرگ شدند، و به تعبیر قرآن به "اجل مسمی" نرسیدند.

در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق ع می خوانیم

من يموت بالذنوب اكثر مما يموت بالاجال، و من يعيش بالاحسان اكثر ممن يعيش بالاعمال آنها که با گناه میمیرند بیش از آنها هستند که با اجل طبیعی از دنیا می روند و آنها که با نیکی زنده میمانند (و طول عمر می یابند) بیش از آنها هستند که به عمر معمولی باقی میمانند" (۱).

و نیز از امام صادق ع نقل شده

ان الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاه الليل و ان العمل السيئ اسرع في صاحبه من السكين في اللحم: "گاهی انسان گناه

ص: ۲۸۹

می کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فنای انسان از کارد در گوشت سریعتر اثر می کند" (۱).

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه های آنها جلو "اجل معلق" را می گیرد و حیات انسان را تا "اجل مسمی" ادامه می دهد (چون می دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سر رسید نهایی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است، و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه، و این غالباً بر اثر اعمال بی رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است که در این زمینه در ذیل آیه ۲ سوره انعام بحث کرده ایم).

ولی با اینهمه باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن میباید، به پیامبران خود چنین پاسخ گفتند: "شما جز بشری مثل ما نیستید!" (قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا).

به علاوه "شما می خواهید ما را از آنچه نیاکان ما می پرستیدند باز دارید" (تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا).

از همه اینها گذشته "شما دلیل روشنی برای ما بیاورید" (فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ).

ولی بارها گفته ایم (و قرآن هم با صراحت بیان کرده) که بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آنها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آنها است، و آنها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می گرفتند هدفشان بیشتر بهانه جویی بود.

همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولاً دانش

ص: ۲۹۰

آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بی ارزش نمی تواند باشد.

و از اینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر این نبوده که پیامبران فاقد آن بوده اند، بلکه کرارا در آیات قرآن می خوانیم که بهانه جویان دلائل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند، و هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه ای می نمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند.

به هر حال در آیات آینده می خوانیم که پیامبران چگونه پاسخ آنها را دادند.

ص: ۲۹۱

اشاره

قَالَ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِنَّا نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)

ترجمه:

۱۱- پیامبران‌شان به آنها گفتند درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته ببیند) نعمت می بخشد (و مقام رسالت عطا می کند) و ما هرگز نمی توانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم (و از تهدیدهای شما نمی هراسیم) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

۱۲- چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه ما را به راههای (سعادت) مان رهبری کرده، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از انجام رسالت خویش بر نمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!.

تفسیر:

تنها بر خدا توکل کنید

در این دو آیه پاسخ پیامبران را از بهانه جویی های مخالفان لجاج که در آیات گذشته آمده می خوانیم.

در مقابل ایراد آنها که می گفتند: چرا از جنس بشر هستید، "پیامبران به آنها در مقابل ایراد آنها گفتند مسلما ما تنها بشری همانند شما هستیم، ولی خدا بر هر کس بخواهد از بندگانش منت می گذارد و موهبت رسالت را به آنها می بخشد"

(قَالَ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

یعنی فراموش نکنید اگر فرضاً به جای بشر، فرشته ای انتخاب می شد، باز فرشته از خودش چیزی ندارد، تمام مواهب از جمله موهبت رسالت و رهبری از سوی خدا است، آن کس که می تواند چنین مقامی را به فرشته ای بدهد می تواند به انسانی بدهد.

بدیهی است بخشیدن این موهبت از ناحیه خداوند بی حساب نیست و بارها گفته ایم که مشیت خدا با حکمت او هماهنگ است، یعنی هر جا می خوانیم:

"خدا به هر کس بخواهد... "مفهومش این است "هر کس را شایسته بداند" درست است که مقام رسالت بالآخره موهبت الهی است، ولی آمادگیهایی در شخص پیامبر نیز حتما وجود دارد.

سپس به پاسخ سؤال سوم می پردازد بی آنکه از ایراد دوم پاسخ گوید گویی ایراد دوم آنها در زمینه استناد به سنت نیاکان آن قدر سست و بی اساس بوده که هر انسان عاقلی با کمترین تامل جواب آن را می فهمد، به علاوه در آیات دیگر قرآن، پاسخ این سخن داده شده است.

آری در پاسخ سؤال سوم چنین می گوید که آوردن معجزات، کار ما نیست که به صورت یک خارق العاده گر گوشه ای بنشینیم و هر کس به میل خودش معجزه ای پیشنهاد کند و مساله خرق عادت تبدیل به یک بازیچه بی ارزش شود، بلکه: "ما نمی توانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم" (وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

به علاوه هر پیامبری حتی بدون تقاضای مردم به اندازه کافی اعجاز نشان می دهد تا سند اثبات حقانیت او گردد، هر چند مطالعه محتویات دعوت و مکتب آنها، خود به تنهایی بزرگترین اعجاز است، ولی بهانه جویان غالباً گوششان

بدهکار این حرفها نبود، هر روز پیشنهاد تازه ای می کردند و اگر پیامبر تسلیم نمی شد، جار و جنجال براه می انداختند.

سپس برای اینکه پاسخ قاطعی به تهدیدهای گوناگون این بهانه جویان نیز بدهند با این جمله موضع خود را مشخص می ساختند و می گفتند: "همه افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند" همان خدایی که قدرتها در برابر قدرتش ناچیز و بی ارزش است (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

*** بعد به استدلال روشنی برای همین مساله توکل، پرداخته و می گفتند:

"چرا ما بر "الله" توکل نکنیم، و در همه مشکلات به او پناه نبریم؟ چرا ما از قدرتهای پوشالی و تهدیدها بترسیم در حالی که او ما را هدایت به راههای سعادتمان کرده" (وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا).

جایی که برترین موهبت، یعنی موهبت هدایت به راههای سعادت را به ما عطا فرموده مسلما ما را در زیر پوشش حمایت خویش در برابر هر گونه تهاجم و کارشکنی و مشکلی قرار خواهد داد.

و سپس چنین ادامه می دادند اکنون که تکیه گاه ما خدا است، تکیه گاهی شکست ناپذیر و ما فوق همه چیز، "بطور قطع ما در برابر تمام آزار و اذیتهای شما ایستادگی و شکیبایی خواهیم کرد" (وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا).

و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می دادند که "همه توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند" (وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ).

چند نکته

اشاره

[۱- توکل مؤمنان و توکل متوکلان:]

۱- در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم "مؤمنان" باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می خوانیم "متوکلان" باید بر خدا توکل کنند، گویا

جمله دوم مرحله ای است وسیعتر و فراتر از مرحله اول یعنی مؤمنان که سهل است-چون ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نمی تواند باشد-حتی غیر مؤمنان و همه کس تکیه گاهی جز خدا پیدا نمی کنند، زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمتها و قدرتها و موهبتها به ذات پاک او بر می گردد، پس آنها نیز باید سر بر آستان او بگذارند و از او بخواهند که این توکل آنها را دعوت به ایمان به الله نیز می کند.

[۲- پاسخی روشن به کسانی که نفی اعجاز پیامبران می کنند]

۲- آیات فوق پاسخی روشن به کسانی می دهد که نفی اعجاز پیامبران می کنند، یا نفی معجزات پیامبر اسلام غیر از قرآن و به ما می فهماند که پیامبران هرگز نگفته اند ما معجزه نمی آوریم بلکه می گفتند جز به فرمان خدا و اجازه او دست به این کار نمی زنیم، زیرا اعجاز کار او است و در اختیار او و هر زمان صلاح بداند به ما می دهد.

۳- حقیقت توکل و فلسفه آن

"توکل" در اصل از ماده "وکالت" به معنی انتخاب وکیل کردن است، و این را می دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حد اقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دلسوزی.

این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب یک وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصا قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می کند و با کمک او به حل مشکل خویش می پردازد.

بنا بر این توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنیها و سرسختیهای مخالفان و پیچیدگیها و احیاناً بن بستهایی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانایی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا

بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرتها و نیروها او است.

نقطه مقابل "توکل بر خدا" تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت اتکایی زیستن، و وابسته به دیگری بودن، و از خود استقلال نداشتن است، دانشمندان اخلاق می گویند: توکل ثمره مستقیم توحید افعالی خدا است، زیرا همانطور که گفتیم از نظر یک موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده ای که در جهان صورت می گیرد بالآخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می یابد، بنا بر این یک موحد همه قدرتها و پیروزیها را از او می داند.

فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می شود که:

اولاً- توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان "احد" ضربه سختی خوردند، و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند بلکه با تکیه بر "توکل" و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آنها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد (آل عمران آیه ۱۷۳).

نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم می خورد، از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می گوید: "توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت".

و در آیه ۱۲ سوره ابراهیم "توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر جملات

و صدمات دشمن ذکر شده است."

و در آیه ۱۵۹ آل عمران "برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است."

حتی قرآن می گوید: در برابر وسوسه های شیطانی "تنها کسانی می توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند" **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** (نحل ۹۹).

از مجموع این آیات استفاده می شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل به گوشه ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که درباره مجاهدان و مانند آنها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یک نوع شرک محسوب می شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود. (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با اینکه شخص پیامبر اسلام ص که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچگونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمی نمود اینها همه ثابت می کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

"ثانیا": توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی

است نجات می دهد و باو آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد.

"توکل" با "فناعت" ریشه های مشترکی دارد، و طبعاً فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در اینجا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می آوریم:

امام صادق ع می گوید "

ان الغناء و العز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطننا" (۱) بی نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می گزینند."

در این حدیث وطن اصلی بی نیازی و عزت "توکل" معرفی شده است.

از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم توکل چیست؟ گفت "

العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع، و لا یعطى و لا یمنع، و استعمال الیاس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوى الله و لم یطمع فی احد سوى الله فهذا هو التوکل" (۲) "آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می رساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است."

کسی از امام علی بن موسی الرضا ع پرسید: "

□

ما حد التوکل؟ فقال ان لا تخاف مع الله احدا" (۳) "حد توکل چیست؟ فرمود اینکه با اتکای به خدا از هیچکس ترسی"!. (۴).

ص: ۲۹۸

□

۱-۱) اصول کافی جلد ۲ باب التفویض الی الله و التوکل علیه حدیث ۳.

۲-۲) بحار الانوار ج ۱۵ بخش ۲ فی الاخلاق ص ۱۴ چاپ قدیم.

۳-۳) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۶۸۲.

۴-۴) برای توضیح بیشتر در زمینه توکل و مانند آن به کتاب انگیزه پیدایش مذهب مراجعه کنید.

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)

ترجمه:

۱۳- کسانی که کافر شدند به پیامبران خود گفتند ما قطعاً شما را از سرزمین خود اخراج خواهیم کرد، مگر اینکه به آئین ما بازگردید، در اینحال پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که من ظالمان را هلاک می کنم.

۱۴- شما را در زمین بعد از آنها سکونت خواهیم بخشید، این (موفقیت) برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از عذاب (من) بیمناک باشد.

۱۵- آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی کردند، و هر گردن کش منحرفی نومید و نابود شد.

۱۶- به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بد بوی متعفنی نوشانده می شود.

۱۷- به زحمت جرعه جرعه آن را سر می کشد و هرگز به میل خود حاضر نیست آن را بیاشامد و مرگ از هر مکانی به سراغ او می آید، ولی با اینهمه نمی میرد! و دنبال آن عذاب شدیدی است.

برنامه و سرنوشت جباران عنید

همانگونه که راه و رسم افراد بی منطق است، هنگامی که به ضعف و ناتوانی گفتار و عقیده خود آگاه شدند، استدلال را رها کرده، و تکیه بر زور و قدرت و قلدری می کنند، در اینجا نیز می خوانیم که اقوام کافر لجوج و بهانه جو هنگامی که منطق متین و رسای پیامبران را که در آیات قبل گذشت، شنیده اند به پیامبران خود گفتند: "سوگند یاد می کنیم که شما را از سرزمینمان خارج می سازیم، مگر اینکه به آئین ما-بت پرستی- باز گردید!" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا).^۱

این مغروران بیخبر، گویی همه سرزمینها را مال خود می دانستند و برای پیامبرانشان حتی به اندازه یک شهروند حق قائل نبودند و لذا می گفتند:

"ارضنا" (سرزمین ما!) در حالی که خداوند زمین و تمام مواهبش را برای صالحان آفریده است و این جباران خود خواه مستکبر در واقع حقی از آن ندارند، تا چه رسد به اینکه همه را از خود بدانند!

ممکن است جمله لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا (بار دیگر به آئین ما باز گردید) این توهم را ایجاد کند که پیامبران قبل از رسالت پیرو آئین بت پرستی بودند، در حالی که چنین نیست، چرا که قطع نظر از مساله معصوم بودن که قبل از نبوت را نیز شامل می شود، عقل و درایت آنها بیش از آن بوده که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند و برابر سنگ و چوبی سجده کنند.

این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که پیامبران قبل از رسالت، ماموریت تبلیغ را نداشتند، شاید سکوت آنها این توهم را ایجاد کرده بوده است که آنها نیز با مشرکان هم عقیده اند.

از این گذشته گر چه ظاهراً خطاب به خود پیامبران است، ولی در واقع پیروان آنها را نیز شامل می شود، و می دانیم این پیروان قبلاً بر آئین مشرکان بودند و نظر مشرکان تنها به آنهاست، و تعبیر عمومی لتعودن به اصطلاح از باب تغلیب است (یعنی حکم اکثریت را به عموم سرایت دادن) (۱).

سپس اضافه می کند خداوند در این هنگام به پیامبران دلداری و اطمینان خاطر می داد " و وحی به آنها می فرستاد که من بطور قطع ظالمان و ستمگران را هلاک خواهم کرد " (فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ).

بنا بر این از این تهدیدها هرگز نترسید و کمترین سستی در اراده آهنین شما راه نیابد.

*** و از آنجا که منکران ستمگر، پیامبران را تهدید به تبعید از سرزمینشان می کردند خداوند در مقابل به آنها چنین وعده می دهد که " من شما را در این زمین بعد از نابودی آنها سکونت خواهم بخشید " (وَ لَنَشْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ).

ولی این پیروزی و موفقیت نصیب همه کس نمی شود " از آن کسانی است که از مقام من بترسند و احساس مسئولیت کنند و همچنین از تهدید به عذابها در برابر

ص: ۳۰۱

۱- ۱) پاسخ دیگری نیز از این توهم داده شده است که ماده "عود" اگر با "الی" متعدی شود به معنی بازگشت است و اگر با "فی" متعدی گردد به معنی تغییر حالت و دیگرگونی است، و معنی بازگشت را نمی رساند، بنا بر این جمله " لَتَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا " مفهومی این است که شما باید دگرگون شوید، آئین خود را رها کرده و آئین ما را بپذیرید، این معنی را استاد علامه طباطبائی در المیزان انتخاب کرده اند، ولی مراجعه به آیاتی مانند کُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا (سجده-۲۰) و بعضی دیگر از آیات قرآن نشان می دهد که "عود" حتی زمانی که با کلمه فی متعدی می شود به معنی بازگشت است. (دقت کنید)

انحراف و ظلم و گناه ترسان باشند و آنها را جدی تلقی کنند" (ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ).

بنا بر این موهبت و لطف من نه بی حساب است و نه بی دلیل، بلکه مخصوص کسانی است که با احساس مسئولیت در برابر مقام عدل پروردگار نه گرد ظلم و ستم می گردند و نه در برابر دعوت حق، لجاجت و دشمنی به خرج می دهند.

*** و در این هنگام که پیامبران کارد به استخوانشان رسیده بود و تمام وظیفه خود را در برابر قوم خویش انجام داده بودند و آنها که باید ایمان بیاورند ایمان آورده و بقیه به کفر پافشاری داشتند و مرتبا رسولان را تهدید می کردند، در این موقع "آنها از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردند" (وَ اسْتَفْتَحُوا).

و خداوند هم دعای این مجاهدان راستین را به هدف اجابت رسانید بطوری که "جباران عنید نومید و زیانکار و نابود شدند" (وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ).

"خاب" از ماده "خبیه" (بر وزن غیبت) به معنی از دست رفتن مطلوب است که با کلمه نومیدی در فارسی تقریبا مساوی است.

"جبار" در اینجا به معنی متکبر و گردنکش است، و در حدیثی آمده که زنی به حضور پیامبر آمد پیامبر ص دستوری به او داد، او سرپیچی کرد و فرمان پیامبر را اجرا ننمود، پیامبر فرمود: دعوها فانها جباره: "او را رها کنید که زن سرکشی است" (۱).

ولی کلمه "جبار" گاهی بر خداوند نیز اطلاق می شود که به معنی دیگری است و آن "اصلاح کننده موجود نیازمند به اصلاح" و یا "کسی که مسلط بر همه چیز است" می باشد (۲).

ص: ۳۰۲

۱- ۱) نقل از تفسیر فخر رازی ذیل آیه.

۲- ۲) برای توضیح بیشتر به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۳۳۸ مراجعه فرمائید.

کلمه "عنید" در اصل از "عند" (بر وزن رند) به معنی سمت و ناحیه است، و در اینجا به معنی انحراف و گرایش به غیر راه حق آمده است.

و لذا در روایتی از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

کل جبار عنید من ابی ان یقول لا اله الا الله: "جبار عنید کسی است که از گفتن لا اله الا الله ابا کند" (۱) و در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم

العنید المعرض عن الحق: "عنید کسی است که از حق روی گردان باشد" (۲).

جالب اینکه "جبار" اشاره به صفت نفسانی یعنی روح سرکشی است، و "عنید" اشاره به اثر آن صفت در افعال انسان است که او را از حق منحرف می گرداند.

*** سپس به نتیجه کار این جباران عنید از نظر مجازاتهای جهان دیگر در ضمن دو آیه به پنج موضوع اشاره می کند:

۱- "به دنبال این نومیدی و خسران و یا به دنبال چنین کسی جهنم و آتش سوزان خواهد بود" (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ).

کلمه "وراء" گرچه به معنی پشت سر است (در برابر "امام") ولی در این گونه موارد به معنی نتیجه و عاقبت کار می آید، همانگونه که در تعبیرهای فارسی نیز زیاد در این معنی بکار می رود مثلاً می گوئیم: اگر فلان غذا را بخوری پشت سر آن بیماری و مرض است، و یا اگر با فلان کس رفاقت کنی به دنبال آن بدبختی و پشیمانی است یعنی نتیجه و معلول آن چنین است.

۲- "در میان آن آتش سوزان به هنگامی که تشنه می شود از آب "صدید" به او می نوشاند" (و یُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ).

ص: ۳۰۳

"صدید" چنان که علمای لغت گفته اند چرکی است که میان پوست و گوشت جمع می شود، اشاره به اینکه از یک آب بد بوی متعفن بد منظره همانند چرک و خون به او می نوشاند.

*** ۳- این مجرم گناهکار و جبار عنید، هنگامی که خود را در برابر چنین نوشابه ای می بیند^{□ □} به زحمت جرعه جرعه آن را سر می کشد، و هرگز مایل نیست آن را بیاشامد[□] بلکه به اجبار در حلق او می ریزند (يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ) (۱).

۴- آن قدر وسائل عذاب و شکنجه و ناراحتی برای او فراهم می گردد که[□] از هر سو مرگ[□] به سوی او می آید ولی با اینهمه هرگز نمی میرد[□] تا مجازات زشتیهای اعمال خود را ببیند (و يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ).

و با اینکه تصور می شود مجازاتی برتر از اینها که گفته شد نیست، باز اضافه می کند[□] و به دنبال آن عذاب شدیدی است[□] (و مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ).

و به این ترتیب آنچه از شدت مجازات و کیفر در فکر آدمی بگنجد و حتی آنچه نمی گنجد در انتظار این ستمگران خود خواه و جباران بی ایمان و گنهکار است، بسترشان از آتش، نوشابه آنها، متعفن و نفرت آور، مجازاتهای رنگارنگ از هر سو و از هر طرف، و در عین حال نمردن بلکه زنده بودن و باز هم چشیدن! اما هرگز نباید تصور کرد که اینگونه مجازاتها غیر عادلانه است، چرا که همانگونه که بارها گفته ایم اینها نتیجه و اثر طبیعی اعمال خود انسانها است، بلکه تجسمی است از کارهای آنان در سرای دیگر که هر عملی بصورت مناسب خود مجسم میشود، و اگر ما اعمال و جنایات عده ای از جانیان را که در عصر و زمان خود، مشاهده کرده ایم و یا در تاریخ گذشتگان مطالعه نموده ایم درست در نظر بگیریم گاهی فکر می کنیم که این مجازاتها هم برای آنها کم

ص: ۳۰۴

(۱- ۱) یسیغه از ماده "اساغه" به معنی ریختن نوشابه در حلق است.

نکته ها:

اشاره

۱-مقام پروردگار یعنی چه؟

در آیات فوق خواندیم که پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنها از آن کسانی است که از "مقام خداوند" بترسند، در اینکه منظور از کلمه مقام در اینجا چیست؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد:

الف: منظور موقعیت پروردگار به هنگام محاسبه است، همانگونه که در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ... (نازعات-۴۰) وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (رحمان-۴۶) ب:مقام به معنی "قیام" و قیام به معنی "نظارت و مراقبت" است، یعنی آن کس که از نظارت شدید خداوند بر اعمال خویش، ترسان است و احساس مسئولیت می کند.

ج: "مقام" به معنی "قیام برای اجرای عدالت و احقاق حق" است، یعنی

ص: ۳۰۵

۱- ۱) در همین جنگ خانمانسوزی که به هنگام نوشتن این بحث با آن روبرو هستیم و می دانیم چیزی جز محصول خودخواهی یک حاکم ستمگر و یا به تعبیر صحیحتر یک جبار عنید دیوانه نیست، و هیچ هدف عاقلانه ای نمی توان برای آن تصور کرد، چه جنایات و ستمهایی اتفاق افتاده که زبان و قلم از شرح آن عاجز است، ما خود نمونه هایی از مجروحان جنگ را در بیمارستانهای غرب مملکت دیدیم، از کودکان بی گناه گرفته تا پیر مردان و زنانی که چشمان یا دست و پاهای خود را از دست داده بودند و در حالی به سر می بردند که مشاهده منظره آنان راستی هر انسانی را سخت تکان می داد، فکر کنید هنگامی که یک بیدادگر هزاران هزار نفر را این چنین گرفتار سازد چه مجازاتی برای او می توان در نظر گرفت؟!!

آنها که از این موقعیت پروردگار می ترسند.

به هر حال همانگونه که گفتیم هیچ مانعی ندارد که همه اینها در مفهوم آیه جمع باشد یعنی آنها که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او بیمناک و ترسانند، ترسی سازنده که آنها را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند، و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز میدارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن آنهاست.

*** ۲- در تفسیر جمله "وَ اسْتَفْتَحُوا" در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی تقاضای فتح و پیروزی دانسته اند، همانگونه که در بالا ذکر کردیم، شاهد آن آیه ۱۹ سوره انفال است: "إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ: "اگر شما ای مؤمنان تقاضای فتح و پیروزی می کنید، این فتح و پیروزی به سراغتان آمده است."

و بعضی به معنی تقاضای قضاوت و حکومت کرده اند یعنی پیامبران از خدا خواستند که میان آنها و کفار داوری کند، شاهد آن آیه ۸۹ سوره اعراف است: "رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ: "خداوندا میان ما و قوم ما به حق داوری فرما و تو بهترین داورانی" *** ۳- در تواریخ و تفسیر آمده است که روزی ولید بن یزید بن عبد الملک حاکم جبار اموی برای پیش بینی آینده اش به قرآن تفال زد، اتفاقاً آیه "وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ" در آغاز صفحه در برابر او قرار گرفت، او فوق العاده وحشت کرد و عصبانی شد آن چنان که قرآنی را که در دستش بود پاره کرد! و سپس این اشعار را سرود: "أ توعد كل جبار عنيد؟" "آیا تویی که هر جبار عنید را تهدید می کنی؟ آری من همان جبار عنیدم!" "هنگامی که پروردگارت را روز رستاخیز ملاقات کردی* بگو خداوندا ولید مرا پاره پاره کرد!" اما چیزی نگذشت که بوسیله دشمنانش به بدترین صورتی کشته شد و سرش را بریدند و بر بام قصرش آویزان کردند و سپس از آنجا برداشته بر دروازه شهر آویختند ۱.

و بعضی به معنی تقاضای قضاوت و حکومت کرده اند یعنی پیامبران از خدا خواستند که میان آنها و کفار داوری کند، شاهد آن آیه ۸۹ سوره اعراف است: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ: "خداوندا میان ما و قوم ما به حق داوری فرما و تو بهترین داورانی" ***۳- در تواریخ و تفسیر آمده است که روزی ولید بن یزید بن عبد الملک حاکم جبار اموی برای پیش بینی آینده اش به قرآن تفال زد، اتفاقاً آیه وَ اسْمِ تَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ در آغاز صفحه در برابر او قرار گرفت، او فوق العاده وحشت کرد و عصبانی شد آن چنان که قرآنی را که در دستش بود پاره کرد! و سپس این اشعار را سرود: أ توعد كل جبار عنيد؟ "آیا تویی که هر جبار عنید را تهدید می کنی* آری من همان جبار عنیدم!" "هنگامی که پروردگارت را روز رستاخیز ملاقات کردی* بگو خداوندا ولید مرا پاره پاره کرد!" اما چیزی نگذشت که بوسیله دشمنانش به بدترین صورتی کشته شد و سرش را بریدند و بر بام قصرش آویزان کردند و سپس از آنجا برداشته بر دروازه شهر آویختند (۱).

ص :

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَغْمًا لَهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸- اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی، آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است.

تفسیر:

خاکستری بر سینه تند باد!

در این آیه مثل بسیار رسایی برای اعمال افراد بی ایمان بیان شده که بحث آیات گذشته را در زمینه عاقبت کار کفار تکمیل می کند.

می فرماید: "اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در مقابل تند باد در یک روز طوفانی!"
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَغْمًا لَهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ).

همانگونه که خاکستر در برابر تند باد، آنها در یک روز طوفانی آن چنان پراکنده می شود که هیچ کس قادر بر جمع آن نیست، همین گونه منکران حق توانایی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده اند بدست آورند، و همگی بر باد می رود و دستهایشان خالی میماند (لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ).

" و این گمراهی دور و درازی است " (ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ).

۱- چرا اعمال آنها تشبیه به خاکستر در برابر باد شده؟

۱- تشبیه اعمال آنها به خاکستر با توجه به اینکه مانند خاک و غبار موجود مفیدی نیست، بلکه باقیمانده یک مشت آتش است نشان می دهد که اعمال آنها ممکن است ظاهری داشته باشد اما فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد، در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبایی بروید اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه ای نخواهد روئید!

۲- تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به اینکه در میان ذرات خاکستر هیچ نوع چسبندگی و پیوند وجود ندارد و حتی با کمک آب نیز نمی توان آنها را به هم پیوند داد و هر ذره ای به سرعت دیگری را رها می سازد گویی اشاره به این واقعیت است که آنها بر خلاف مؤمنان که اعمالشان منسجم و به هم پیوسته و هر عملی عمل دیگر را تکمیل می کند و روح توحید و وحدت نه تنها در میان مؤمنان که در میان اعمال یک فرد با ایمان نیز وجود دارد، اثری از این انسجام و توحید عمل در کار افراد بی ایمان نیست.

۳- با اینکه قرار گرفتن خاکستر در برابر تندباد، سبب پراکندگی آن می شود، اما آن را با جمله **فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ** (در یک روز طوفانی) تاکید می کند، زیرا اگر تند باد محدود و موقت باشد ممکن است خاکستری را از نقطه ای بلند کرده و در منطقه ای نه چندان دور بریزد، اما اگر روز، روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادها از هر سو می وزند، بدیهی است چنین خاکستری آن چنان پراکنده می شود که هر ذره ای از ذراتش در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی توان آن را جمع کرد.

۴- اگر طوفان به توده ای از گاه یا برگهای درختان بوزد و آنها را در

نقاط دور دست پراکنده سازد، باز قابل تشخیص می باشد ولی ذرات خاکستر آن قدر ریز و کوچکند که اگر پراکنده شدند آن چنان از نظر محو می شوند که گویی به کلی نابود گشته اند.

۵- با اینکه باد و حتی تند باد آثار سازنده ای در نظام آفرینش و طبیعت دارد و قطع نظر از آثار تخریبی که جنبه استثنایی آن می باشد، مبدء اثرات زیرا است الف: بذر گیاهان را در همه جا می گستراند و همچون یک باغبان و کشاورز در سرتاسر کره زمین بذرافشانی می کند.

ب: درختان را تلقیح و گرده های نر را بر قسمت های ماده گیاه می پاشد.

ج: ابرها را از صفحه اقیانوسها حرکت داده و به سرزمینهای خشک می کشاند.

د: کوه های بلند را تدریجا سائیده و به خاکهای نرم و بارور مبدل می سازد.

ه: هوای مناطق قطبی را به منطقه استواء و هوای استوایی را به مناطق سرد منتقل می سازد و نقش تعیین کننده ای در تعدیل حرارت در کره زمین دارد.

و: آب دریاها را متلاطم و موج می سازد و زیر و رو می کند و از این طریق به آنها هوا می دهد که اگر راکد شوند می گندند و به همین دلیل درختان و گیاهان و همه موجودات زنده از وزش باد بهره می گیرند چرا که لایقند و شایسته اند و هر کدام به مقدار لیاقت خود از آن استفاده می کنند.

ولی "خاکستر" این خاکستر سبک وزن، این خاکستر بی محتوا و تیره رو این خاکستری که هیچ موجود زنده ای در آن لانه نمی کند، سبز نمی شود بارور نمی گردد، این خاکستری که ذراتش به کلی از هم گسسته است هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت به سرعت متلاشی و پخش می شود که همان ظاهر بی خاصیت آن نیز از نظرها محو می گردد.

۲- چرا اعمال آنها بی محتوا است؟

باید دید چرا اعمال افراد بی ایمان چنین بی ارزش و ناپایدار است؟ چرا آنها نمی توانند از نتایج اعمال خود بهره گیرند؟ پاسخ این سؤال، اگر با جهان بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم، کاملاً روشن است، چرا که آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف و برنامه آن است.

اگر برنامه و انگیزه و هدف، سالم و ارزنده و قابل ملاحظه باشد خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه ای پست، برنامه ای نادرست، و هدفی بی ارزش انجام دهیم، آن عمل به کلی مسخ و بی محتوا می شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تند باد!

بد نیست با یک مثال زنده این بحث را روشن کنیم، الان برنامه هایی تحت عنوان حقوق بشر در جهان غرب و از طرف قدرتهای بزرگ، پیشنهاد و دنبال می شود، همین برنامه از ناحیه پیامبران نیز دنبال شده، اما محصول و محتوا و ثمره این دو از زمین تا آسمان متفاوت است.

قدرتهای جهانخوار وقتی دم از حقوق بشر می زنند مسلماً انگیزه انسانی و معنوی و اخلاقی ندارند، هدفشان ساختن پوششی است برای جنایات بیشتر و استعمار فزونتر، و انگیزه و برنامه، درست برای همین مقصد تنظیم شده است، لذا اگر فی المثل پای چند نفر از جاسوسانشان به زنجیر بیفتد، فریاد دفاعشان از حقوق بشر همه دنیا را پر می کند، اما آن روز که خودشان در ویتنام دستهایشان به خون میلیونها نفر آلوده بود، و یا در کشورهای اسلامی ما آن همه فجایع را به بار آوردند، حقوق بشر بدست فراموشی سپرده شد، بلکه حقوق بشر همکاری با هیاتهای حاکم زورگو و دست نشانده بود!

اما یک پیامبر راستین و یا وصی پیامبری همچون علی ع حقوق بشر را برای آزادی واقعی انسانها می خواهد، برای شکستن غل و زنجیرهای اسارت دنبال می کند، و هر گاه ظلم و ستم به انسان بی دفاعی شود، فریاد می زند، می جوشد می خروشد و سپس دست به کار می شود.

و به این ترتیب اولی خاکستری است بر سینه تند باد، و دومی زمین پر برکتی است برای پرورش انواع گیاهان و درختان برومند و گلها و میوه ها.

و از اینجا مطلبی را که مفسران محل بحث قرار داده اند نیز روشن می شود، و آن اینکه منظور از اعمال در آیه فوق کدام اعمال است؟ باید گفت همه اعمال، حتی اعمال ظاهرا خوب آنها که در باطن رنگ شرک و بت پرستی داشت.

۳- مساله اجباط

به طوری که در سوره بقره ذیل آیه ۲۱۷ بیان کردیم در مساله "حبط اعمال" یعنی از میان رفتن اعمال خوب به خاطر اعمال بد، و یا به خاطر کفر و بی ایمانی، در میان دانشمندان اسلامی گفتگو بسیار است، اما حق این است که عدم ایمان و اصرار و لجاجت در کفر و نیز بعضی از اعمال همانند حسد و غیبت و قتل نفس، آن چنان تاثیر سوء دارند که اعمال نیک و حسنات را بر باد می دهند.

آیه فوق نیز دلیل دیگری بر امکان حبط اعمال است (برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید) (۱).

۴- آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟

با توجه به بحثهای بالا سؤال مهمی مطرح می شود و آن اینکه با مطالعه

ص: ۳۱۲

تاریخ علوم و اختراعات و اکتشافات می بینیم که جمعی از دانشمندان بشر، سالیان دراز زحمات طاقت فرسایی کشیده اند، و انواع محرومیتها را تحمل کرده تا بتوانند اختراع و اکتشافی کنند که باری از دوش هموعانشان بردارند.

فی المثل "ادیسون" مخترع برق چه زحمات جانکاهی برای این اختراع پربارش متحمل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد، اما دنیایی را روشن ساخت، کارخانه ها را به حرکت درآورد، و از برکت اختراعش، چاههای عمیق درختان سرسبز، مزارع آباد به وجود آمد، و خلاصه چهره دنیا دگرگون شد.

چگونه می توان باور کرد او یا اشخاص دیگری همچون "پاستور" که با کشف میکرب، میلیونها انسان را از خطر مرگ رهایی بخشید و دهها مانند او همه به قعر جهنم فرستاده شوند، به حکم اینکه فرضا ایمان نداشتند، ولی افرادی که در عمرشان هیچ کار چشمگیری در راه خدمت به انسانها انجام نداده اند جایشان در دل بهشت باشد؟ پاسخ:

از نظر جهان بینی اسلام مطالعه نفس عمل به تنهایی کافی نیست، بلکه عمل به ضمیمه، محرک و انگیزه آن ارزش دارد، بسیار دیده شده کسانی بیمارستان یا مدرسه یا بنای خیر دیگری می سازند و تظاهر به این هم دارند که هدفشان صد در صد خدمت انسانی است به جامعه ای که به آن میوندند، در حالی که زیر این پوشش مطلب دیگری نهفته شده است و آن حفظ مقام و یا مال و ثروت یا جلب توجه عوام، و تحکیم منافع مادی خود، و یا حتی دست زدن به خیانتهایی دور از چشم دیگران است!.

ولی به عکس ممکن است کسی کار کوچکی انجام دهد، با اخلاص تمام

و انگیزه ای صد در صد انسانی و روحانی.

اکنون باید پرونده این مردان بزرگ را، هم از نظر عمل، هم از نظر انگیزه و محرک، مورد بررسی قرار داد، و مسلماً از چند صورت خارج نیست:

الف: گاهی هدف اصلی از اختراع صرفاً یک عمل تخریبی است (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمبهای اتمی صورت گرفت) سپس در کنار آن منافع برای نوع انسان نیز به وجود آمده که هدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوم قرار داشته است، تکلیف این دسته از مخترعان کاملاً روشن است.

ب: گاهی مخترع یا مکتشف، هدفش بهره‌گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت، حکم تاجری دارد که برای در آمد بیشتر تاسیسات عام المنفعه‌ای به وجود می‌آورد و برای گروهی ایجاد کار و برای مملکتی محصولاتی به ارمغان می‌آورد، بی‌آنکه هیچ هدفی جز تحصیل در آمد داشته باشد، و اگر کار دیگری در آمد بیشتری داشت به سراغ آن می‌رفت.

البته چنین تجارت یا تولیدی اگر طبق موازین مشروع انجام گیرد، کار خلاف و حرامی نیست، ولی عمل فوق العاده مقدسی هم محسوب نمی‌شود.

و از اینگونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند و نشانه این طرز تفکر همان است که اگر ببینند آن در آمد یا بیشتر از آن از طرقی که مضر به حال جامعه است تامین می‌شود (مثلاً در صنعت داروسازی بیست درصد سود می‌برند و در هروئین سازی ۵۰ درصد) این دسته خاص دومی را ترجیح می‌دهند.

تکلیف این گروه نیز روشن است آنها هیچگونه طلبی نه از خدا دارند و نه از هموعان خویش و پاداش آنها همان سود و شهرتی بوده که می‌خواسته‌اند و به آن رسیده‌اند.

ج: گروه سومی هستند که مسلماً انگیزه‌های انسانی دارند و یا اگر

معتقد به خدا باشند انگیزه های الهی، و گاهی سالیان دراز از عمر خود را در گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می برند به امید اینکه خدمتی به نوع خود کنند، و ارمغانی به جهان انسانیت تقدیم دارند، زنجیری از پای دردمندی بگشایند و گرد و غباری از چهره رنج دیده ای بیفشانند.

اینگونه افراد اگر ایمان داشته باشند و محرک الهی، که بحثی در آنها نیست، و اگر نداشته باشند اما محرکشان انسانی و مردمی باشد بدون شک پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت، این پاداش ممکن است در دنیا باشد، و ممکن است در جهان دیگر باشد، مسلماً خداوند عالم عادل آنها را محروم نمی کند، اما چگونه و چطور؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست، همین اندازه می توان گفت "خداوند اجر چنین نیکوکارانی را ضایع نمی کند" (البته اگر آنها در رابطه با عدم پذیرش ایمان مصداق جاهل قاصر باشند مساله بسیار روشنتر است).

دلیل بر این مساله علاوه بر حکم عقل، اشاراتی است که در آیات و یا روایات آمده است.

ما هیچ دلیلی نداریم که جمله فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱) شامل این گونه اشخاص نشود، زیرا محسنین در قرآن فقط به مؤمنان اطلاق نشده است، لذا می بینیم برادران یوسف هنگامی که نزد او آمدند بی آنکه او را بشناسند و در حالی که او را عزیز مصر می پنداشتند به او گفتند إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ "ما ترا از نیکوکاران می دانیم".

از این گذشته آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .

"هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند آن را می بیند و هر کس بمقدار ذره ای کار بد کند آن را خواهد دید" به وضوح شامل اینگونه اشخاص

ص: ۳۱۵

می شود.

در حدیثی از علی بن یقظین از امام کاظم ع می خوانیم: "در بنی اسرائیل مرد با ایمانی بود که همسایه کافری داشت، مرد بی ایمان نسبت به همسایه با ایمان خود نیک رفتاری می کرد، وقتی که از دنیا رفت خدا برای او خانه ای بنا کرد که مانع از گرمای آتش شود... و به او گفته شد این به سبب نیک رفتاریت نسبت به همسایه مؤمنت می باشد" (۱) و نیز از پیامبر اکرم ص درباره عبد الله بن جدعان که از مشرکان معروف جاهلیت و از سران قریش بود چنین نقل شده: "کم عذابترین اهل جهنم ابن جدعان است، سؤال کردند یا رسول الله چرا؟ فرمود: انه کان یطعم الطعام:

"او گرسنگان را سیر می کرد" (۲).

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر ص به عدی بن حاتم (فرزند حاتم طائی) فرمود:

دفع عن ابیک العذاب الشدید بسخاء نفسه: "خداوند عذاب شدید را از پدرت به خاطر جود و بخشش او برداشت" (۳).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: که گروهی از یمن برای "بحث و جدال" خدمت پیامبر ص آمدند و در میان آنها مردی بود که از همه بیشتر سخن می گفت و خشونت و لجاجت خاصی در برابر پیامبر ص می نمود، پیامبر ص آن چنان عصبانی شد که آثارش در چهره مبارکش کاملاً آشکار گردید، در این هنگام جبرئیل آمد و پیام الهی را این چنین به پیامبر ص ابلاغ کرد:

خداوند می فرماید این مردی است سخاوتمند پیامبر ص با شنیدن این سخن خشمش فرو نشست، رو به سوی او کرد و فرمود: پروردگار به من چنین پیامی

ص: ۳۱۶

۱-۱) بحار ج ۳ چاپ کمپانی صفحه ۳۷۷.

۲-۲) همان مدرک صفحه ۳۸۲.

۳-۳) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۶۰۷.

داده است و اگر به خاطر آن نبود آن چنان بر تو سخت می گرفتم که عبرت دیگران گردی.

آن مرد پرسید آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد، فرمود: بلی، عرض کرد: من شهادت می دهم که معبودی جز "الله" نیست و تو رسول و فرستاده او هستی و به همان خدایی که تو را مبعوث کرده سوگند که تا کنون هیچکس را از نزد خود محروم برنگردانده ام" (۱).

***در اینجا این سؤال پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات استفاده می شود که ایمان و یا حتی ولایت شرط قبولی اعمال و یا ورود در بهشت است، بنا بر این اگر بهترین اعمال هم از افراد فاقد ایمان سر بزند مقبول در گاه خدا نخواهد بود.

ولی می توان از این سؤال چنین پاسخ گفت که مساله "قبولی اعمال" مطلبی است، و پاداش مناسب داشتن مطلب دیگر، به همین جهت مشهور در میان دانشمندان اسلام این است که مثلاً نماز بدون حضور قلب و یا با ارتکاب بعضی از گناهان مانند غیبت، مقبول در گاه خدا نیست، با اینکه می دانیم چنین نمازی شرعاً صحیح است، و اطاعت فرمان خدا است و انجام وظیفه محسوب می شود و مسلم است که اطاعت فرمان خدا بدون پاداش نخواهد بود.

بنا بر این قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است و در مورد بحث، ما نیز همین را می گوئیم، می گوئیم: اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد، عالیتترین محتوا را خواهد داشت، ولی در غیر این صورت به کلی بی محتوا و بی پاداش نخواهد بود، در زمینه ورود در بهشت نیز همین پاسخ را می گوئیم که پاداش عمل لازم نیست منحصرآ ورود در جنت باشد.

ص: ۳۱۷

(این عصاره بحث و مناسب یک بحث تفسیری است، مشروح آن را باید در مباحث فقهی طرح کرد).

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)

ترجمه:

۱۹- آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده، اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازه ای می آورد.

۲۰- و این کار برای خدا مشکل نیست.

تفسیر:

آفرینش بر اساس حق است

به دنبال بحث از باطل در آیه پیشین و اینکه همچون خاکستر پراکنده و بی قرار است که دائما با وزش باد از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می شود، در نخستین آیه مورد بحث سخن از حق و استقرار آن به میان آمده است.

روی سخن را به پیامبر ص به عنوان الگوی برای همه حق طلبان جهان کرده می گوید: "آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟" (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

"حق" چنان که راغب در مفردات گوید در اصل به معنی "مطابقه و هماهنگی" است، ولی موارد استعمال آن مختلف است:

گاهی حق به کاری گفته می شود که بر وفق حکمت و از روی حساب و نظم آفریده شده است، همانگونه که در قرآن می خوانیم هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً

وَ الْقَمَرَ نُورًا ... مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ : "او کسی است که خورشید را مایه روشنی و ماه را وسیله نور افشانی قرار داد، این کار را جز از روی حساب و حکمت انجام نداد" (یونس-۵).

و گاه به شخصی که چنین کاری را انجام داده است "حق" گفته می شود همانگونه که بر خداوند این کلمه اطلاق شده است
فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ :

"این خداوند، پروردگار حق شما است" (یونس آیه ۳۲).

و گاه به اعتقادی که مطابق واقع است، "حق" گفته می شود مانند فَهَيْدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ : "خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به آنچه در آن از اعتقادات اختلاف کردند هدایت فرموده است" (بقره-۲۱۳).

و گاه به گفتار و عملی گفته می شود که به اندازه لازم و در وقت لزومش انجام گرفته است، مانند حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ : "قول حقی از من صادر شده که جهنم را پر می کنم" (از گنهکاران) (سجده آیه ۱۳).

و به هر حال نقطه مقابل آن، "باطل" و "ضلال" و "لعب" و "بیهوده" و مانند اینها است.

و اما در آیه مورد بحث بدون شک اشاره به همان معنی اول است یعنی ساختمان عالم آفرینش، آسمان و زمین، همگی نشان می دهد که در آفرینش آنها، نظم و حساب و حکمت و هدفی بوده است، نه خداوند به آفرینش آنها نیاز داشته و نه از تنهایی احساس وحشت می نموده، و نه کمبودی را با آن می خواهد در ذات خود بر طرف سازد چرا که او بی نیاز از همه چیز است، بلکه این جهان پهناور منزلگاهی است برای پرورش مخلوقات و تکامل بخشیدن هر چه بیشتر به آنها.

سپس اضافه می کند دلیل بر اینکه نیازی به شما و ایمان آوردن شما ندارد این است که "اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازه ای به جای شما می آورد"

خلقی که همه ایمان داشته باشند و هیچیک از کارهای نادرست شما را انجام ندهند (**إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ**).

*** " و این کار برای خدا به هیچوجه مشکل نیست " (**وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ**).

شاهد این سخن آنکه در سوره نساء می خوانیم: **وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ...**
إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَلِكُمْ قَدِيرًا: "اگر شما کافر شوید به خدا زبانی نمی رساند چرا که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است... هر گاه بخواهد شما را ای مردم می برد و گروه دیگری می آورد، و این کار برای خدا آسان است" (نساء آیه ۱۳۱ تا ۱۳۳).

این تفسیر در زمینه آیه فوق از ابن عباس نیز نقل شده است.

احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه جمله بالا- اشاره به مساله معاد باشد یعنی برای خدا هیچ مانعی ندارد که انسانها را همگی از میان ببرد و خلق دیگری ایجاد کند، آیا با این قدرت و توانایی باز در مساله معاد و بازگشت خودتان به زندگی در جهان دیگر شك و تردیدی دارید؟!

اشاره

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَلَوْ كَانَ لِي عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳)

ترجمه:

۲۱- و(قیامت) همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند در این هنگام ضعیفاء(پیروان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم، آیا(اکنون که بخاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده ایم) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟ آنها می گویند: اگر خدا ما را(به سوی رهایی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم(کار از اینها گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی، تفاوتی برای ما ندارد، راه نجاتی نیست.

۲۲- و شیطان هنگامی که کار تمام می شود می گوید خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده(باطل) دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنا بر این مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من، من نسبت به شرک

شما درباره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافر، مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند.

۲۳- و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به باغهای بهشت داخل می شوند، باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه به اذن پروردگارشان در آن میمانند، و تحت آنها در آن سلام است.

تفسیر:

گفتگوی صریح شیطان و پیروانش

در چند آیه قبل اشاره ای به مجازات سخت و دردناک منحرفان لجوج و بی ایمان شده بود، آیات مورد بحث همین معنی را تعقیب و تکمیل می کند.

نخست می گوید: "در روز قیامت همه به جباران و ظالمان و کافران اعم از تابع و متبوع، پیرو و پیشوا در پیشگاه خداوند ظاهر می شوند" (وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا) (۱).

و در این هنگام ضعفاء یعنی پیروان نادانی که با تقلید کورکورانه، خود را به وادی ضلالت افکنند به مستکبرانی که عامل گمراهی آنها بودند می گویند:

"ما پیرو شما بودیم آیا ممکن است اکنون که به خاطر رهبری شما به این همه عذاب و بلا گرفتار شده ایم، شما هم سهمی از عذابهای ما را بپذیرید تا از ما تخفیف داده شود"؟ (فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

اما آنها بلا فاصله می گویند "اگر خدا ما را به سوی نجات از این کیفر

ص: ۳۲۲

۱- ۱) باید توجه داشت که "برزوا" فعل ماضی است ولی در اینجا به معنی آینده است زیرا مسائل مربوط به قیامت آن چنان قطعی و تخلّف ناپذیر است که در بسیاری از آیات قرآن با صیغه ی ماضی بیان شده است همانگونه که فی المثل ما درباره کسی که بیمار است و یقین داریم خواهد مرد می گوئیم: فلان کس از دنیا رفت!

و عذاب هدایت می کرد ما هم شما را راهنمایی می کردیم" (قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ).

ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است، "چه بیتابی و جزع کنیم و چه صبر و شکیبایی، راه نجاتی برای ما وجود ندارد" (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنا أَمْ صَبْرُنا مَا لَنَا مِنْ مَحِصٍ).

چند نکته:

اشاره

[۱- نخستین سؤالی که در زمینه این آیه پیش می آید]

۱- نخستین سؤالی که در زمینه این آیه پیش می آید این است که: مگر مردم در این جهان در برابر علم خدا ظاهر و آشکار نیستند که در آیه فوق می فرماید در قیامت همگی در پیشگاه خدا بارز و ظاهر می شوند؟ در پاسخ این سؤال بسیاری از مفسران گفته اند منظور این است که افراد بشر در این جهان احساس نمی کنند که آنها و همه اعمالشان در پیشگاه خدا ظاهر و بارز است، ولی این حضور و ظهور را در قیامت همگی احساس خواهند کرد.

بعضی نیز گفته اند که: منظور خارج شدن از قبرها و بروز و ظهور در دادگاه عدل الهی برای حساب است.

و این هر دو تفسیر خوب است و مانعی ندارد که هر دو در مفهوم آیه جمع باشند.

۲- منظور از جمله "لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ" چیست؟

بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از هدایت به طریق نجات از مجازات الهی در آن عالم است، زیرا این سخن را "مستکبران" در پاسخ پیروانشان که تقاضای پذیرش سهمی از عذاب را کرده بودند می گویند، و تناسب سؤال و

جواب ایجاب می کند که منظور هدایت به طریق رهایی از عذاب است.

اتفاقاً همین تعبیر (هدایت) در مورد رسیدن به نعمتهای بهشتی نیز دیده می شود، آنجا که از زبان بهشتیان می خوانیم: وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ: "می گویند شکر خدایی را که ما را به چنین نعمتهایی هدایت کرد و اگر توفیق و هدایت او نبود ما به اینها راه نمی - یافتیم" (اعراف-۴۳).

این احتمال نیز وجود دارد که "رهبران ضلالت" هنگامی که خود را در برابر تقاضای پیروانشان می بینند برای اینکه گناه را از خود دور کنند و همانگونه که رسم همه پرچمداران ضلالت است خرابکاری خود را به گردن دیگران بیندازند، با وقاحت تمام می گویند ما چه کنیم، اگر خدا ما را به راه راست هدایت می کرد ما هم شما را هدایت می کردیم یعنی ما مجبور بودیم و از خود اراده ای نداشتیم.

این همان منطق شیطان است که برای تبرئه خویش رسماً نسبت جبر به خداوند عادل داد و گفت: "فَبِمَا أَغْوَيْنَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ":

"اکنون که مرا گمراه کردی من در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو می نشینم" (و آنها را منحرف می سازم) (اعراف-۱۶).

ولی باید توجه داشت مستکبران چه بخواهند و چه نخواهند بار مسئولیت گناه پیروان خویش را طبق صریح آیات قرآن و روایات بر دوش می کشند چرا که آنها بنیانگذار انحراف و عامل گمراهی بودند، بی آنکه از مسئولیت و مجازات پیروان چیزی کاسته شود.

۳- رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه:

از آیه فوق به خوبی روشن می شود که:

اولا- کسانی که چشم و گوش بسته دنبال این و آن می افتند و به اصطلاح

افسار خود را به دست هر کس می سپارند افراد ناتوان و بی شخصیتی هستند که قرآن از آنها تعبیر به "ضعفاء" کرده است.

ثانیا- سرنوشت آنها و پیشوایانشان هر دو یکی است، و این بینوایان حتی در سختترین حالات نمی توانند از حمایت این رهبران گمراه بهره گیرند، و حتی ذره ای از مجازاتشان را تخفیف دهند، بلکه شاید با سخریه، به آنها پاسخ می دهند که بیهوده جزع و فزع نکنید که راه خلاص و نجاتی در کار نیست! *** ۴- "برزوا" در اصل از ماده "بروز" به معنی ظاهر شدن و از پرده بیرون آمدن است، و به معنی بیرون آمدن از صف و مقابل حریف ایستادن در میدان جنگ و به اصطلاح مبارزه کردن نیز آمده است.

"محیص" از ماده "محص" به معنی رهایی از عیب و یا ناراحتی است.

*** سپس به صحنه دیگری از مجازاتهای روانی جباران و گنهکاران و پیروان شیاطین در روز رستاخیز پرداخته چنین می گوید:

"و شیطان هنگامی که کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان پذیرفت و هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند به پیروان خود چنین می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده دادم (وعده ای بوج و بی ارزش چنان که خودتان می دانستید) سپس از وعده های خود تخلف جستم" (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ).

و به این ترتیب شیطان نیز به سائر مستکبرانی که رهبران راه ضلالت بودند هم آواز شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت

نشانه گیری می کند.

و بعد اضافه می کند "من بر شما تسلط و اجبار و الزامی نداشتم، تنها این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اراده خود پذیرفتید" (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي).

"بنا بر این مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید" که چرا دعوت شیطنت آمیز و ظاهر الفساد مرا پذیرفتید (فَلَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ).

خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد!!

به هر حال "نه من می توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به فریاد شما برسم و نه شما می توانید فریادرس من باشید" (مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي) "من اکنون اعلام می کنم که از شرک شما درباره خود و اینکه اطاعت مرا در ردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و به آن کفر می ورزم" (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ) اکنون فهمیدم که این "شرک در اطاعت" هم مرا بدبخت کرد و هم شما را، همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد.

بدانید "برای ستمکاران قطعاً عذاب دردناکی است" (إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

چند نکته:

اشاره

۱- پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می دهد:

گرچه کلمه "شیطان" مفهوم وسیعی دارد که شامل همه طاغیان و وسوسه-گران جن و انس می شود ولی با قرائنی که در این آیه و آیات قبل وجود دارد مسلماً منظور در اینجا شخص ابلیس است که سرکرده شیاطین محسوب می شود،

ص: ۳۲۶

و لذا همه مفسران نیز همین تفسیر را انتخاب کرده اند (۱).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست، و این انسانها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می پذیرند، منتها ممکن است زمینه های قلبی و مداومت بر کار خلاف وضع انسان را به جایی برساند که یک نوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او پیدا شود، همانگونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر مشاهده می کنیم، ولی می دانیم چون سبب این نیز حالت اختیاری بود، نتیجه آن هر چه باشد باز اختیاری محسوب می شود!

در آیه ۱۰۰ سوره نحل می خوانیم: **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**: "تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت و سرپرستی او را نسبت به خود پذیرفته اند و آنها که او را شریک خداوند در مساله اطاعت قرار داده اند".

ضمنا شیطان به این ترتیب پاسخ دندان شکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می اندازند و او را عامل انحرافات خود می شمردند و به او لعنت می فرستند می دهد، و این طرز منطقی عوامانه را که گروهی از گنهکاران برای تبرئه خویش دارند می گوید. در حقیقت سلطان حقیقی بر انسان اراده او و عمل او است و نه هیچ چیز دیگر.

*** ۲- شیطان چگونه این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند و آنها را به باد ملامت و شماتت خود بگیرد؟ این سؤالی است که در اینجا مطرح شده است.

ص: ۳۲۷

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره معنی شیطان در قرآن به جلد اول صفحه ۱۳۶ به بعد ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم مراجعه فرمائید.

پاسخ آن این است که مسلماً این توانایی را خداوند به او می‌دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است، و اخطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند و به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می‌کند.

جالب اینکه این نوع برخورد منحصر به شیطان و پیروانش در قیامت نیست، تمام ائمه ضلالت و پیشوایان گمراهی در این جهان نیز همین برنامه را دارند، دست پیروان خود را (البته با موافقت خودشان) می‌گیرند و به میان امواج بلاها و بدبختیها می‌کشانند، و هنگامی که دیدند اوضاع بد است آنها را رها کرده و می‌روند، حتی از آنها اعلام بیزاری می‌کنند و به ملامت و سرزنششان می‌پردازند و به اصطلاح آنها را به خسران دنیا و آخرت گرفتار می‌سازند.

***۴- "مصرخ" از ماده "اصراخ" در اصل از "صرخ" به معنی فریاد کشیدن برای طلب کمک آمده است، بنا بر این "مصرخ" به معنی فریادرس می‌باشد و مستصرخ به معنی کسی است که فریادرسی می‌خواهد.

۵- منظور از شریک قرار دادن شیطان در آیه فوق "شرک اطاعت است نه شرک عبادت".

۶- در اینکه "إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" دنباله سخنان شیطان است یا جمله مستقلی است از ناحیه پروردگار، در میان مفسران گفتگو است، اما بیشتر چنین به نظر می‌رسد که جمله مستقلی است از طرف خداوند که در پایان گفتگوی شیطان با پیروانش به عنوان یک درس آموزنده فرموده است.

*** در آخرین آیه مورد بحث به دنبال بیان حال جباران عنید و بی‌ایمان

و سرنوشت دردناک آنها، به ذکر حال مؤمنان و سرانجام آنها پرداخته، می گوید:

"و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهای بهشت وارد می شوند، همان باغهایی که نهرهای آب جاری از زیر درختانش در حرکت است" (وَ أُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

"جاودانه به اذن پروردگارشان در آن باغهای بهشت می مانند" (خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ).

"و تحیت آنان در آنجا سلام است" (تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ).

"تحیت" در اصل از ماده "حیات" گرفته شده سپس به عنوان دعاء برای سلامتی و حیات افراد استعمال شده است، و به هر نوع خوشامدگویی و سلام و دعائی که در آغاز ملاقات گفته می شود، اطلاق می گردد.

بعضی از مفسران گفته اند: "تحیت" در آیه فوق خوش آمد و درودی است که خداوند به افراد با ایمان می فرستد و آنان را با نعمت سلامت خویش قرین می دارد سلامت از هر گونه ناراحتی و گزند و سلامت از هر گونه جنگ و نزاع (بنا بر این "تحیتهم" اضافه به مفعول شده و فاعلش خدا است).

و بعضی گفته اند: منظور در اینجا تحیتی است که مؤمنان به یکدیگر می گویند و یا فرشتگان به آنها می گویند و به هر حال کلمه "سلام" که به طور مطلق گفته شده مفهومی آن چنان وسیع است که هر گونه سلامتی را از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی شامل می گردد. (۱)

ص: ۳۲۹

اشاره

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفُرُوعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ
 يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ أُجْتِثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶)
 يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷)

ترجمه:

۲۴- آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! ۲۵- میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می دهد، و خداوند برای مردم مثلها می زند شاید متذکر شوند، (و پند گیرند).

۲۶- (همچنین) "کلمه خبیثه" را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد.

۲۷- خداوند کسانی را که ایمان آوردند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها بر می گیرد) و خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

در اینجا صحنه دیگری از تجسم حق و باطل، کفر و ایمان، طیب و خبیث را ضمن یک مثال جالب و بسیار عمیق و پرمعنی بیان کرده، و بحثهای آیات گذشته را که در این زمینه بود تکمیل می کند.

نخست می فرماید: "آیا ندیدی چگونه خدا مثالی برای کلام پاکیزه زده، و آن را به شجره طیبه و پاکی تشبیه کرده است؟" (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ).

سپس به ویژگیهای این شجره طیبه (درخت پاکیزه و پر برکت) می پردازد و به تمام ابعاد آن ضمن عبارات کوتاهی اشاره می کند.

اما پیش از آنکه ویژگیهای این شجره طیبه را همراه قرآن بررسی کنیم باید ببینیم منظور از "کلمه طیبه" چیست؟ بعضی از مفسران آن را به کلمه توحید و جمله لا اله الا الله تفسیر کرده اند.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به اوامر و فرمانهای الهی می دانند.

و بعضی دیگر آن را ایمان می دانند که محتوا و مفهوم لا اله الا الله است.

و بعضی دیگر آن را به شخص "مؤمن" تفسیر کرده اند.

و بعضی روش و برنامه های سازنده را در تفسیر آن آورده اند (۱).

ولی با توجه به وسعت مفهوم و محتوای کلمه طیبه می توان گفت همه اینها را شامل می شود، زیرا "کلمه" به معنی وسیع همه موجودات را در بر می گیرد، و به همین دلیل بر مخلوقات "کلمه الله" گفته می شود (۲).

۱-۱) به تفسیرهای مجمع البیان و قرطبی و فی ظلال و تفسیر فخر رازی مراجعه شود.

۲-۲) درباره کلمه و مفهوم آن در ذیل آیه ۱۱۵ سوره انعام جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۴۱۱ بحث کرده ایم.

و "طیب" هر گونه پاک و پاکیزه است، نتیجه اینکه این مثال هر سنت و دستور و برنامه و روش و هر عمل و هر انسان و خلاصه هر موجود پاک و پر برکتی را شامل می شود، و همه اینها همانند یک درخت پاکیزه است با ویژگیهای زیر:

۱- موجودی است دارای رشد و نمو، نه بی روح، و نه جامد و بی حرکت، بلکه پویا و رویا و سازنده دیگران و خویشتن (تعبیر به "شجره" بیانگر این حقیقت است).

۲- این درخت پاک است و طیب اما از چه نظر؟ چون انگشت روی هیچ قسمتی گذارده نشده مفهومش این است از هر نظر منظره اش پاکیزه، میوه اش پاکیزه، شکوفه و گلش پاکیزه، سایه اش پاکیزه، و نسیمی که از آن برمی خیزد نیز پاکیزه است.

۳- این شجره دارای نظام حساب شده ای است ریشه ای دارد و شاخه ها و هر کدام ماموریت و وظیفه ای دارند، اصولاً وجود "اصل" و "فرع" در آن، دلیل بر حاکمیت نظام حساب شده ای بر آن است.

۴- "اصل" و ریشه آن ثابت و مستحکم است "به طوری که طوفانها و تند بادهای نمی توانند آن را از جا برکنند و توانایی آن را دارد که شاخه های سر به آسمان کشیده اش را در فضا در زیر نور آفتاب و در برابر هوای آزاد معلق نگاه دارد و حفظ کند، چرا که شاخه هر چه سرکشیده تر باشد باید متکی به ریشه قویتری باشد (أَصْلُهَا ثَابِتٌ).

۵- شاخه های این شجره طیبه در یک محیط پست و محدود نیست بلکه بلند آسمان جایگاه او است، این شاخه ها سینه هوا را شکافته و در آن فرو رفته، آری "شاخه هایش در آسمان است" (وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ).

روشن است هر قدر شاخه ها برافراشته تر باشند از آلودگی گرد و غبار زمین دورترند و میوه های پاکتری خواهند داشت، و از نور آفتاب و هوای سالم بیشتر

بهره می گیرند، و آن را به میوه های طیب خود بهتر منتقل می کنند (۱).

۶- این شجره طیبه شجره پر بار است نه همچون درختانی که میوه و ثمری ندارند بنا بر این مولد هستند و "میوه خود را می دهد" (تَوْتِي أُكْلَهَا).

۷- اما نه در یک فصل یا دو فصل، بلکه در هر فصل، یعنی "هر زمان" که دست به سوی شاخه هایش دراز کنی محروم بر نمی گردی (كُلَّ حِينٍ).

۸- میوه دادن او نیز بی حساب نیست بلکه مشمول قوانین آفرینش است و طبق یک سنت الهی و "به اذن پروردگارش" این میوه را به همگان ارزانی می دارد (يَا ذُنِ رَبِّهَا).

اکنون درست بیندیشیم و ببینیم این ویژگیها و برکات را در کجا پیدا می کنیم؟ مسلماً در کلمه توحید و محتوای آن، و در یک انسان موحد و با معرفت، و در یک برنامه سازنده و پاک، اینها همه روینده هستند، و پوینده هستند، و متحرک، همه دارای ریشه های محکم و ثابتند همه دارای شاخه های فراوان و سر به آسمان کشیده و دور از آلودگیها و کثافات جسمانی، همگی پرثمرند و نورپاش و فیض بخش.

هر کس به کنار آنها بیاید و دست به شاخسار وجودشان دراز کند در هر زمان که باشد از میوه های لذیذ و معطر و نیروبخشان بهره می گیرد. تند باد حوادث و طوفانهای سخت و مشکلات آنها را از جا حرکت نمی دهد، و افق فکر آنها محدود به دنیای کوچک نیست، حجابهای زمان و مکان را می درند، و به سوی ابدیت و بی نهایت پیش می روند.

برنامه های آنها از سر هوی و هوس نیست بلکه همگی به اذن پروردگار

ص: ۳۳۳

۱- ۱) این موضوع مخصوصاً در میوه های یک درخت کاملاً آشکار است میوه هایی که بر شاخه های بالای درخت می رویند از میوه هایی که بر شاخه های پائین درخت می رویند هم سالمترند و هم رسیده تر و مطبوعتر!

و طبق فرمان او است، و این حرکت و پویایی و ثمر بخش بودن نیز از همین جا سرچشمه می گیرد.

مردان بزرگ و با ایمان این کلمات طیبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است، مرگشان موجب حرکت، آثار آنها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتابهایشان و تاریخ پرافتخارشان، و حتی قبرهای خاموششان همگی الهام بخش است و سازنده و تربیت کننده.

آری "خداوند این چنین برای مردم مثل می زند شاید متذکر شوند" (وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

***در اینجا میان مفسران سؤالی مطرح شده، و آن اینکه آیا درختی با صفات فوق وجود خارجی دارد که "کلمه طیبه" به آن تشبیه شده است (درختی که در تمام فصول سال سرسبز و پر میوه باشد).

بعضی معتقدند که وجود دارد و آن درخت نخل است، و به همین جهت مجبور شده اند که "كُلَّ حِينٍ" را تفسیر به "شش ماه" کنند.

ولی به هیچ وجه لزومی ندارد که اصرار به وجود چنین درختی داشته باشیم بلکه تشبیهات زیادی در زبانهای مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارد، مثلاً می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد (در حالی که می دانیم آفتاب همیشه غروب دارد) و یا اینکه هجران من همچون شبی است که پایان ندارد (در حالی که میدانیم هر شبی پایان دارد).

و به هر حال از آنجا که هدف از تشبیه مجسم ساختن حقایق و قرار دادن مسائل عقلی در قالب محسوس است، اینگونه تشبیهات هیچگونه مانعی ندارد بلکه کاملاً دلنشین و مؤثر و جذاب است.

در عین حال درختانی در همین جهان وجود دارند که در تمام مدت سال میوه از شاخه های آنها قطع نمی شود، حتی خود ما بعضی از درختان را در مناطق گرمسیر دیدیم که هم میوه داشت و هم مجددا گل کرده بود و مقدمات میوه جدید در آن فراهم می شد در حالی که فصل زمستان بود! *** و از آنجا که یکی از بهترین طریق برای تفهیم مسائل استفاده از روش مقابله و مقایسه است بلافاصله نقطه مقابل "شجره طیبه" را در آیه بعد چنین بیان می کند:

اما "مثل کلمه خبیثه و ناپاک همانند درخت خبیث و ناپاک و بی ریشه است که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها هر روز به گوشه ای پرتاب می شود و ثباتی برای آن نیست" (وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ).

کلمه "خبیثه" همان کلمه کفر و شرک، همان گفتار زشت و شوم، همان برنامه های گمراه کننده و غلط، همان انسانهای ناپاک و آلوده، و خلاصه هر چیز خبیث و ناپاک است.

بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه آن کنده شده، نه نمو و رشد دارد نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه، و نه سایه و منظره، و نه ثبات و استقرار، قطعه چوبی است که جز بدرد سوزاندن و آتش زدن نمی خورد، بلکه مانع راه است و مزاحم رهروان، و گاه گزنده است مجروح کننده و مردم آزار!

جالب اینکه در وصف "شجره طیبه" قرآن با تفصیل سخن می گوید و اما به هنگام شرح "شجره خبیثه" با یک جمله کوتاه از آن می گذرد تنها می گوید "اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ" از زمین کنده شده و قراری ندارد زیرا هنگامی که ثابت شد این درخت بی ریشه است دیگر شاخ و برگ و گل و

میوه تکلیفش روشن است.

به علاوه این یک نوع لطافت بیان است که انسان در مورد ذکر "محبوب" به همه خصوصیات به پردازد اما هنگامی که به ذکر "مبغوض" می رسد با یک جمله کوبنده از آن بگذرد! باز در اینجا می بینیم مفسران درباره اینکه این درخت که "مشبه به" واقع شده است کدام درخت است به بحث پرداخته اند، بعضی آن را درخت "حنظل" که میوه بسیار تلخ و بدی دارد دانسته اند، و بعضی آن را "کشوت" (بر وزن سقوط) که نوعی گیاه پیچیده است که در بیابانها به بوته های خار می پیچد و از آن بالا می رود نه ریشه دارد و نه برگ (توجه داشته باشید که شجر در لغت عرب هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه).

ولی همان گونه که در تفسیر "شجره طیبه" بیان کردیم هیچ لزومی ندارد که در هر تشبیه "مشبه به" با تمام آن صفات وجود خارجی داشته باشد بلکه هدف مجسم ساختن چهره واقعی کلمه شرک و برنامه های انحرافی و مردم خبیث است که آنها همانند درختانی هستند که همه چیزشان خبیث و ناپاک و هیچگونه میوه و ثمره و فایده ای جز مزاحمت و تولید درد سر ندارد.

به علاوه وجود درخت ناپاکی که آن را از ریشه کنده باشند و در بیابان بر سینه طوفان و تند باد قرار گرفته باشد کم نیست.

*** از آنجا که در آیات گذشته در دو مثال گویا، حال "ایمان" و "کفر" و "مؤمن" و "کافر" و به طور کلی "هر پاک" و "ناپاک" تجسم یافت، در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه کار و سرنوشت نهایی آنها می پردازد.

نخست می گوید: "خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت و پایدارشان ثابت قدم می دارد، هم در این جهان و هم در جهان دیگر

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ).

چرا که ایمان آنها یک ایمان سطحی و متزلزل و شخصیت آنها یک شخصیت کاذب و متلون نبوده است، بلکه شجره طیبه ای بوده که ریشه اش ثابت و شاخه هایش در آسمان قرار داشته است، و از آنجا که هیچکس بی نیاز از لطف خدا نیست و به تعبیر دیگر هر موهبتی سرانجام بذات پاک او بر می گردد این مؤمنان راستین ثابت قدم با تکیه بر لطف خداوند در برابر هر گونه حادثه ای چون کوه استقامت می کنند.

لغزشگاهی که در زندگی اجتناب ناپذیر است بر سر راه آنها نمایان می شود اما خداوند آنها را حفظ می کند.

"شیاطین" از هر سو به وسوسه آنها می پردازند و با استفاده از زرق و برقهای مختلف این جهان تلاش در لغزش آنها دارند اما خدایشان نگه می دارد.

قدرتهای جهنمی و ظالمان سنگدل با انواع تهدیدها برای تسلیم کردن آنها تلاش می کنند، اما خدا آنها را ثابت می دارد چرا که آنها ریشه ثابت و محکمی برای خود انتخاب کرده اند.

و جالب اینکه این حفظ و ثبات الهی سراسر زندگی آنها را در بر می گیرد هم زندگی این جهان و هم زندگی آن جهان، در اینجا در ایمان و پاکی ثابت میمانند و دامانشان از ننگ آلودگیها مبرا خواهد بود، و در آنجا در نعمتهای بی پایان خدا جاودان خواهند ماند.

سپس به نقطه مقابل آنها پرداخته می گوید: "و خداوند ظالمان را گمراه می سازد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد" (وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

بارها گفته ایم هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده

می شود، گامهای نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است، کار خدا همان تاثیری است که در هر عمل آفریده، و نیز کار خدا مواهب و نعمتها یا سلب نعمتها است که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر می دارد (دقت کنید).

تعبیر به "ظالمین" بعد از جمله "يُضِلُّ اللَّهُ" بهترین قرینه برای این موضوع است، یعنی تا کسی به ظلم و ستم آلوده نشود نعمت هدایت از او سلب نخواهد شد، اما پس از آلودگی به ظلم و بیدادگری ظلمت گناه وجود او را فرا می گیرد و نور هدایت الهی از قلب او بیرون می رود، و این عین اختیار و آزادی اراده است، البته اگر به زودی مسیر خود را تغییر دهد راه نجات باز است، ولی پس از استحکام گناه، بازگشت بسیار مشکل خواهد بود.

نکته ها:

اشاره

۱- آیا منظور از آخرت در آیه اخیر قبر است؟

در روایات متعددی می خوانیم که خداوند انسان را به هنگام ورود در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه می دارد و این است معنی "يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ".

در بعضی از این روایات صریحا کلمه "قبر" آمده است (۱) در حالی که در بعضی دیگر از روایات چنین می خوانیم که شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می آید و از چپ و راست برای گمراهی او، به وسوسه می پردازد اما خداوند اجازه به او نمی دهد که مؤمن را گمراه کند و این است معنی "يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا..."

قال الصادق عليه السلام ان الشيطان لياتي الرجل

ص: ۳۳۸

من اوليائنا عند موتہ عن يمينه و عن شماله ليضله عما هو عليه، فيأبى الله عز و جل له ذلك قول الله عز و جل يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ (۱).

و اکثر مفسران-طبق نقل مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان-همین تفسیر را پذیرفته اند.

شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است، و نه جای عمل، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه ها است، ولی در لحظه فرا رسیدن موت و حتی در عالم برزخ (جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد) امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوند بیاری انسان می شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می دارد.

۲- نقش ثبات و استقامت

در میان تمام صفاتی که در آیات فوق برای "شجره طیبه" و "شجره خبیثه" ذکر شده بیش از همه مساله ثبات و عدم ثبات به چشم می خورد، و حتی در بیان ثمره این شجره در آخرین آیه مورد بحث خواندیم: خداوند افراد با ایمان را به خاطر عقیده ثابتشان در دنیا و آخرت ثابت قدم می دارد و به این ترتیب اهمیت فوق العاده مساله ثبات و نقش آن مشخص می شود.

در بیان عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته اند ولی از میان همه آنها در ردیف اول مساله استقامت و پایداری را باید نام برد.

بسیارند کسانی که از هوش و استعداد متوسطی برخوردارند و یا ابتکار عمل آنها کاملاً متوسط است، ولی به پیروزیهای بزرگی در زندگی نائل شده اند که پس از تحقیق و بررسی می بینیم دلیلی جز ثبات و استقامت ندارد!

ص: ۳۳۹

از نظر اجتماعی پیشرفت هر برنامه مؤثری تنها در سایه ثبات امکان پذیر است، و به همین دلیل تمام کوشش تخریب کنندگان برای از میان بردن ثبات به کار می رود. و اصولاً- مؤمنان راستین را باید از ثبات و استقامتشان در برابر حوادث سخت و طوفانهای زندگی شناخت.

۳- شجره طیبه و خبیثه در روایات اسلامی

همانگونه که در بالا گفتیم کلمه "طیبه" و "خبیثه" که به این دو شجره تشبیه شده مفهوم وسیعی دارند که هر گونه شخص و برنامه و مکتب و فکر و اندیشه و گفتار و عمل را شامل می شوند، ولی در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که پیدا است در صدد انحصار نیست.

از جمله در کتاب کافی از امام صادق ع در تفسیر جمله "كَشَجَرِهِ طَيِّبُهُ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ" چنین نقل شده است:

رسول الله اصلها و امیر المؤمنین فرعها، و الأئمه من ذریتها اغصانها، و علم الأئمه ثمرها، و شیعتهم المؤمنون ورقها، هل فیها فضل؟ قال قلت لا و الله، قال: و الله ان المؤمن لیولد فتورق ورقه فیها و ان المؤمن لیموت فتسقط ورقه منها:

"پیامبر ص ریشه این درخت است و امیر مؤمنان علی ع شاخه آن، و امامان که از ذریه آنها هستند شاخه های کوچکتر، و علم امامان میوه این درخت است، و پیروان با ایمان آنها برگهای این درختند سپس امام فرمود: آیا چیز دیگری باقی ماند؟ راوی می گوید: گفتم نه، به خدا سوگند! فرمود:

به خدا قسم هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می شود برگگی در آن درخت ظاهر می گردد و هنگامی که مؤمن راستین می میرد برگگی از آن درخت می افتد!" (۱).

ص: ۳۴۰

در روایت دیگری همین مضمون از امام صادق ع نقل شده و در ذیل آن می خوانیم که راوی سؤال کرد، جمله "تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا" مفهومی چیست؟ امام فرمود: اشاره به علم و دانش امامان است که در هر سال از هر منطقه به شما می رسد (۱).

در روایات دیگری می خوانیم که: "شجره طیبه" پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان آنها است و "شجره خبیثه" بنی امیه است (۲).

در بعضی از روایات نیز نقل شده که شجره طیبه درخت نخل و شجره خبیثه بوته حنظل است (۳).

و در هر حال در میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد و همچنین در میان آنها و آنچه در بالا از عمومیت معنی آیه ذکر کردیم هماهنگی برقرار است، چرا که اینها مصادیق آن هستند.

ص: ۳۴۱

۱- ۱ و ۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۳۸ و ۵۳۵.

۲- ۳) تفسیر در المثور طبق نقل المیزان در ذیل آیه مورد بحث.

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّبُلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصِلُونَهَا وَ بُسَّ الْقَرَارُ (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)

ترجمه:

۲۸- آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند.

۲۹- (دار البوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرار گاهی است.

۳۰- آنها برای خدا شیبهانی قرار داده اند تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند بگو (چند روزی) از زندگی دنیا (و لذات آن) بهره گیرید اما سرانجام کار شما به سوی آتش (دوزخ) است.

تفسیر:

سرانجام کفران نعمتها

در این آیات روی سخن به پیامبر است و در حقیقت ترسیمی از یکی از موارد "شجره خبیثه" در آن به چشم می خورد.

نخست می فرماید: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند ("أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّبُلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا").

"و سرانجام قوم خود را به دار البوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند" (وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ).

اینها همان ریشه های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند، نعمتهایی

همچون وجود پیامبر که نعمتی بالاتر از آن نبوده است در دامانشان قرار گرفت که می توانستند با استفاده از آن در مسیر سعادت، یک شبه ره صد ساله را طی کنند، اما تعصب کورکورانه و لجابت و خودخواهی و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذارند، نه تنها خودشان که قومشان را نیز در این عمل وسوسه کنند و هلاکت و بدبختی را برای آنها به ارمغان آورند.

گرچه مفسران بزرگ به پیروی از روایاتی که در منابع اسلامی وارد شده گاهی این نعمت را به وجود پیامبر ص تفسیر کرده اند، و گاهی به ائمه اهل بیت ع و کفران کنندگان این نعمت را گاهی "بنی امیه" و "بنی مغیره" و گاهی همه کفار عصر پیامبر ص معرفی نموده اند، ولی مسلماً مفهوم آیه وسیع است و اختصاص به گروه معینی ندارد و همه کسانی را که نعمتی از نعمتهای خدا را کفران کنند شامل می شود.

ضمناً آیه فوق این واقعیت را ثابت می کند که استفاده از نعمتهای الهی، و مخصوصاً نعمت رهبری پیشوایان بزرگ که از مهمترین نعمتهاست، نتیجه و ثمره اش عائد خود انسان می شود، و کفران این نعمتها و پشت کردن به این رهبری پایانی جز هلاکت و سرنگون شدن به دار البوار ندارد.

*** قرآن سپس "دَارَ الْبُورِ" را چنین تفسیر می کند: "جهنم است که در شعله های سوزانش فرو می روند و بدترین قرارگاهها است" (جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بُسِّ الْقَرَارُ) (۱).

*** در آیه بعد اشاره به یکی از بدترین انواع کفران نعمت که آنها مرتکب

ص: ۳۴۳

۱-۱) "یصلون" از ماده "صلی" به معنی آتش افروختن و به آتش سوختن و مبتلا به آتش شدن و با آتش کباب کردن آمده است.

می شدند کرده می گوید: "آنها برای خدا شریکهایی قرار دادند تا مردم را به این وسیله از راه او گمراه سازند" (وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ).

و چند روزی در سایه این شرک و کفر و منحرف ساختن افکار مردم از آئین و طریق حق بهره ای از زندگی مادی و ریاست و حکومت بر مردم می برند.

ای پیامبر "به آنها بگو: از این زندگی ناپایدار و بی ارزش مادی بهره بگیرید اما بدانید سرانجام کار شما آتش است" (قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ).

با اینکه نه این زندگی شما زندگی است که بدبختی است و نه این ریاست و حکومت شما ارزشی دارد که تبهکاری و دردسر و مصیبت است، ولی با اینهمه این زندگی در برابر سرانجامی که دارید تمتع محسوب می شود، همانگونه که در آیه دیگر می خوانیم: قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا. إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ: "بگو اندکی از کفر خود بهره گیر که سرانجام از اصحاب آتشی" (زمر-۸).

نکته ها:

اشاره

۱- در تعبیرات معمولی گفته می شود فلان شخص نعمت خدا را کفران کرد، ولی در آیه فوق می خوانیم "آنها نعمت خدا را تبدیل به کفر و کفران کردند" این تعبیر خاص ممکن است به خاطر یکی از دو مطلب باشد:

الف- منظور تبدیل شکر "نعمت" به "کفران" است، یعنی آنها لازم بود که در برابر نعمتهای پروردگار شکر گزار باشند، اما این شکر را تبدیل به کفران کردند (در حقیقت کلمه شکر در تقدیر است و در تقدیر چنین بوده: الذین بدلوا شکر نعمت الله کفرا).
ب- منظور این است که آنها خود "نعمت" را تبدیل به "کفر" کردند،

در حقیقت نعمتهای الهی و سائلی است که طرز برداشت از آنها بستگی به اراده خود انسان دارد، همانگونه که ممکن است از نعمتها در مسیر ایمان و خوشبختی و نیکی بهره برداری کرد، در مسیر کفر و ظلم و بدی هم می توان آنها را به کار گرفت، این نعمتها همچون مواد اولیه هستند که به کمک آنها همه گونه محصول و فراورده می توان تهیه نمود، ولی در اصل برای خیر و سعادت آفریده شده اند.

[کفران نعمت هر گونه بهره گیری انحرافی است.]

"کفران نعمت" تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه هر گونه بهره گیری انحرافی و سوء استفاده از نعمت، کفران نعمت است.

اصولا حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسگویی در درجه دوم قرار دارد.

همانگونه که شکران نعمت-چنان که سابقا هم گفتیم- به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده، و سپاسگویی با زبان در درجه بعد است، اگر هزار بار با زبان الحمد لله بگویی ولی عملا از نعمت سوء استفاده کنی کفران نعمت کرده ای! در همین عصری که ما زندگی می کنیم بارزترین نمونه این تبدیل نعمت به کفران، به چشم می خورد، نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر به دست انسان مهار شده، و در مسیر منافع او به کار افتاده است.

اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته بارهای سنگین از روی دوش انسانها برداشته شده و بر دوش چرخهای کارخانه ها قرار گرفته است.

مواهب و نعمتهای الهی بیش از هر زمان دیگر است، و وسائل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می بایست در چنین عصر و زمان مردم این جهان از هر نظر انسانهای خوشبختی

باشند، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی.

ولی به خاطر تبدیل این نعمتهای بزرگ الهی به کفر و صرف کردن نیروهای شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدفهای مخرب به گونه ای که هر پدیده تازه صنعتی نخست مورد بهره برداری تخریبی قرار می گیرد و جنبه های مثبت آن در درجه بعد است، خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خدا است، سبب شده که، قوم و جمعیت خود را به دار البوار بکشانند.

همان دار البواری که مجموعه ای است از جنگهای منطقه ای و جهانی، با همه آثار تخریبش، و همچنین ناامنی ها و ظلم ها و فسادها و استعمارها و استثمارها که سرانجام دامان بنیانگذارانش را نیز می گیرد، چنان که در گذشته دیدیم و امروز هم با چشم می بینیم.

و چه جالب قرآن پیش بینی کرده که هر قوم و ملتی کفران نعمتهای خدا کنند مسیرشان به سوی دار البوار است.

***۳- "انداد" جمع "ند" به معنی مثل است، ولی آن گونه که "راغب" در "مفردات" و "زبیدی" در "تاج العروس" (از بعضی از اهل لغت) نقل کرده اند "ند" به چیزی گفته می شود که شباهت جوهری به چیز دیگری دارد، ولی "مثل" به هر گونه شباهت اطلاق می شود، بنا بر این "ند" معنی عمیقتر و رساتری از "مثل" دارد.

طبق این معنی از آیه فوق چنین استفاده می کنیم که کوشش ائمه کفر بر این بوده که شریکهای برای خدا بتراشند و آنها را در جوهر ذات شبیه خدا معرفی کنند، تا نظر خلق خدا را از پرستش او باز دارند و به مقاصد شوم خود برسند.

گاهی سهمی از قربانیها را برای او قرار می دادند، گاهی قسمتی از نعمتهای الهی را (مانند بعضی از چهار پایان) مخصوص بتها می دانستند، و زمانی با پرستش، آنها را همردیف خدا می پنداشتند.

و از همه وقیحتر اینکه در مراسم حج خود در عصر جاهلیت که آئین ابراهیم را با انبوهی از خرافات آمیخته بودند به هنگام گفتن "لیبک" چنین می گفتند:

لیبک لا شریک لک-الا شریک هو لک-تملکه و ما ملک!:

"اجابت دعوت کردم ای خدایی که شریکی برای تو نیست-بجز شریکی که برای تو است!-هم مالک او هستی و هم مالک ما یملک او!" (۱).

ص: ۳۴۷

۱-۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

اشاره

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْآنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳) وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

ترجمه:

۳۱- بگو به بندگان من که ایمان آورده اند، نماز را بر پا دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق کنند پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است و نه دوستی (نه با مال می توانند از چنگال کیفر خدا رهایی یابند و نه با پیوندهای مادی).

۳۲- خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آبی نازل کرده و با آن میوه های مختلف را خارج ساخت و روزی شما قرار داد و کشتی را مسخر شما گردانید تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را (نیز) مسخر شما گرداند.

۳۳- خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما در آورد و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت.

۳۴- و از هر چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز آنها را احصاء نخواهید کرد انسان ستمگر و کفران کننده است.

تفسیر:

عظمت انسان از دیدگاه قرآن

در تعقیب آیات گذشته که از برنامه مشرکان و کسانی که کفران نعمتهای الهی کردند و سرانجام به دار البوار کشیده شدند سخن می گفت در آیات مورد بحث، سخن از برنامه بندگان راستین و نعمتهای بی انتهای او است که بر مردم نازل شده.

نخست می گوید: "به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را بر پای دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق کنند" (قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً).

"پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن روز خرید و فروش است، تا بتوان از این راه سعادت و نجات از عذاب را برای خود خرید، و نه دوستی به درد می خورد" (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلاَلٌ).

*** سپس به معرفی خدا از طریق نعمتهایش می پردازد آن گونه معرفی که عشق او را در دلها زنده می کند، و انسان را به تعظیم در برابر عظمت و لطفش وا میدارد زیرا این یک امر فطری است که انسان نسبت به کسی که به او کمک کرده و لطف و رحمتش شامل او است علاقه و عشق پیدا می کند و این موضوع را ضمن آیاتی چند چنین بیان می دارد:

"خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است" (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ).

"و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن میوه های مختلف را خارج ساخت و از آنها به شما روزی داد" (وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ

"او کشتی را مسخر شما ساخت" هم از نظر مواد ساختمانی که در طبیعت آفریده است و هم از نظر نیروی محرکش که بادهای منظم سطح اقیانوسها است (وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ).

"تا این کشتیها بر صفحه اقیانوسها به فرمان او به حرکت در آیند" و سینه آبها را بشکافند و به سوی ساحل مقصود پیش روند، و انسانها و وسائل مورد نیازشان را از نقطه ای به نقاط دیگر به آسانی حمل کنند (لَتَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ).

همچنین "نهرها را در تسخیر شما در آورد" (وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ).

تا از آب حیاتبخش آنها زراعتهایتان را آبیاری کنید، و هم خود و دامهایتان سیراب شوید، و هم در بسیاری از اوقات، صفحه آنها را به عنوان یک جاده هموار مورد بهره برداری قرار داده، با کشتی ها و قایقها از آنها استفاده کنید، و هم از ماهیان آنها و حتی از صدفهایی که در اعماقشان موجود است، بهره گیرید.

*** نه تنها موجودات زمین را مسخر شما ساخت بلکه "خورشید و ماه را که دائما در کارند سرگشته فرمان شما قرار داد" (وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ) (۱).

نه فقط موجودات این جهان بلکه حالات عارضی آنها را نیز به فرمان شما آورد، همانگونه که "شب و روز را مسخر شما ساخت"

ص: ۳۵۰

۱-۱) "دائین" از ماده "دثوب" به معنی ادامه کار طبق یک عادت و سنت ثابت است، و از آنجا که خورشید و ماه میلیونها سال با روش ثابت و معینی به برنامه نور افشانی و تربیت موجودات زنده و ایجاد جزر و مد در اقیانوسها و خدمات دیگر ادامه می دهند، تعبیری بهتر از دائین برای آنها تصور نمی شود.

(وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ).

*** " و از هر چیزی که از او تقاضا کردید و از نظر جسم و جان فرد و اجتماع و سعادت و خوشبختی به آن نیاز داشتید در اختیار شما قرار داد " (وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ).

و به این ترتیب " اگر نعمتهای الهی را بخواهید بشمرید هرگز نمی توانید شماره کنید " (وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).

چرا که نعمتهای مادی و معنوی پروردگار آن چنان سر تا پای وجود و محیط زندگی شما را فرا گرفته که قابل احصا نیستند، به علاوه آنچه از نعمتهای الهی شما می دانید در برابر آنچه نمی دانید قطره ای است در برابر دریا.

اما با اینهمه لطف و رحمت الهی، باز این انسان ستمگر است و کفران کننده نعمت (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ).

نعمتهایی که اگر بدرستی از آنها استفاده می کرد می توانست، سراسر جهان را گلستان کند و طرح مدینه فاضله را پیاده سازد، بر اثر سوء استفاده ها و ظلمها و کفران نعمتها به جایی رسیده است که افق زندگی را تاریک، و شهد حیات را در کامش زهر جانگداز کرده، و انبوهی از مشکلات طاقت فرسا به صورت غلها و زنجیرها بر دست و پایش نهاده است.

نکته ها:

اشاره

۱- پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

بار دیگر در این آیات در تنظیم برنامه مؤمنان راستین به مساله "صلاه" (نماز) " و انفاق" برخورد می کنیم که در نظر ابتدایی ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چگونه از میان آن همه برنامه های عملی اسلام، انگشت تنها روی

ص: ۳۵۱

این دو نقطه گذارده شده است.

علتش این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که می توان آنها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا، و رابطه انسان با خودش که قسمت سوم در حقیقت نتیجه ای است برای قسمت اول، و دوم، و دو برنامه فوق (صلوا و انفاق) هر کدام رمزی است به یکی از دو بعد اول و دوم.

نماز مظهري است برای هر گونه رابطه با خدا چرا که این رابطه در نماز از هر عمل دیگری بهتر مشخص می شود، و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که هر گونه نعمت مادی و معنوی را شامل می شود رمزی است برای پیوند با خلق.

البته با توجه به اینکه سوره ای که از آن بحث می کنیم "مکی" است، و هنگام نزول آن هنوز حکم زکات نازل نشده بود، این انفاق را نمی توان مربوط به زکات دانست بلکه معنی وسیعی دارد که حتی زکات را بعد از نزولش در خود جا می دهد.

و به هر حال ایمان در صورتی ریشه دار است که در عمل متجلی شود و انسان را از یک سو به خدا نزدیک کند و از سوی دیگر به بندگانش! ***

۲- چرا پنهان و آشکار؟

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که مؤمنان راستین انفاق یا صدقاتشان در سر و علن یعنی پنهان و آشکار است، و به این ترتیب علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش به کیفیت آن هم توجه داده شده است، چرا گاهی انفاق پنهانی مؤثرتر و آبرومندانه تر است، و گاهی اگر آشکارا باشد سبب تشویق دیگران و الگویی برای نشان دادن برنامه های اسلامی و بزرگداشتی برای شعائر دین محسوب می شود، به علاوه مواردی پیش می آید که طرف، از گرفتن انفاق ناراحت

می گردد.

الان که ما در حال جنگ با دشمن خونخوار هستیم (و یا هر ملت مسلمانی که با چنین وضعی روبرو شود) مردم با ایمان برای کمک به آسیب دیدگان جنگ و یا مجروحین و معلولین و یا به خود جنگجویان هر روز با مقادیر زیادی انواع وسائل زندگی راهی مرزها و مناطق جنگی می شوند، و اخبار آن در همه وسائل ارتباط جمعی منعکس می گردد، تا هم دلیلی برای همدردی و پشتیبانی بیدریغ عموم ملت مسلمان از جنگجویانش باشد و هم نشانه ای بر زنده بودن روح انسانی در عموم مردم و هم تشویقی باشد برای کسانی که از این قافله عقب مانده اند تا خود را هر چه زودتر به قافله برسانند، بدیهی است در این گونه موارد انفاق علنی مؤثرتر است.

بعضی از مفسران نیز در تفاوت میان این دو گفته اند: انفاق علنی مربوط به واجبات است، که معمولاً جنبه تظاهر در آن نیست، زیرا انجام وظیفه کردن بر همه لازم است، و چیز مخفیانه ای نمی تواند باشد، ولی انفاقهای مستحبی چون چیزی افزون بر وظیفه واجب است ممکن است توأم با تظاهر و ریا شود و لذا مخفی بودنش بهتر است.

به نظر می رسد که این تفسیر جنبه کلی ندارد، بلکه در واقع شاخه ای است از تفسیر اول.

۳- در آن روز "بیع" و "خلال" نیست

می دانیم ماهیت روز قیامت همان دریافت نتیجه ها و رسیدن به عکس - العمل ها و بازتابهای اعمال است، و به این ترتیب در آنجا کسی نمی تواند برای نجات از عذاب فدیة ای دهد، و حتی اگر فرضاً تمام اموال و ثروتهای روی زمین در اختیار او باشد و آن را انفاق کند تا ذره ای از کیفر اعمالش کم بشود

ص: ۳۵۳

ممکن نیست، چرا که "دار عمل" که سرای دنیا است پرونده اش در هم پیچیده شده است و آنجا "دار حساب" است.

همچنین پیوند دوستی مادی با هر کس و به هر صورت نمی تواند در آنجا رهایی بخش باشد (توجه داشته باشید خلال و خله به معنی دوستی است).

و به تعبیر ساده مردم در زندگی این دنیا برای نجات از چنگال مجازاتها غالبا یا متوسل به پول می شوند و یا به پارتی یعنی، از طریق "رشوه ها" و "رابطه ها" برای خنثی کردن مجازاتها دست بکار می شوند.

اگر چنین تصور کنند که در آنجا نیز چنین برنامه هایی امکان پذیر است دلیل بر بی خبری و نهایت نادانی آنها است.

و از اینجا روشن می شود که نفی وجود خله و دوستی در این آیه هیچگونه منافاتی با دوستی مؤمنان با یکدیگر در عالم قیامت که در بعضی از آیات به آن تصریح شده ندارد، چرا که آن یک دوستی و مودت معنوی است در سایه ایمان.

و اما مساله "شفاعت" همانگونه که بارها گفته ایم به هیچوجه مفهوم مادی در آن نیست بلکه با توجه به آیات صریحی که در این زمینه وارد شده است، تنها در سایه پیوندهای معنوی و یک نوع شایستگی که بخاطر بعضی از اعمال خیر به دست آمده، می باشد که شرح آن را ذیل آیات ۲۵۴ سوره بقره (جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۱۸۸ و جلد اول صفحه ۱۵۹ به بعد) بیان داشتیم.

۴- همه موجودات سر بر فرمان تو اند ای انسان!

بار دیگر در این آیات به تسخیر موجودات مختلف زمین و آسمان در برابر انسان برخورد می کنیم که روی شش قسمت از آن تکیه شده است:

تسخیر کشتیها، تسخیر نهرها، تسخیر خورشید، تسخیر ماه، تسخیر شب

ص: ۳۵۴

و تسخیر روز که بخشی از آسمان و بخشی از زمین و بخشی از پدیده های میان این دو (شب و روز) می باشد.

سابقاً گفته ایم باز هم یادآوری آن لازم است که انسان از دیدگاه قرآن آن قدر عظمت دارد که همه این موجودات به فرمان "الله" مسخر او گشته اند، یعنی یا زمام اختیارشان بدست انسان است، و یا در خدمت منافع انسان حرکت می کنند، و در هر حال آن قدر به این انسان عظمت داده شده است که به صورت یک هدف عالی در مجموعه آفرینش در آمده است.

خورشید برای او نور افشانی می کند، بسترش را گرم می سازد، انواع گیاهان برای او می رویاند محیط زندگانش را از لوث میکربهای مزاحم پاک می کند، شادی و سرور می آفریند، و مسیر زندگی را به او نشان می دهد.

ماه، چراغ شبهای تاریک او است، تقویمی است طبیعی و جاودانی، جزر و مدی که بر اثر ماه پیدا می شود، بسیاری از مشکلات انسان را می گشاید، درختان زیادی را (به خاطر بالا آمدن آب نهرهای مجاور دریاها) آبیاری می کند، دریای خاموش و راکد را به حرکت در می آورد و از رکود و گندیدن حفظ می کند و اکسیژن لازم بر اثر تموج در اختیار موجودات زنده دریاها می گذارد.

بادها، کشتی ها را در سینه اقیانوسها به حرکت در می آورند و بزرگترین مرکب و وسیعترین جاده های انسان را همین کشتی ها و همین دریاها تشکیل می دهند، تا آنجا که گاهی، کشتیهایی به عظمت یک شهر و با همان جمعیت که در یک شهر کوچک زندگی می کنند بر پهنه اقیانوسها به حرکت در می آیند.

نهرها، در خدمت او هستند، زراعتهایش را آبیاری و دامهایش را سیراب و محیط زندگیش را با طراوت و حتی مواد غذایی (ماهیها) را در دل خود برای او می پروراند.

تاریکی شب همچون لباسی او را می پوشاند، و آرامش و راحتی به او ارزانی می دارد، و همچون یک باد زن، حرارت سوزنده آفتاب را تخفیف می دهد و به او جان و حیات تازه می بخشد.

و سرانجام روشنایی روز، او را به حرکت و تلاش دعوت می کند، و گرمی و حرارت می آفریند و در همه جا جنبش و حرکت ایجاد می کند.

و خلاصه همه از بهر او سرگشته و فرمانبردارند و بیان و شرح این همه نعمت علاوه بر اینکه در انسان شخصیت تازه ای می آفریند و او را به عظمت مقام خویش آگاه می سازد، حس شکرگزاریش را نیز برمی انگیزد.

از این بیان ضمناً این نتیجه بدست آمد که "تسخیر" در فرهنگ قرآن به دو معنی آمده است، یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن (مانند تسخیر خورشید و ماه) و دیگری زمام اختیارش در دست بشر بودن (مانند تسخیر کشتی ها و دریاها).

و اینکه بعضی پنداشته اند که این آیات اشاره به اصطلاحی است که امروز برای تسخیر داریم (مانند تسخیر کره ماه بوسیله مسافران فضایی) درست به نظر نمی رسد، زیرا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ (جائیه-۱۳) که نشان می دهد همه آنچه در آسمانها و همه آنچه در زمین است مسخر انسان است، در حالی که می دانیم مسافرت فضاوردان به همه کرات آسمانی قطعاً محال است.

آری در قرآن بعضی آیات دیگر داریم که ممکن است اشاره به این نوع تسخیر باشد که به خواست خدا در تفسیر سوره "الرحمن" از آن بحث خواهیم کرد (درباره مسخر بودن موجودات در برابر انسان در ذیل آیه ۲ سوره رعد نیز بحثی داشتیم).

گفتیم "دائب" از ماده "دئوب" به معنی استمرار چیزی در انجام یک برنامه به صورت یک حالت و سنت است، البته خورشید، حرکت به دور زمین ندارد و این زمین است که به دور آفتاب می گردد و ما می پنداریم آفتاب به دور ما می چرخد، ولی در معنی دائب حرکت در مکان نیفتاده است بلکه استمرار در انجام یک کار و یک برنامه در مفهوم آن درج است، و می دانیم خورشید و ماه برنامه نورافشانی و تربیتی خود را نسبت به کره زمین و انسانها به طور مستمر و با یک حساب کاملاً منظم انجام می دهند (و فراموش نباید کرد که یکی از معانی دأب، عادت است) (۱).

۶- آیا هر چه را از خدا می خواهیم به ما می دهد؟

در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را از او تقاضا کردید به شما داد (توجه داشته باشید "من" در جمله "مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ" تبعیضیه است).

و این به خاطر آن است که بسیار می شود انسان از خدا چیزی می خواهد که قطعاً ضرر و زیان و یا حتی هلاک او در آن است و خود نمی داند، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم، هرگز به چنین تقاضایی پاسخ نمی دهد.

و در عوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستیش آن را تمنا می کند، و خدا به او می دهد، و هیچ مانعی ندارد که سؤال در جمله "مَا سَأَلْتُمُوهُ" هم سؤال به زبان

ص: ۳۵۷

۱- ۱) البته دانشمندان امروز برای خورشید حرکات دیگری مانند حرکت به دور خود و یا حرکت به همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشانی که در آن قرار دارد قائل هستند.

قال را شامل شود هم زبان حال را.

۷- چرا نعمتهای او قابل شمارش نیستند

این یک حقیقت است که سر تا پای وجود ما غرق نعمتهای او است و اگر کتابهای مختلف علوم طبیعی و انسان شناسی و روان شناسی و گیاه شناسی و مانند آن را بررسی کنیم، خواهیم دید که دامنه این نعمتها تا چه حد گسترده است، اصولاً هر نفسی به گفته آن ادیب بزرگ، دو نعمت در آن موجود است و به هر نعمتی شکری واجب.

از این گذشته می دانیم در بدن یک انسان به طور متوسط ده میلیون میلیارد سلول زنده است، که هر کدام یک واحد فعال بدن ما را تشکیل می دهد، این عدد بقدری بزرگ است که اگر ما بخواهیم این سلولها را شماره کنیم، صدها سال طول می کشد!

و تازه این یک بخش از نعمتهای خدا نسبت به ما است، و بنا بر این براستی اگر ما بخواهیم نعمتهای او را بشماریم قادر نیستیم
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا .

در درون خون انسان دو دسته گلبول (موجودات زنده کوچکی که در خون شناورند و وظائف حیاتی سنگین بر دوش دارند) وجود دارند: میلیونها گلبول قرمز که وظیفه آنها رساندن اکسیژن هوا برای سوخت و ساز سلولهای بدن، و میلیونها گلبول سفید که وظیفه آنها پاسداری از سلامت انسان در مقابل هجوم میکربها به بدن می باشد و عجب اینکه آنها بدون استراحت و خواب دائماً کمر به خدمت انسان بسته اند.

آیا با این حال هرگز می توانیم نعمتهای بی پایانش را احصاء کنیم.

۸- افسوس که انسان "ظلم" و "کفار" است.

از بحثهای گذشته به این واقعیت رسیدیم که خداوند با این همه موجوداتی که مسخر فرمان انسان کرده، و با آن همه نعمتی که به او ارزانی داشته، دیگر کمبودی از هیچ جهت برای او نیست.

ولی این انسان بر اثر دور ماندن از نور ایمان و تربیت، در جاده طغیان و ظلم و ستم گام می نهد و به کفران نعمت مشغول می شود:

انحصارگران سعی می کنند نعمتهای گسترده الهی را به خود منحصر سازند و منابع حیاتی آن را در اختیار بگیرند، و با اینکه خودشان جز اندکی را نمی توانند مصرف کنند دیگران را از رسیدن به آن محروم می نمایند.

این ظلم و ستمها که در شکل انحصارطلبی، استعمار، و تجاوز به حقوق دیگران ظاهر می شود محیط آرام زندگی او را دستخوش طوفانها می کند، جنگها می آفریند، خونها می ریزد، و اموال و نفوس را به نابودی می کشاند.

در حقیقت قرآن می گوید ای انسان همه چیز بقدر کافی در اختیار تو است، اما به شرط اینکه ظلم و کفار نباشی، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران تجاوز ننمایی!

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّ اجْنِبْنِي وَّ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَاِنَّهٗ
 مِنِّي وَّ مَنْ عَصٰنِي فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۳۶) رَبَّنَا اِنِّي اَسِيْكَتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلٰةَ
 فَاجْعَلْ اَفْتَدٰهٖ مِنْ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ وَّ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ (۳۷) رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَّ مَا نُعْلِنُ وَّ مَا يَخْفٰى
 عَلٰى اِلٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ وَّ لَا فِى السَّمٰوٰتِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى وَّهَبَ لِيْ عَلٰى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَّ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّيْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ
 (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلٰةِ وَّ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَّ تَقَبَّلْ دُعَاى (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَّ لِوَالِدَيَّ وَّ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ (۴۱)

ترجمه:

۳۵- (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاهدار.

۳۶- پروردگارا آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی.

۳۷- پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که

حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را بر پای دارند، تو قلبهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند.

۳۸- پروردگارا تو میدانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می کنیم، و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست.

۳۹- حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلماً خدای من دعا را می شنود (و اجابت می کند).

۴۰- پروردگارا مرا برپاکننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن پروردگارا دعای (ما را) بپذیر.

۴۱- پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می شود بیامرز.

تفسیر:

دعاهای سازنده ابراهیم بت شکن

از آنجا که در آیات گذشته از یک سو بحث از مؤمنان راستین و شاکران در برابر نعمتهای خدا در میان بود، به دنبال آن در آیات مورد بحث گوشه ای از دعاها و درخواستهای ابراهیم بنده مقاوم و شاکر خدا را بیان می کند تا تکمیلی باشد برای هر بحث گذشته و سرمشق و الگویی برای آنها که می خواهند از نعمتهای الهی بهترین بهره را بگیرند.

نخست می گوید: "به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده" (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا).

و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایت بنما و از پرستش بتها دور نگاهدار (وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ).

چرا که من می دانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمانسوزی است، و با چشم خود قربانیان این راه را دیده ام" پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند" (رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ).

آنهم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود حتی عقل و خرد خویش را در این راه باخته اند.

خداوند من، من دعوت به توحید تو می کنم، و همه را به سوی تو می خوانم، "هر کس از من پیروی کند او از من است، و هر کس نافرمانی من کند اگر قابل هدایت و بخشش است درباره او محبت کن چرا که تو بخشنده و مهربانی" (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در حقیقت ابراهیم با این تعبیر می خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف گردند، و به بت توجه کنند از من نیستند، و اگر بیگانگان در این خط باشند آنها همچون فرزندان و برادران منند.

این تعبیر مؤدبانه و بسیار محبت آمیز ابراهیم نیز قابل توجه است، نمی گوید هر کس نافرمانی من کند از من نیست، و او را چنین و چنان کیفر کن، بلکه می گوید هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی! *** سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می دهد: پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین فاقد هر گونه زراعت و آب و گیاه، نزد خانه ای که حرم تو است گذاشتم تا نماز را بر پای دارند (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ).

و این هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خدا از کنیزش "هاجر"، پسری به او داد و نامش را "اسماعیل" گذاشت، حسادت همسر نخستینش "ساره" تحریک

شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد، و ابراهیم طبق فرمان خدا در برابر این درخواست تسلیم شد.

اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد، و در آنجا گذارد، و با آنها خدا حافظی کرد و رفت.

چیزی نگذشت که این کودک و آن مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند، هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد، اما خدایی که اراده کرده بود، آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت گردد، چشمه زمزم را آشکار ساخت، چیزی نگذشت که قبیله بیابانگرد "جرهم" که از نزدیکی آنجا می گذشتند، از ماجرا آگاه شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند و "مکه" کم کم شکل گرفت.

سپس ابراهیم دعای خودش را این چنین ادامه می دهد:

"خداوند!! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تو مسکن گزیده اند، تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دلهایشان بیفکن" (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ).

"و آنها را از انواع میوه ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره مند کن، شاید شکر نعمتهای تو را ادا کنند" (وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ).

*** و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می داند، چه بسا چیزی از خدا بخواهد که صلاح او در آن نیست، و چه بسا چیزهایی که نخواهد اما صلاح او در آنست، و گاهی مطالبی در درون جان او است که نمی تواند همه را بر زبان

آورد، لذا بدنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می کند:

"پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می داریم و یا آشکار می سازیم بخوبی می دانی" (رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ).

"و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند" (وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

اگر من از فراق فرزند و همسرم غمگین هستم تو می دانی، و اگر قطره های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می شود تو می بینی.

اگر اندوه فراق قلب مرا احاطه کرده و با شادی از انجام وظیفه و اطاعت فرمان تو آمیخته است باز هم می دانی.

و اگر بهنگام جدایی از همسرم به من می گوید: الی من تکلنی "مرا به که می سپاری"؟! تو از همه اینها آگاهی، و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است همه در پیشگاه علمت روشن است.

*** سپس به شکر نعمتهای خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم همان صاحب دو فرزند برومند شدن، بنام اسماعیل و اسحاق، آنهم در سن پیری بود، اشاره کرده می گوید: "حمد و سپاس خدایی را که بهنگام کبر سن، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید" و دعای مرا به اجابت رسانید (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ) (۱).

ص: ۳۶۴

۱- ۱) در اینکه سن ابراهیم بهنگام تولد فرزندش اسماعیل و اسحاق چه اندازه بوده است در میان مفسران گفتگو است: بعضی گفته اند ابراهیم ۹۹ ساله بود که نخستین فرزندش اسماعیل متولد شد، و ۱۱۲ ساله بود که اسحاق دیده به جهان گشود، و بعضی کمتر از آن نوشته اند، و بعضی بیشتر، قدر مسلم اینست در سنی بوده که عادتاً تولد فرزند از او بسیار بعید به نظر می رسیده است.

"آری خدای من حتما دعاها را می شنود" (إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ).

*** و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می دهد و عرض می کند: "پروردگارا مرا بر پا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن ای خدای من" (رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي).

"پروردگارا دعای ما را بپذیر" (رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ).

*** و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم در اینجا اینست که: "پروردگارا مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش و بیامرزش" (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ).

نکته ها:

اشاره

۱- آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

در آیات فوق دیدیم که ابراهیم یک بار عرض می کند خداوند من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم، این مسلمان اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است که در آن موقع نه آب بود و آبادی و نه خانه و ساکن خانه، تنها بقایای خانه خدا در آنجا بچشم می خورد، و یک مشت کوه های خشک و بی آب و علف! ولی می دانیم این تنها سفر ابراهیم به سرزمین مکه نبود بلکه باز هم مکرر به این سرزمین مقدس گام گذارد، در حالی که "مکه" تدریجا شکل شهری را بخود می گرفت، و قبیله "جرهم" در آنجا ساکن شده بودند، و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت.

ص: ۳۶۵

به نظر می رسد که این دعاهاى ابراهيم در يکى از اين سفرها بوده، و لذا مى گويد خداوند اين "شهر" را محل امن و امان قرار ده.

و اگر سخن از وادى غير ذى ذرع مى گويد يا از گذشته خبر مى دهد و خاطره نخستين سفرش را بازگو مى نمايد، و يا اشاره به اين است که سرزمين مکه حتى پس از شهر شدن سرزمينى است غير قابل زراعت که بايد احتياجاتش را از بيرون بياورند، چرا که از نظر جغرافيايى در ميان يک مشت کوه هاى خشک بسيار کم آب واقع شده.

۲- امنيت سرزمين مکه:

جالب اينست که ابراهيم نخستين تقاضايى را که در اين سرزمين از خداوند کرد تقاضاى "امنيت" بود، اين نشان مى دهد که نعمت امنيت نخستين شرط براى زندگى انسان و سکونت در يک منطقه، و براى هر گونه عمران و آبادى و پيشرفت و ترقى است، و به راستى هم چنين است.

اگر جايى امن نباشد قابل سکونت نيست، هر چند تمام نعمتهاى دنيا در آن جمع باشد، اصولاً شهر و ديار و کشورى که فاقد نعمت امنيت است همه نعمتها را از دست خواهد داد!

در اینجا به اين نکته نيز بايد توجه داشت که خداوند دعای ابراهيم را درباره امنيت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنيت تکوينى به آن داد، زيرا شهرى شد که در طول تاريخ حوادث ناامن کننده کمتر به خود ديده، و هم امنيت تشريعى، يعنى خدا فرمان داده که همه انسانها و حتى حيوانها در اين سرزمين در امن و امان باشند.

صيد کردن حيوانات آن ممنوع است و حتى تعقيب مجرمانى که به اين حرم و خانه کعبه پناه برند جايز نيست، تنها مى توان براى اجراى عدالت در حق چنين

ص: ۳۶۶

مجرمان آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند.

۳- چرا ابراهیم تقاضای دوری از بت پرستی می کند:

شک نیست که ابراهیم پیامبر معصوم بود و فرزندان بلا- واسطه او که به طور قطع در کلمه "بنی" در آیه فوق داخل هستند یعنی "اسماعیل" و "اسحاق" نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می کند که خدایا من و آنها را از پرستش بتها دور دار!

این دلیل بر تاکید هر چه بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت شکن، نیز تقاضایی را در این زمینه از خدا می کنند، این درست شبیه تاکید کردن پیامبر در وصایایش به علی ع- یا امامان دیگر نسبت به جانشین خود- در زمینه نماز است که هرگز احتمال ترک آن در مورد آنها مفهوم نداشت بلکه اصولا نماز با تلاش و کوشش آنها بر پا شده بود.

اکنون این "سؤال" پیش می آید که چگونه ابراهیم گفت: پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند، در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند.

پاسخ این سؤال را اینجا می توان دریافت که اولاً: بتها همیشه از سنگ و چوب نبودند بلکه گاهی فرعونها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می کردند، و خود را رب اعلی، و زنده کننده و میراننده می نامیدند.

ثانیا- گاه بتهای سنگ و چوبی را متولیان و کارگردانان آن چنان می آراستند و تشریفات برای آنها قائل می شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.

۴- تابعان ابراهیم کیانند؟

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم می گوید: خداوندا کسانی که از من

ص: ۳۶۷

تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بوده اند، و یا همه موحدان و خداپرستان جهان را - به حکم اینکه ابراهیم سمبل توحید و بت شکنی بود - شامل می شود؟ از آیات قرآن - آنجا که آئین اسلام را ملت و آئین ابراهیم معرفی می کند (۱) به خوبی استفاده می شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می گردد.

در روایاتی که از ائمه اهل بیت ع نیز به ما رسیده این تفسیر تایید شده است.

از جمله در روایتی از امام باقر ع می خوانیم:

□
من احبنا فهو منا اهل البيت قلت جعلت فداك: منكم؟ اقال منا و الله، اما سمعت قول ابراهيم فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي : "هر کس ما را دوست دارد (و به سیره ما اهل بیت است، راوی سؤال می کند فدایت شوم بر راستی از شما؟ فرمود: بخدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم را نشنیده ای که می گوید فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي "هر کس از من پیروی کند او از من است" (۲).

این حدیث نشان می دهد که تبعیت از مکتب و پیوند برنامه ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می شود.

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی ع می خوانیم که فرمود:

□
نحن آل ابراهيم افرغوبون عن مله ابراهيم و قد قال الله تعالى فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي : "ما از خاندان ابراهیم هستیم آیا از ملت و آئین ابراهیم رو می گردانید در حالی که خداوند (از قول ابراهیم چنین نقل می کند) هر کس از من پیروی کند او از من است."

ص: ۳۶۸

۱-۱) سوره حج آیه ۷۸.

۲-۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۴۸.

۵- وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا

کسانی که به مکه رفته اند به خوبی می دانند خانه خدا و مسجد الحرام و بطور کلی مکه در لابلای یک مشت کوه های خشک و بی آب و علف قرار گرفته است، گویی صخره ها را قبلا- در تنور داغی بریان کرده اند و بعد بر جای خود نصب نموده اند.

در عین حال این سرزمین خشک و سوزان بزرگترین مرکز عبادت و پر سابقه ترین کانون توحید در روی زمین است، به علاوه حرم امن خدا است، و همانگونه که گفتیم هم دارای امنیت تکوینی و هم تشریحی است.

در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده؟ علی ع در "خطبه قاصعه" با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است:

وضعه باوعر بقاع الارض حجرا و اقل نتائق الدنيا مدرا... بین جبال خشنه و رمال دمه... و لو اراد سبحانه ان يضع بيته الحرام و مشاعره العظام بين جنات و انهار و سهل و قرار، جم الاشجار، دانی الثمار، ملتف البني، متصل القرى، بين بره سمراء و روضه خضراء، و ارياف محدقه، و عراض مغدقه و رياض ناظره و طرق عامره، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء، و لو كان الاساس المحمول عليها و الاحجار المرفوع بها، بين زمرده خضراء، و ياقوته حمراء، و نور و ضياء، لخفف ذلك مصارعه الشك في الصدور، و لوضع مجاهده ابليس عن القلوب، و لنفى معتلج الريب من الناس، و لكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد، و يتعبد لهم بانواع المجاهد و يتلهم بضروب المكاره، اخراجا للتكبر من قلوبهم، و اسكانا للتذلل في نفوسهم، و ليجعل ذلك ابوابا فتحا الى فضله،

"خدا خانه اش را در پر سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین نقاط زمین...

در میان کوه های خشن و شنهای فراوان قرار داد.

اگر خدا می خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و پر درخت و باغهای پر ثمر، در منطقه ای آباد، دارای کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته بشمار، در میان گندم زارها و بوستانهای پر گل و گیاه، در لابلای باغهای زیبا و پر طراوت و پر آب، در وسط گلستانی بهجت زا با جاده هایی آباد، قرار دهد می توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت تر و ساده تر می شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود.

و اگر خدا می خواست به خوبی می توانست پایه های خانه کعبه و سنگهایی که ساختمان آن را تشکیل می دهد از زمرد سبز، و یاقوت سرخ، و نور و روشنائی قرار دهد، می توانست، ولی در این حال شک و تردید، کمتر در دل ظاهر بینان رخنه می کرد، و وسوسه های پنهانی شیطان به سادگی دور می شد.

ولی خدا می خواهد بندگانش را با انواع شدائد بیازماید، و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلبهایشان فرو ریزد، و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسائل عفو خویش را به آسانی در اختیار- شان قرار دهد".

۶- تقاضای هفتگانه ابراهیم

در آیاتی که گذشت، ابراهیم قهرمان توحید و نیایش و مبارزه با بت و بت

ص: ۳۷۰

پرست و ظالم و ستمگر هفت تقاضا از خدای می کند که نخستین آن تقاضای امنیت شهر مکه، آن کانون بزرگ جامعه توحیدی است (و چه پر معنی است این تقاضا).

دومین تقاضایش دور ماندن از پرستش بتها است، که اساس و پایه همه عقائد و برنامه های دینی را در بر می گیرد:

سومین تقاضایش تمایل دلها و توجه افکار عمومی توده های خدا پرستان که بزرگترین سرمایه یک انسان در اجتماع است، نسبت به فرزندان و پیروان مکتبش می باشد.

چهارمین تقاضا بهره مند شدن از انواع ثمرات آنها به عنوان مقدمه ای برای شکرگزاری و توجه بیشتر به خالق آن نعمتها است.

پنجمین تقاضایش توفیق برای برپا داشتن نماز که بزرگترین پیوند انسان با خدا است می باشد، نه تنها برای خودش که برای فرزندان نیز همین تقاضا را می کند.

ششمین خواسته ابراهیم پذیرش دعای او است و می دانیم خدا دعائی را می پذیرد که از قلبی پاک و روحی بی آرایش برخیزد که در واقع این تقاضا به طور ضمنی مفهومی تقاضای توفیق پاک داشتن قلب و روح از هر گونه آلاشی می باشد.

و سرانجام هفتمین و آخرین تقاضایش آنست که اگر لغزشی از او سر زده، خداوند بخشنده و مهربان او را مشمول لطف و آمرزش خود قرار دهد، و همچنین پدر و مادرش و همه مؤمنان را از این لطف و مرحمت، در روز رستاخیز بهره مند سازد.

به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم از امنیت شروع می شود، و به آمرزش پایان می پذیرد، و جالب اینکه اینها را نه تنها برای خود می طلبد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خدا هرگز "انحصار طلب" نبوده و نخواهند بود!

۷- آیا ابراهیم برای پدرش دعا می کند؟

بدون شك "آزر" بت پرست بود، و چنان که قرآن می گوید تلاشها و کوششهای ابراهیم برای هدایتش مؤثر نیفتاد، و اگر قبول کنیم که آزر پدر ابراهیم بوده این سؤال پیش می آید که چرا در آیات فوق ابراهیم تقاضای آمرزش برای او کرد در حالی که قرآن صریحا مؤمنان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است (سوره توبه- آیه ۱۱۳).

و از اینجا روشن می شود که نمی توان "آزر" را پدر ابراهیم دانست، و اینکه گفته اند کلمه "اب" در لغت عرب گاهی به "عمو" نیز اطلاق می شود با توجه به آیات مورد بحث کاملا قابل قبول است.

خلاصه اینکه "اب" و "والد" در لغت عرب با هم متفاوتند، کلمه "والد" که در آیات فوق نیز به کار رفته منحصرأ به معنی پدر است، ولی کلمه "اب" که در مورد "آزر" آمده، می تواند به معنی عمو بوده باشد.

از انضمام آیات فوق با آیاتی که در سوره توبه در زمینه نهی از استغفار برای مشرکان آمده چنین نتیجه می گیریم که "آزر" حتما پدر ابراهیم نبود (۱).

ص: ۳۷۲

اشاره

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَزِيدُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ (۴۳) وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَىٰ مِنْهُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَ سَيَكْفُرْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵)

ترجمه:

۴۲- گمان مبر که خدا از کارهای ظالمان غافل است (نه، بلکه کیفر) آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن (از ترس و وحشت) از حرکت باز می ایستد.

۴۳- گردنها برافراشته، سر به آسمان کرده، حتی پلک چشمهایشان بی حرکت می ماند (چرا که به هر طرف نگاه کنند نشانه های عذاب آشکار است) و (لذا) دلهایشان به کلی (فرو می ریزد و) خالی می گردد!.

۴۴- مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید بترسان، آن روز که ظالمان می گویند پروردگارا مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم، و از پیامبران پیروی کنیم (اما به زودی این پاسخ را می شنوند که) مگر قبلا شما سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنایی برای شما نیست!؟

۴۵- (شماها نبودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشتن ستم کردند سکنی گزیدید؟ و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) زدیم (باز هم بیدار نشدید).

تفسیر:

روزی که چشمها از حرکت باز می ایستد!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از "یوم الحساب" به میان آمد، به همین مناسبت آیات مورد بحث وضع ظالمان و ستمگران را در آن روز مجسم می سازد، تجسمی تکان دهنده و بیدارگر، ضمنا با بیان این بخش از مسائل معاد، بخشهای توحیدی گذشته تکمیل می گردد.

نخست با لحنی تهدید آمیز (تهدیدی نسبت به ظالمان و ستمگران) چنین آغاز می کند: ای پیامبر! "مبادا گمان کنی که خداوند از کار ظالمان و ستمگران غافل است" (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ).

این سخن در حقیقت پاسخی است به سؤال کسانی که می گویند اگر این عالم خدایی دارد، خدایی عادل و دادگر، پس چرا ظالمان را به حال خود رها کرده است؟ آیا از حال آنها غافل است و یا میداند و قدرت جلوگیری ندارد؟! قرآن در برابر این سؤال می گوید، خدا هرگز غافل نیست، اگر به فوریت آنها را مجازات نمی کند به خاطر آن است که این جهان میدان و محل آزمایش و پرورش انسانهاست، و این هدف بدون آزادی ممکن نیست، ولی بالاخره روزی حساب آنها را خواهد رسید.

سپس می گوید: "خدا مجازات آنها را به روزی می اندازد که در آن روز، چشمها از شدت ترس و وحشت از حرکت می ایستند" و به یک نقطه دوخته شده، بی حرکت می مانند" (إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ).

"مجازاتهای آن روز آن قدر وحشتناک است که این ستمگران، از شدت هول گردنهای خود را برافراشته، سر به آسمان بلند کرده، و حتی پلکهای چشمهایشان بی حرکت میماند و دلهایشان از شدت نگرانی و پریشانی به کلی تهی می شود" (مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَزْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ).

"تشخص" از ماده "شخص" به معنی از حرکت افتادن چشم و به نقطه خیره شدن است.

"مهطعین" از ماده "اهطاع" به معنی "گردنکشیدن" است، و بعضی آن را به معنی "سرعت گرفتن" بعضی به معنی "نگاه کردن با ذلت و خشوع" دانسته اند، ولی با توجه به جمله های دیگر آیه همان معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

"مقنعی" از ماده "اقناع" به معنی "سر به آسمان کشیدن" است.

جمله "لَا يَزْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ" مفهومش این است که پلکهای چشمهای آنها از هول و وحشت به هم نمی خورد، گویی همانند چشم مردگان از کار افتاده است! جمله "أَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ" به معنی تهی شدن دلهای آنها است، درست همانند آنچه در زبان فارسی می گوئیم فلان کس خبر وحشتناکی به من داد و یک مرتبه دلم تهی شد، و یا قلبم فرو ریخت، در واقع آنها آن چنان دستپاچه می شوند که همه چیز را فراموش می کنند، حتی خودشان را، گویی تمام معلومات از دل و جان آنها به بیرون فرار کرده، و هر گونه قوت و قدرت را از دست داده اند.

بیان این پنج صفت: خیره شدن چشمها، کشیدن گردنهای بلند کردن سرها، از حرکت افتادن پلک چشمها، و فراموش کردن همه فکرها، ترسیم بسیار گویایی است از هول و وحشت فوق العاده شدیدی که در آن روز به ظالمان دست می دهد، همانها که همیشه با نگاههای مغرورانه و متکبرانه خویش همه چیز را

به باد استهزاء می گرفتند، آن روز آن چنان بیچاره می شوند که حتی توانایی بستن پلک چشمها را از دست می دهند.

برای ندیدن آن منظره های هولناک فقط چشمها را خیره خیره به آسمان میدوزند، چرا که به هر طرف نگاه کنند، منظره وحشتناکی در برابر چشم آنها است.

آنها که خود را "عقل کل" می پنداشتند و دیگران را بی خرد می انگاشتند، آن چنان عقل و هوش خود را از دست می دهند که نگاهشان نگاه دیوانگان است بلکه مردگان است، نگاهی خشک، بی تفاوت، بی حرکت و پر از ترس و وحشت! براستی قرآن هنگامی که می خواهد منظره ای را مجسم نماید در کوتاهترین عبارت کاملترین ترسیمها را می کند که نمونه آن آیه کوتاه بالا است.

*** سپس برای اینکه تصور نشود مجازاتهای الهی به گروه خاصی مربوط است به عنوان یک دستور کلی به پیامبرش می فرماید: "همه مردم را از روزی که عذاب دردناک پروردگار به سراغ بدکاران می آید انداز کن، هنگامی که ظالمان نتایج وحشتناک اعمال خود را می بینند، پشیمان می شوند و به فکر جبران می افتند و عرض می کنند: پروردگارا ما را مدت کوتاه دیگری مهلت ده" (وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ).

تا از این مهلت کوتاه استفاده کرده، "دعوت تو را اجابت نمائیم و از پیامبرانت پیروی کنیم" (نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ).

اما فوراً دست رد بر سینه آنها گذارده می شود و به آنها این پیام تکان دهنده را می دهند: چنین چیزی محال است، دوران عمل پایان گرفت "آیا شماها نبودید که در گذشته سوگند یاد می کردید، هرگز زوال و فنایی برای حیات قدرت شما نیست" (أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ).

***" شما همانها نبودید که در کاخها و منازل و مساکن کسانی که به خویشتن ستم کرده بودند سکونت جستید" (وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

" و برای شما این واقعیت به خوبی آشکار شده بود که ما بر سر آنها چه آوردیم" (وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ).

" و برای شما آن قدر مثالهای تکان دهنده از حالات امتهای پیشین ذکر کردیم" (وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ).

اما هیچیک از این درسهای عبرت در شما مؤثر نیفتاد و هم چنان به اعمال ننگین و ظلم و ستم خویش ادامه دادید، و اکنون که در چنگال کیفر الهی گرفتار شده اید تقاضای تمديد مدت و ادامه مهلت می کنید، کدام تمديد؟ و کدام مهلت؟ هر چه بود پایان یافت! ***

نکته ها:

اشاره

۱- چرا مخاطب در اینجا پیامبر است؟

شک نیست که پیامبر ص هرگز تصور نمی کند که خداوند از کار ظالمان غافل است، ولی با این حال در آیات فوق روی سخن به پیامبر ص می باشد، و می گوید مبدا گمان کنی خداوند از اعمال ستمگران غافل است.

این در حقیقت از قبیل رساندن پیام به طور غیر مستقیم به دیگران است که یکی از فنون فصاحت می باشد که گاهی فردی را مخاطب می سازند ولی منظور دیگری یا دیگران هستند.

به علاوه این تعبیر اصولاً- کنایه از تهدید است، همانگونه که گاه حتی به شخص مقصر می گوئیم "فکر نکن تقصیرات را فراموش کردم" یعنی به موقع خود حسابت را میرسم!

ص: ۳۷۷

و به هر حال اساس زندگی این جهان بر این است که به همه افراد به حد کافی مهلت داده شود تا آنچه در درون دارند بیرون بریزند و میدان آزمایش تکامل به حد کافی وسعت یابد تا عذر و بهانه ای برای کسی نماند، و امکان بازگشت و اصلاح و جبران به همه داده شود، و مهلت گنهکاران بخاطر همین است.

۲- "يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ" چه روزی است؟

در آیات فوق خواندیم که پیامبر ص مامور می شود مردم را از آن روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید انذار کند.

در اینکه منظور از این روز کدام روز است، مفسران سه احتمال داده اند.

نخست اینکه روز قیامت و رستاخیز است.

دوم اینکه روز فرا رسیدن مرگ است که مقدمه مجازاتهای الهی به سراغ ظالمان از همان روز می آید.

سوم اینکه منظور روز نزول پاره ای از بلاها و مجازاتهای دنیوی است، همانند عذابهایی که بر قوم لوط و قوم عاد و ثمود و قوم نوح و فرعونیان نازل گردید که در میان طوفان و امواج خروشان دریا، یا در زمین لرزه ها یا بوسیله تندبادهای سخت و ویرانگر از میان رفتند.

گر چه بسیاری از مفسران احتمال اول را ترجیح داده اند، ولی جمله هایی که به دنبال آن آمده است به خوبی احتمال سوم را تقویت می کند، و نشان می دهد که منظور مجازاتهای نابود کننده دنیوی است، چرا که به دنبال این جمله می خوانیم: ستمگران با مشاهده آثار عذاب، می گویند پروردگارا مهلت کوتاهی برای جبران به ما بده.

تعبیر به "آخرنا" (ما را به تاخیر انداز) قرینه روشنی است بر تقاضای

ادامه حیات در دنیا، و اگر این سخن را در قیامت به هنگام مشاهده آثار عذاب می گفتند، باید بگویند: خداوندا ما را به دنیا باز گردان، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره انعام می خوانیم: **وَ لَوْ تَرَىٰ اِذْ وَقَفُوا عَلٰی الدَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**. "اگر حال آنها را در آن هنگام که در برابر آتش ایستاده اند ببینی که می گویند ای کاش بار دیگر (به دنیا) باز می گشتیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم (به حالشان تاسف خواهی خورد)".

که بلافاصله در آیه بعد از آن پاسخ آنها را چنین می گوید... **وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**: "اگر باز هم برگردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، مشغول می شوند: آنها دروغ می گویند".

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر این آیه انذار به عذاب دنیا است، و در آیه قبل (**لَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا...**) انذار به عذاب آخرت شده چگونه با یکدیگر سازگار می باشد، با اینکه کلمه "انما" دلیل بر این است که تنها مجازاتشان در قیامت خواهد بود نه در این دنیا.

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه مجازاتی که هیچگونه تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، مجازات قیامت است که همه ظالمان را شامل می شود، ولی کیفرهای دنیوی علاوه بر اینکه عمومیت ندارد قابل بازگشت است، ذکر این نکته نیز لازم است که مجازاتهای نابود کننده دنیوی همانند مجازاتهای دردناکی که دامنگیر قوم نوح و فرعونیان و امثال آنها شد، بعد از شروع آن درهای توبه به کلی بسته می شود و هیچگونه راه بازگشت در آن نیست، چرا که غالب گنهکاران هنگامی که در برابر چنین کیفرهایی قرار می گیرند اظهار پشیمانی می کنند و در واقع یک نوع حالت ندامت اضطراری به آنها دست می دهد

که بی ارزش است، بنا بر این قبل از وقوع و شروع آنها باید در صدد جبران بر آیند (۱).

۳- چرا تقاضای مهلت پذیرفته نمی شود؟

در آیات مختلفی از قرآن مجید می خوانیم که بدکاران و ستمگران در مواقف گوناگون تقاضای بازگشت به زندگی برای جبران گذشته خویش می کنند.

بعضی از این آیات مربوط به روز قیامت و رستاخیز است، مانند آیه ۲۸ سوره انعام که در بالا اشاره کردیم.

بعضی دیگر مربوط به فرا رسیدن زمان مرگ است مانند آیه ۹۹ سوره مؤمنون که می گوید **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ**: "این وضع هم چنان ادامه دارد تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد در این هنگام عرض می کند: خداوندا مرا باز گردان، شاید آنچه را که کوتاهی کرده ام جبران کنم و عمل صالح انجام دهم."

و گاهی در مورد نزول عذابهای نابود کننده وارد شده است همانند آیات مورد بحث که می گوید به هنگام نزول عذاب، ظالمان تقاضای تمدید مدت و ادامه مهلت می کنند.

ولی جالب اینکه در تمام این موارد پاسخ منفی به آنها داده می شود.

دلیل آنهم معلوم است زیرا هیچ یک از این تقاضاها جنبه واقعی و جدی ندارد، اینها عکس العمل آن حالت اضطرار و پریشانی فوق العاده است که در بدترین اشخاص نیز پیدا می شود و هرگز دلیل بر دگرگونی و انقلاب درونی و تصمیم واقعی بر تغییر مسیر زندگی نیست.

ص: ۳۸۰

(۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۵ به بعد ذیل آیه ۱۸ سوره نساء مراجعه فرمائید.

این درست به حالت مشرکانی میماند که به هنگام گرفتاری در گردابهای هولناک دریاها مخلصانه خدا را می خواندند، ولی به مجرد اینکه طوفان فرو می نشست و به ساحل نجات می رسیدند همه چیز را فراموش می کردند! لذا قرآن در بعضی از آیات که در بالا به آن اشاره شد صریحا می گوید " وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ "؛ "اگر اینها بار دیگر به زندگی عادی برگردند باز همان برنامه را ادامه می دهند و به اصطلاح همان آس و همان کاسه است، هیچگونه تغییری در روش آنان پدیدار نخواهد گشت.

اشاره

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶) فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدِ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

ترجمه:

۴۶- آنها نهایت مکر خود را به کار زدند، و همه مکرها (و توطئه هاشان) نزد خدا آشکار است، هر چند کوه ها با مکرشان از جا برکنده شود! ۴۷- و گمان مبر که خدا وعده ای را که به پیامبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قادر و منتقم است.

۴۸- در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل می شوند، و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند.

۴۹- و در آن روز مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی (غل و زنجیری که دستها و گردنهایشان را بهم بسته).

۵۰- لباسشان از قطران (ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال) است، و صورتهایشان را آتش می پوشاند

۵۱- تا خداوند هر کس را هر آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خدا سریع الحساب است.

۵۲- این (قرآن) ابلاغی است برای (عموم) مردم، تا همه انذار شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان مغز (و اندیشه) پند گیرند.

تفسیر:

توطئه های ستمگران بجایی نمی رسد!

در آیات گذشته به قسمتی از کیفرهای ظالمان اشاره شد، در این آیات نیز نخست اشاره به گوشه ای از کارهای آنها کرده سپس قسمتی دیگر از کیفرهای سخت و دردناکشان را بیان می کند.

آیه اول می گوید: "آنها مکر خود را به کار زدند و تا آنجا که قدرت داشتند به توطئه و شیطنت پرداختند" (وَ قَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ).

خلاصه کاری نبود که دشمنان تو برای محو و نابودی اسلام، انجام ندهند، از تحیب و تهدید گرفته، تا اذیت و آزار و توطئه قتل و نابودی، و نیز پخش شایعات و متهم ساختن به انواع تهمتها.

ولی با اینهمه "خداوند به همه نقشه های آنها آگاه است، و همه کارهایشان نزد او ثبت است" (وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ).

به هر حال نگران مباش، این نیرنگها و نقشه ها و طرحهای آنها اثری در تو نخواهد کرد "هر چند با مکر خود کوه ها را از جا تکان دهند" (وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ).

"مکر" - همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم - به معنی هر گونه چاره اندیشی است، گاهی توأم با خرابکاری و افساد است و گاهی بدون آن (هر چند در لغت فارسی امروز، مکر در معنی اول به کار می رود ولی از نظر ادبیات عرب مفهوم آن اعم است، و لذا گاهی این کلمه به خدا هم نسبت داده شده است).

در تفسیر جمله "عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ" دو احتمال داده شده است، بعضی از

مفسران همچون علامه طباطبائی در المیزان گفته اند مفهوم این جمله آن است که خداوند به همه نقشه ها و طرحها و نیرنگهای آنها احاطه کامل دارد.

و بعضی دیگر مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته اند منظور این است که جزای مکر آنها نزد خداوند ثابت است (بنا بر این جمله در تقدیر عند الله جزاء مکرهم بوده و کلمه جزاء که مضاف است محذوف شده است).

ولی معنی اول بدون شک صحیحتر است، زیرا هم موافق ظاهر آیه می باشد، و هم نیاز به هیچگونه حذف و تقدیر ندارد.

جمله بعد که می گوید "هر چند مکر آنها کوه ها را از جای بر کند" نیز این تفسیر را تقویت می کند، یعنی آنها هر چند قوی و قادر به نقشه کشی باشند خدا از آنها آگاهتر و قادرتر است: و توطئه های آنها را در هم می کوبد.

*** بار دیگر روی سخن را به پیامبر ص کرده، به عنوان تهدید ظالمان و بدکاران می فرماید: "گمان مبر که خداوند وعده ای را که به پیامبران داده مخالفت می کند" (فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ) چرا که تخلف از کسی سبب می زند که یا قادر و توانا نباشد، و یا کیفر و انتقام در قاموس او نیست، ولی "خداوند هم توانا است و هم صاحب انتقام" (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ).

این آیه در حقیقت مکمل آیه ای است که قبلا داشتیم (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ).

یعنی اگر می بینی ظالمان و ستمگران، مهلتی یافته اند نه به خاطر غفلت پروردگار از اعمال آنها است و نه به خاطر آنست که از وعده خود تخلف خواهد کرد، بلکه همه حسابهای آنها را یک روز رسیده و کیفر عادلانه آنها را خواهد داد.

ضمنا کلمه "انتقام" که در عرف فارسی امروز ما به معنی، "تلافی"

کردن توأم با کینه جویی و عدم گذشت "آمده، در اصل به این معنی نیست، بلکه مفهوم انتقام همان کیفر دادن و مجازات کردن است، مجازاتی که در مورد خداوند هماهنگ با استحقاق و عدالت بلکه نتیجه اعمال آدمی است لازم به تذکر نیست که اگر خدا دارای چنین انتقامی نبود، بر خلاف حکمت و عدل بود.

*** سپس اضافه می کند "این مجازات در روزی خواهد بود که این زمین به زمین دیگری تبدیل می شود و آسمانها به آسمانهای دیگری" ("يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ").

در آن روز همه چیز پس از ویرانی، نو می شود، و انسان با شرایط تازه در عالم نومی گام می نهد، عالمی که همه چیزش با این عالم متفاوت است، وسعتش، نعمتهایش و کیفرهایش "و در آن روز هر کس هر چه دارد با تمام وجودش در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می شود" ("وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ").

"بروز" اصلاً از ماده براز (بر وزن فراز) که به معنی فضا و محل وسیع است گرفته شده، و خود کلمه "بروز" به معنی قرار گرفتن در چنین فضا و محل وسیعی می باشد که لازمه آن ظهور و آشکار شدن است، به همین دلیل بروز غالباً به معنی "ظهور" می آید (دقت کنید).

در اینکه بروز انسانها در برابر خداوند در قیامت به چه معنی است، مفسران بیاناتی دارند:

بسیاری به معنی بیرون آمدن از قبرها، دانسته اند.

ولی این احتمال وجود دارد که بروز به معنی ظهور تمام وجود انسان و درون و برونش در آن صحنه است، همانگونه که در آیه ۱۶ غافر می خوانیم يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ: "روزی که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنان از خدا مخفی نمی ماند" و در آیه ۹ سوره طارق می خوانیم:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: "روزی که اسرار درون هر کس آشکار می شود".

به هر حال توصیف خداوند در این حال به "فهاریت" دلیل بر تسلط او بر همه چیز و سیطره او بر درون و برون همگان می باشد.

در اینجا یک سؤال پیش می آید که مگر چیزی در دنیا بر خدا مخفی است که در آنجا آشکار می گردد؟ مگر خداوند از وجود مردگان در قبرها بی خبر است و یا اسرار درون انسانها را نمی داند؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه در این جهان ما ظاهر و باطنی داریم و گاهی بر اثر محدود بودن علم ما، این اشتباه پیدا می شود که خدا درون ما را نمی بیند، ولی در جهان دیگر آن چنان همه چیز آفتابی و آشکار می شود که ظاهر و باطنی وجود نخواهد داشت، همه چیز آشکار است و حتی این احتمال در دل کسی پیدا نمی شود که ممکن است چیزی از خدا مخفی مانده باشد.

و به عبارت دیگر، تعبیر بروز و ظهور با مقایسه به تفکر ما است، نه با مقایسه به علم خدا.

*** در آیه بعد حال مجرمان را به نحو دیگری ترسیم می کند: "در آن روز مجرمان را می بینی که در غل و زنجیر گرفتارند، غلها و زنجیرهایی که دستهای آنها را به گردنشان و سپس آنها را به یکدیگر پیوند می دهد" (وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ).

"اصفاد" جمع "صفد" (بر وزن نمد) و "صفاد" (بر وزن معاد) در اصل به معنی غل می باشد و بعضی گفته اند خصوص آن غل و زنجیری را گویند که دست و گردن را به هم می بندد.

"مقرنین" از ماده قرن و اقتران و به همان معنی است، منتها هنگامی که

به باب تفعیل برده شود، از آن "تکثیر" استفاده می شود، بنا بر این روی هم رفته کلمه مفرنین به معنی کسانی است که بسیار به یکدیگر نزدیک شده اند.

در اینکه منظور از این کلمه در آیه فوق کیست، مفسران سه تفسیر ذکر کرده اند:

نخست اینکه مجرمان را در آن روز با غل و زنجیر در یک سلسله طولانی به هم می بندند، و به این صورت در عرصه محشر ظاهر می شوند، این غل و زنجیر، تجسمی است از پیوند عملی و فکری این گنهکاران در این جهان که دست به دست هم می دادند، و به کمک هم می شتافتند و در طریق ظلم و فساد با یکدیگر رابطه و پیوند و همکاری داشتند و این ارتباط در آنجا به صورت زنجیرهایی مجسم می شود که آنان را به یکدیگر مرتبط می سازد.

دیگر اینکه مجرمان در آن روز بوسیله زنجیرهایی با شیاطین قرین می شوند، و پیوند باطنیشان در دنیا، به صورت همزنجیر بودنشان در جهان دیگر، آشکار می گردد.

سوم اینکه دستهای آنها را به وسیله زنجیرها گردنشان قرین می سازند.

و مانعی ندارد که همه این معانی در مورد مجرمان صادق باشد، هر چند ظاهر آیه بیشتر معنی اول را می رساند.

*** سپس به لباس آنها می پردازد که خود عذاب بزرگی است برای آنان، و می گوید: "پیراهن آنها از ماده قطران است و صورت آنها را شعله های آتش می پوشاند (سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ).

"سرابیل" جمع "سربال" (بر وزن مثقال) به معنی پیراهن است از هر جنس که باشد و بعضی گفته اند به معنی هر نوع لباس است، ولی معنی اول مشهورتر است.

"قطران" که گاهی در لغت به فتح قاف و سکون طاء و یا به کسر قاف و سکون طاء خوانده شده، به معنی ماده ای است که از درختی به نام ابهل می گیرند که آن را می جوشانند تا سفت شود، و به هنگام بیماری "جرب" به بدن شتر میمالند و معتقد بودند با سوزشی که دارد ماده بیماری جرب را از بین می برد، و به هر حال جسمی است سیاه رنگ، بد بو و قابل اشتعال (۱) و (۲) و به هر حال مفهوم جمله "سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ" این است که به جای لباس، بدنهای آنها را از نوعی ماده سیاه رنگ بد بوی قابل اشتعال می پوشانند، لباسی که هم زشت و بد منظر است و هم بد بو، و هم خود قابل سوختن و شعله ور شدن و با داشتن این عیوب چهارگانه بدترین لباس محسوب می شود چرا که لباس را برای آن می پوشند که زینت باشد و هم انسان را از گرما و سرما حفظ کند، این لباس به عکس همه لباسها هم زشت است و هم سوزاننده و آتش زننده است! این نکته نیز قابل توجه است که مجرمان با تلبس به لباس گناه در این جهان هم خویشتن را در پیشگاه خدا رو سیاه می کنند و تعفن گناه آنها جامعه را آلوده می سازد، و هم اعمال آنها باعث شعله ور شدن آتش فساد است در خودشان و در جامعه ای که در آن زندگی می کنند، و این قطران که در جهان دیگر لباس آنها را تشکیل می دهد گویی تجسمی است از اعمال آنان در این جهان.

و اگر می بینیم در آیه فوق می گوید: شعله های آتش صورت آنها را می پوشاند به این دلیل است که وقتی لباس قطران شعله ور شد نه تنها اندام بلکه صورتشان هم که به قطران آلوده نیست در میان شعله های آن می سوزد.

ص: ۳۸۸

۱-۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۱۹ صفحه ۱۴۸.

۲-۲) فرید وجدی در دائره المعارف در ماده قطران می گوید مایعی است که به هنگام تقطیر کردن زغال سنگ برای بدست آوردن گاز مخصوصی از آن بدست می آید و قطران نباتی، از بعضی از درختان به دست می آید.

"اینها برای آن است که خداوند می خواهد هر کس را مطابق آنچه انجام داده است جزا دهد" (لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

جالب اینکه نمی گوید: "جزای" اعمالشان را به آنها می دهد. بلکه می گوید: آنچه را انجام داده اند به عنوان جزا به آنها خواهند داد، و به تعبیر دیگر جزای آنها اعمال مجسم خودشان است، و این آیه با این تعبیر خاص دلیل دیگری بر مسأله تجسم اعمال است.

و در پایان می فرماید: "خداوند سریع الحساب است" (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

کاملاً روشن است هنگامی که اعمال انسان از میان نرود و با تغییر چهره به سراغ آدمی بیاید دیگر حسابی از آن سریعتر نخواهد بود، و در واقع حسابش همراه خودش است! در بعضی از روایات می خوانیم ان الله تعالی يحاسب الخلاق كلهم في مقدار لمح البصر: "خداوند به اندازه یک چشم بر هم زدن حساب همه خلائق را می رسد" اصولاً محاسبه پروردگار نیاز به زمان ندارد و آنچه در روایت فوق آمده، در حقیقت برای اشاره به کوتاهترین زمان است (برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۰ مراجعه فرمائید).

و از آنجا که آیات این سوره و همچنین تمامی این قرآن جنبه دعوت به توحید و ابلاغ احکام الهی به مردم و انذار آنها در برابر تخلفاتشان دارد، در آخرین آیه این سوره (سوره ابراهیم) می فرماید: "این (قرآن) ابلاغ عمومی برای همه مردم است" (هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ).

"و انذاری است برای آنان" (وَلِيُنذِرُوا بِهِ) "و هدف این است که بدانند او معبود واحد است" (وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

"و منظور این است که صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند" (وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ).

نکته ها:

اشاره

۱- تبدیل زمین و آسمان، به زمین و آسمان دیگر

در آیات بالا خواندیم که در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می شود و همچنین آسمانها به آسمانهای دیگر.

آیا منظور از این تبدیل، تبدیل ذات است، یعنی به کلی این زمین نابود می شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن بر پا می گردد؟ و یا منظور تبدیل صفات است به این معنی که این کره خاکی و همچنین آسمانها ویران می گردند و بر ویرانه های آنها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می شود؟ که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظر تکامل قرار دارند.

ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می کند.

در سوره فجر آیه ۲۱ می خوانیم كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا: "زمانی فرا می رسد که زمین در هم کوبیده می شود".

و در سوره "زلزال" که سخن از پایان جهان و آغاز قیامت است چنین می خوانیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا: "در آن زمان که زمین به زلزله می افتد و سنگینی های درونش بیرون می ریزد".

و در سوره حاقه آیه ۱۴ و ۱۵ می خوانیم وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ: "زمین و کوه ها از جا برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند و در آن روز آن واقعه بزرگ تحقق می یابد".

و در سوره طه آیه ۱۰۵ تا ۱۰۸ می خوانیم وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا - لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا - يَوْمَئِذٍ

ص: ۳۹۰

يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا :

"از تو درباره کوه ها سؤال می کنند بگو پروردگام آنها را از هم متلاشی می کند، سپس آن را به صورت زمینی هموار در می آورد آن چنان که اعوجاج و پستی و بلندی در آن نخواهی دید، در آن روز مردم از دعوت کننده ای که هیچ انحرافی در او نیست، پیروی می کنند و صداها در برابر خداوند مهربان به خشوع می گراید آن چنان که جز صدای آهسته نمی شنوی."

در آغاز سوره "تکویر" نیز سخن از خاموش شدن خورشید و تاریک شدن ستارگان و حرکت کوه ها به میان آمده.

و در آغاز سوره "انفطار" از شکافتن آسمانها و پراکنده شدن کواکب و سپس برانگیخته شدن مردگان از قبرها! (دقت کنید) گفتگو شده است.

از مجموع این آیات و مانند آن و همچنین آیات مختلفی که می گوید: انسانها از قبرها بار دیگر برانگیخته می شوند (۱) به خوبی استفاده می شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی ماند، ولی به کلی نابود نمی شود، بلکه این جهان در هم می ریزد و زمین صاف و مسطح می گردد، و مردم در زمینی تازه (و طبعاً کاملتر و عالتر به حکم آنکه عالم دیگر همه چیزش از این جهان وسیعتر و کاملتر است) گام می نهند.

طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه های قیامت را ندارد و برای زندگی رستاخیز ما، تنگ و محدود است و همان گونه که بارها گفته ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان، همچون نسبت این جهان است به محدوده عالم جنین و رحم مادر.

آیاتی که می گوید: مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این

ص: ۳۹۱

۱- ۱) سوره یس آیه ۵۱ و سوره قمر آیه ۷ و سوره معارج آیه ۴۳ و سوره حج آیه ۷ و...

جهان بسیار زیادتر است (۱) نیز شاهد خوبی بر این واقعیت می باشد.

البته ما نمی توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگیهایش در این جهان داشته باشیم، همانگونه که کودک در عالم جنین - اگر فرضاً هم عقل کامل می داشت نمی توانست ویژگیهای عالم بیرون از جنین را درک کند.

ولی همین قدر می دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهانی که هستیم پیدا می شود، این جهان به کلی ویران می گردد، و به جهان کاملاً جدیدی تبدیل می شود، جالب اینکه در روایات متعددی که در منابع اسلامی نقل شده می خوانیم که در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به "نان پاکیزه و سفید رنگی" می شود که انسانها می توانند از آن تغذیه کنند! تا حسابشان روشن گردد، و هر کدام به سوی سرنوشتشان حرکت کنند.

این روایات در تفسیر "نور الثقلین" به طرق مختلف نقل شده است (۲) و بعضی از مفسران اهل تسنن مانند "قرطبی" نیز در ذیل همین آیه اشاره به چنین روایاتی کرده است (۳).

بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان، زمین به جای آنکه خاک آن را پوشانده باشد، یک ماده غذایی قابل جذب برای بدن انسان، سراسر آن را فرا گرفته، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتماً مواد غذایی موجود در خاک باید در لابراتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آن است که بیشترین

ص: ۳۹۲

۱-۱) سوره معارج آیه ۴.

۲-۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۵۵ تا ۵۷۷.

۳-۳) تفسیر قرطبی صفحه ۳۶۱۳ جلد ۵.

غذای آن را نان تشکیل می دهد(دقت کنید).

۲- آغاز و ختم سوره ابراهیم

سوره "ابراهیم" همانگونه که دیدیم از بیان نقش حساس قرآن در خارج ساختن از ظلمات جهل و شرک به نور علم و توحید، آغاز شد، و با بیان نقش قرآن در انداز همه توده ها و تعلیم توحید و تذکر اولوا الالباب پایان می گیرد.

این "آغاز" و "پایان" بیانگر این واقعیت است که همه آنچه را می خواهیم در همین قرآن است، و به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام

فيه ربيع القلب و ينابيع العلم: "بهار دلها و سرچشمه علوم و دانشها همه در قرآن است" (۱) و همچنین درمان همه بیماریهای فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست

(فاستشفوه من ادوائکم) (۲).

این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتاب مقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده می نگرند کتابی است برای دستور العمل در سراسر زندگی انسانها.

کتابی است آگاهی بخش و بیدار کننده.

و بالآخره کتابی است که هم دانشمند را تذکر می دهد، و هم توده مردم از آن الهام می گیرند.

باید چنین کتابی در متن زندگی مسلمانان جان گیرد و قانون اساسی زندگی آنان را تشکیل دهد، و همیشه موضوع بحث و بررسی و مطالعه و دقت برای عمل کردن بیشتر و بهتر باشد.

فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتبهای انحرافی

ص: ۳۹۳

۱- ۱ و ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

شرق و غرب یکی از عوامل مؤثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است.

و چه عالی فرمود: علی ع

و اعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنى: "بدانید هیچکس از شما بعد از دارا بودن قرآن کمترین نیاز و فقر ندارد و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی نیاز نخواهد بود" (۱).

و چقدر دردناک است بیگانگی ما از قرآن، و آشنایی بیگانگان به قرآن.

و چه رنج آور است که بهترین وسیله سعادت در خانه ما باشد و ما به دنبال آن گرد جهان بگردیم.

و چه مصیبت بار است در کنار چشمه آب حیات، تشنه کام، جان دادن، و یا در بیابانهای برهوت به دنبال سراب دویدن؟! خداوندا به ما آن عقل و درایت و ایمان را عطا فرما که این بزرگ وسیله سعادت را که خونبهای شهیدان راه تو است، ارزان از دست ندهیم! و به ما آن هوشیاری مرحمت کن که بدانیم گمشده های ما در همین کتاب بزرگ است، تا دست نیاز به سوی این و آن دراز نکنیم.

۳- نخستین و آخرین سخن، توحید است

نکته دیگری که آیات فوق به ما آموخت، تاکید بر توحید به عنوان آخرین سخن و تذکر به "اولوا الالباب" به عنوان آخرین یادآوری است.

آری توحید ریشه دارترین و عمیقترین اصل اسلامی است، و تمام خطوط تعلیم و تربیت اسلامی به آن منتهی می شود، یعنی از هر جا شروع کنیم باید از توحید شروع کنیم و هر جا برسیم باید به توحید ختم کنیم که تار و پود اسلام را

ص: ۳۹۴

توحید تشکیل می دهد.

نه تنها توحید در "معبود" و "اله" که توحید در هدف، و توحید در صفوف مبارزه، و توحید در برنامه ها، همگی پایه های اصلی را مشخص می کند، و اتفاقاً گرفتاری بزرگ ما مسلمانان امروز نیز در همین است که توحید را عملاً از اسلام حذف کردیم.

کشورهای عربی که زادگاه اسلام است، متأسفانه غالباً به دنبال شعارهای شرک آلود نژادپرستی، و مجدد عربی، و حیات عربت، و عظمت عرب، افتاده اند، و کشورهای دیگر هر کدام برای خود بتی از این قبیل ساخته و رشته توحید اسلامی را که زمانی شرق و غرب جهان را به هم پیوند می داد به کلی از هم گسسته اند، و آن چنان در خود فرو رفته و از خود بیگانه شده اند که جنگ و ستیزشان با یکدیگر بیش از جنگ و ستیزشان با دشمنان قسم خورده است.

چقدر ننگ آور است که بشنویم آمار کشته شدگان جنگهای داخلی کشورهای عربی به مراتب بیش از آمار قربانیان آنها در مبارزه با صهیونیسم اسرائیل بوده است.

تازه چنین دشمن مشترک و خطرناکی را دارند و اینهمه پراکنده اند وای اگر پای این دشمن در میان نبود، آن روز چه می شد؟! بگذارید صریحتر بگوئیم به هنگامی که این بخش از تفسیر را می نویسیم دولت عراق که تا کنون یک گلوله به سربازان اسرائیل شلیک نکرده چنان بی رحمانه به بهانه کوچکی (بهانه اختلاف مرزی که مسلماً از طریق مذاکره قابل حل است) به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کرده که گویی این دو ملت نه همسایه یکدیگرند، نه ارتباط فرهنگی دارند، و نه پیوند عمیق دینی.

و از آن طرف می بینیم دشمن مشترک (صهیونیسم) شادی کنان می گوید:

ص: ۳۹۵

ما طرحی بهتر از این تصور نمی کردیم که عراق به ایران حمله کند و هر دو طرف در جنگی طولانی شدیداً آسیب بینند و فکر ما تا مدت زیادی آسوده گردد!! اینجا است که بر مسلمان موحد و متعهد و با ایمان لازم است، شر این طاغوتها را برای همیشه از میان ببرند، و اینگونه حکومتهای شرک آلود نفاق افکن ویرانگر دشمن شاد کن را به قعر جهنم بفرستند.

پایان سوره ابراهیم

ص: ۳۹۶

اشاره

پیامبر بت شکن

از آنجا که این سوره تنها سوره ای است که در قرآن به نام ابراهیم نامیده شده - هر چند حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامده، بلکه به مناسبت‌های گوناگون در سوره های دیگر نیز از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است - مناسب دیدیم که زندگی پرافتخار این قهرمان توحید را فهرست وار در پایان این سوره بیاوریم، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می کنیم، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی برای خوانندگان عزیز باشد، و بتوانیم آنها را به این بحث ارجاع دهیم.

*** زندگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می توان مطرح کرد:

۱- دوران قبل از نبوت.

۲- دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان در بابل ۳- دوران هجرت از بابل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه.

زادگاه و طفولیت ابراهیم

ابراهیم در سرزمین "بابل" که از سرزمینهای شگفت انگیز جهان بود و حکومتی نیرومند و در عین حال ظالم و جبار بر آن سلطه داشت، تولد یافت (۱).

ص: ۳۹۷

۱- (۱) بعضی از مورخان محل ولادت او را شهر "اور" از کشور بابل دانسته اند.

ابراهیم در زمانی چشم به جهان گشود که نمرود بن کنعان آن پادشاه جبار و ستمگر بر بابل حکومت می کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی می نمود.

البته مردم بابل تنها این یک بت را نداشتند، بلکه در عین حال بتهایی با اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودند و به نیایش در مقابل آنها مشغول بودند.

حکومت وقت از آنجا که بت پرستی را وسیله مؤثری برای "تحمیق" و "تخدیر" افکار ساده لوح می دید، سخت از آن حمایت می کرد، و هر گونه اهانت و توهین به بتها را یک گناه بزرگ و جرم نابخشودنی می دانست.

مورخان درباره تولد ابراهیم داستان شگفت انگیزی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

منجمان تولد شخصی را که با قدرت بی منازع "نمرود" مبارزه خواهد کرد، پیش بینی کرده بودند، و او با تمام قوا هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی، و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می کرد.

ولی هیچیک از اینها مؤثر نیفتاد و این نوزاد سرانجام تولد یافت.

مادر برای حفظ او، او را در گوشه غاری در نزدیکی زادگاهش پرورش می داد، بطوری که سیزده سال از عمر خود را در آنجا گذراند.

سرانجام که در آن مخفیگاه، دور از نظر ماموران نمرود پرورش یافت، و به سن نوجوانی رسید تصمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کند، و به میان مردم گام نهد، و درس توحیدی را که با الهام درون به ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.

مبارزه با گروه های مختلف بت پرست

در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بتهای ساختگی دست خود، موجودات

آسمانی همچون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می کردند، ابراهیم تصمیم گرفت از طریق منطق و استدلالهای روشن، و جدان خفته آنها را بیدار سازد و پرده های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پاک آنها برگیرد، تا نور فطرت بدرخشد، و در راه توحید و یگانه پرستی گام بگذارند.

او مدتها پیرامون آفرینش آسمان و زمین و قدرتی که بر آنها حکومت می کند و نظام شگفت انگیز آنها مطالعه کرده بود، و نور یقین در قلبش می درخشید (سوره انعام آیه ۷۵).

مبارزه منطقی با بت پرستان

نخست با ستاره پرستان روبرو شد و در برابر گروهی که در برابر ستاره "زهره" که بلافاصله بعد از غروب آفتاب در افق مغرب می درخشد به تعظیم و پرستش مشغول می شدند قرار گرفت.

ابراهیم یا از روی تعجب و استفهام انکاری، و یا به عنوان هماهنگی با طرف مقابل، به عنوان مقدمه برای اثبات اشتباهشان، صدا زد "این خدای من است؟! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم.

و هنگامی که "ماه" سینه افق را شکافت و ماه پرستان مراسم نیایش را شروع کردند، با آنها هم صدا شده، گفت: این خدای من است؟! اما آن هم که افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند از گمراهان خواهم بود.

"خورشید" پرده های تاریک شب را شکافت، و شعاع طلایی خود را بر کوه و صحرا پاشید، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت: "این خدای من است؟! این از همه بزرگتر است".

اما هنگامی که غروب کرد، صدا زد ای قوم من از شریک‌هایی که شما برای خدا می‌سازید بیزارم! اینها همه افول و غروب دارند.

اینها همه دستخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به اینکه خالق و گرداننده این جهان باشند.

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود به او خالص و ثابت قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود (سوره انعام آیه ۷۵ تا ۷۹).

ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان، به عالیترین صورتی پشت سر گذاشت، و توانست عده ای را بیدار و حد اقل عده دیگری را در شک و تردید فرو برد.

چیزی نگذشت این زمزمه در آن منطقه پیچید، این جوان کیست که با این منطق گویا و بیان رسا در دل‌های توده مردم راه باز می‌کند؟! ***

گفتگو با آزر

در یک مرحله دیگر ابراهیم با عمویش "آزر" وارد بحث شد و با عباراتی بسیار محکم، رسا و توأم با محبت و گاهی توییح، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت.

چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نه هیچ مشکلی را درباره تو حل می‌کند؟ تو اگر از من پیروی کنی، من ترا به راه راست هدایت می‌کنم، من از این می‌ترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامت را بگیرد.

حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح، او را تهدید به سنگسار

کردن می نمود او با جمله "سَلَامٌ عَلَيْكَ" ،من برای تو استغفار خواهم کرد" کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند(سوره مریم آیه ۴۷).

نبوت ابراهیم

در اینکه ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم ولی همین قدر از سوره مریم استفاده می شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت به مقام نبوت رسیده بود، زیرا در این سوره می خوانیم. **وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَا لَا يُبْصِرُ وَا لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا** (آیه ۴۱ و ۴۲ سوره مریم) و می دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید با بت پرستان و داستان آتش سوزی او بوده است، و اگر آنچه را بعضی از مورخان نوشته اند که ابراهیم به هنگام داستان آتش سوزی ۱۶ ساله بود به آن بیفزائیم ثابت می شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.

مبارزه عملی با بت پرستان

به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان، هر روز شدیدتر، و شدیدتر، می شد، تا به شکستن همه بت‌های بتخانه بابل (به استثنای یک بت بزرگ) با استفاده از یک فرصت کاملاً مناسب، انجامید!

گفتگو با حاکم جبار!

ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بتها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توبیخ و تهدید وی را خاموش سازد.

ص: ۴۰۱

او که در سفسطه بازی، چیره دست بود، از ابراهیم پرسید اگر تو این بتها را نمی پرستی، پس پروردگار تو کیست؟ گفت: همان کسی که حیات و مرگ به دست او است.

فریاد زد ای بی خبر این بدست من است، مگر نمی بینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می کنم، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام می نمایم؟! ابراهیم که در پاسخ های دندان شکن، فوق العاده مهارت داشت، با استمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که بدست خدا است، همه عالم هستی به فرمان اویند، مگر نمی بینی صبحگاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو می رود؟! اگر تو حکمروا بر پهنه جهان هستی می باشی، فردا این قضیه را عکس کن، تا خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرونشیند.

نمرود چنان مبهوت شد که توانایی سخن گفتن را در برابر او از دست داد (بقره آیه ۲۵۸).

بدون شک ابراهیم می دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می کند ولی مهارت او در استدلال اجازه نمی داد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فوراً آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچگونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت!.

هجرت ابراهیم

سرانجام دستگاه حکومت جبار نمرود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا و منطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده های تحت ستم گردد،

ص: ۴۰۲

و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان، کار ابراهیم را یکسره کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیاء خواهد آمد، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که بوسیله جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند.

اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهیم سالم از آن صحنه بیرون آمد چنان لرزه ای بر دستگاه نمود وارد گشت که به کلی روحیه خود را باخت، چرا که دیگر ابراهیم یک جوان ماجراجو و تفرقه افکن - بر چسبی که دستگاه نمود به او می زدند - نبود، بلکه به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع که می تواند یک تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد! و به همین دلیل نمود و درباریانش که همچون زالو خون مردم بینوا را می مکیدند تصمیم گرفتند برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای ننشینند.

از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود، یعنی دل‌های آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤمنان و هوادارانش سرزمین بابل را ترک گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر سرزمین فراعنه روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤمنان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.

آخرین مرحله رسالت ابراهیم

ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصاً "انسان پرستی" گذراند، و توانست دل‌های آمادگان را به نور توحید روشن سازد، و در

کالبد انسانها جان تازه ای دمدم و گروه های زیادی را از زنجیر خود کامگان رهایی بخشد.

اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهاد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیشگاهش تقدیم کند.

تا از رهگذر آزمایشهای بزرگ الهی با یک جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوایی انسانها گردد.

و مقارن همین حال پایه های خانه توحید، خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت یک کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤمنان آماده، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند.

ماجرای حسادت "ساره" زن نخستینش با "هاجر" کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزندى به نام "اسماعیل" از او یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیر خوار را به فرمان خدا از سرزمین "فلسطین" به بیابان خشک و تفتیده "مکه" در لابلای آن کوه های زمخت و خشن ببرد.

و آنها را در آن سرزمین که حتی یک قطره آب در آن پیدا نمی شد، به فرمان خدا، و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد.

پیدایش چشمه "زمزم" و آمدن قبیله "جرهم" به آن سرزمین و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از هاجر که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این زمین شد.

ابراهیم از خدا خواسته بود که آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دلهای مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند (۱).

جالب اینکه بعضی از مورخان نقل کرده اند هنگامی که ابراهیم هاجر و اسماعیل شیر خوار را در مکه گذاشت، و می خواست از آنجا باز گردد، هاجر

ص: ۴۰۴

او را صدا زد که ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیر دهنده ای، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟! ابراهیم در یک جمله کوتاه پاسخ گفت: "پروردگارم مرا چنین دستور داده است".

هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت اکنون که چنین است، خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد! (۱).

ابراهیم "کرارا" از فلسطین به قصد زیارت اسماعیل به مکه آمد، و در یکی از همین سفرها بود که مراسم حج را بجای آورد، و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاک و با ایمان بود به قربانگاه برد، و حاضر شد این بهترین میوه شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند.

هنگامی که این مهمترین آزمایش را به عالیتین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانیش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد (۲).

سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایشها، به بلندترین مقامی که یک انسان ممکن است به آن برسد ارتقاء یافت و چنان که قرآن می گوید: "خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آنها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من ترا امام و پیشوا قرار می دهم، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش، دعای او مستجاب شد ولی به این شرط که این

ص: ۴۰۵

۱-۱) کامل ابن اثیر جلد ۱ صفحه ۱۰۳.

۲-۲) صفات ۱۰۴ تا ۱۰۷.

مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید" (۱).

مقام والای ابراهیم در قرآن

بررسی آیات قرآن نشان می دهد که خداوند برای ابراهیم، مقام فوق العاده والایی قرار داده است، مقامی که برای هیچیک از پیامبران پیشین قائل نشده است.

بزرگی مقام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می توان دریافت:

***۱- خداوند از ابراهیم به عنوان یک "امت" یاد کرده، و شخصیت او را به منزله یک امت می ستاید (نحل-۱۲۰).

***۲- مقام خلیل الهی را به او عطا فرموده است، وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (نساء ۱۲۵).

جالب اینکه در بعضی از روایات در تفسیر این آیه می خوانیم، "این مقام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز تقاضا کننده ای را محروم نکرد" (۲).

***۳- او از نیکان (۳) صالحان (۴) قانتان (۵) صدیقان (۶) بردباران (۷) و وفا

ص: ۴۰۶

۱-۱) سوره بقره آیه ۱۲۴.

۲-۲) سفینه البحار جلد اول صفحه ۷۴.

۳-۳) سوره ص آیه ۴۷.

۴-۴) سوره نحل آیه ۱۲۲.

۵-۵) سوره نحل آیه ۱۲۰.

۶-۶) سوره مریم آیه ۴۱.

۷-۷) سوره توبه آیه ۱۱۴.

کنندگان به عهد بود (۱).

***۴- ابراهیم فوق العاده مهمان نواز بود (۲) بطوری که در بعضی از روایات آمده است او را ابو اضیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند (۳).

***۵- او توکل بی نظیری داشت، تا آنجا که در هیچ کار و هیچ حادثه ای نظری جز به خدا نداشت هر چه می خواست، از او می طلبد و جز در خانه او را نمی گوید (۴).

داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می خواستند او را در میان دریایی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضبط است، او می گفت: من سر تا پا نیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق! (۵).

***۶- او شجاعت بی نظیری داشت و در برابر سیل خروشان تعصبهای بت پرستان یک تنه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بتهای آنها را به باد مسخره گرفت و از بتکده آنها تل خاکی ساخت، و در برابر نمرود و دژخیمانش با شهامت بی نظیری سخن گفت که هر یک از آنها در آیاتی از قرآن مجید آمده است.

***۷- ابراهیم منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم

ص: ۴۰۷

۱- ۱) سوره نجم آیه ۳۷.

۲- ۲) سوره ذاریات آیه ۲۴ تا ۲۷.

۳- ۳) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۷۴.

۴- ۴) سوره شعراء آیه ۷۸ تا ۸۲.

۵- ۵) کامل ابن اثیر جلد اول صفحه ۹۹.

و مستدل پاسخهای داندان شکنی به گمراهان می داد، و با همان منطق رسایش بینی لجوجان را به خاک میمالید.

هرگز بخاطر شدت خشونت آنها از کوره در نمی رفت، بلکه با خونسردی که حاکی از روح بزرگش بود با آنها روبرو می شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجه ابراهیم با نمرود، و با عمویش آزر، و با قضاات دادگاه بابل، هنگامی که می خواستند او را به جرم خداپرستی و بت شکنی محکوم نمایند، به روشنی آمده است.

به آیات زیر که در سوره انبیاء آمده است خوب توجه کنید:

هنگامی که قضاات از او پرسیدند آیا تو هستی که این بلا را به سر خدایان ما آورده ای و اینهمه بتهای کوچک و بزرگ را در هم شکسته ای؟ (قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ).

او در پاسخ برای آنکه آنها را در بن بست شدید قرار دهد، بن بستى که راه نجات از آن را نداشته باشند گفت: ممکن است این کار را بزرگ آنها کرده باشد؟ از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ).

با همین یک جمله دشمنان خود را در بن بست شدیدی قرار داد، اگر بگویند بتها لال و بسته دهن هستند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوایی با این خدای گنگ و بی عرضه، و اگر قبول کنند که آنها قادر به تکلمند باید پرسند و جواب بشنوند! اینجا بود که وجدان خفته آنها اندکی بیدار شد، و به خویشتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آنها می گفت "شما ظالم و خود خواه و ستمگرید"، نه به خود رحم می کنید و نه به جامعه ای که به آن تعلق دارید (فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ).

ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو که می دانی اینها سخن نمی گویند (ثُمَّ نَكِسُوا عَلَي رُؤْسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ).

در اینجا بود که گفتار کوبنده ابراهیم همچون صاعقه ای بر سر آنها فرود آمد، فریاد زد ا ف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می پرستید، ای بی عقلها! (أَفَلَا لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

سرانجام چون یارای مقاومت در برابر منطق نیرومند ابراهیم در خود ندیدند-- آن چنان که شیوه همه زورگویان قلدر است-- متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید.

و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرستان کمک گرفتند و صدا زدند بشتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) (۱).

این یک نمونه از منطق رسا و مستدل و قاطع و برنده ابراهیم بود.

***۸- قابل توجه اینکه قرآن یکی از افتخارات مسلمانها را این می شمرد که آنها بر آئین ابراهیمند (۲) و او بود که نام "مسلمان" را بر شما گذارد (۳).

حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره ای از دستورات مهم به آنان گوشزد می کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا جویند (۴).

***۹- مراسم حج با آن همه عظمت و شکوهش بوسیله ابراهیم، و به فرمان خدا پایه گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم

ص: ۴۰۹

۱- ۱) سوره انبیاء آیه ۶۳ تا ۶۷.

۲- ۲ و ۳) مله اییکم ابراهیم... (سوره حج آیه ۷۸).

۳- ۴) سوره ممتحنه آیه ۴.

حج آمیخته است (۱) و انسان در هر موقف و هر برنامه ای از این مراسم بزرگ به یاد این پیغمبر الهی می افتد و پرتو عظمت او را در دل خویش احساس می کند، اصولاً انجام مراسم حج بی یاد ابراهیم نامفهوم است!

***۱۰- شخصیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشش داشتند او را از خود بدانند یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم تاکید داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که او تنها یک مسلمان و موحد راستین بود یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی اندیشید و جز در راه او گام بر نمی داشت (۲).

پایان جلد ۱۰ تفسیر نمونه

ص: ۴۱۰

۱- ۱) سوره حج آیه ۲۷.

۲- ۲) سوره آل عمران آیه ۶۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹